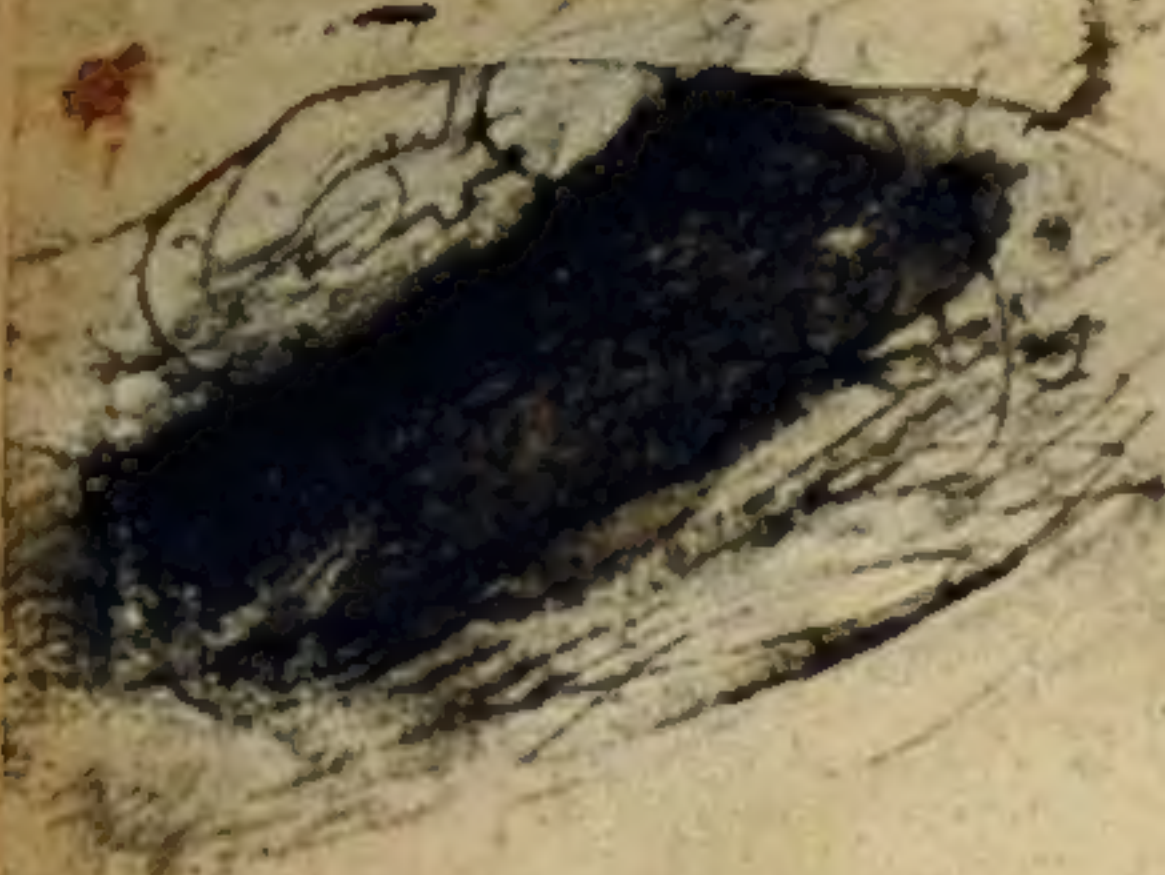




۵۱۴
 ۵۳۴

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام
 على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 وبعد
 فإني قد
 كتبت هذه
 الرسالة
 في شهر
 ربيع
 الثاني
 سنة
 ۱۲۰۰
 هـ



أفلا يهتدون
 بآيات الله
 التي أنزل
 في القرآن
 وما جاء
 في الكتاب
 وما جاء
 في السنن
 وما جاء
 في الآثار
 وما جاء
 في الأخبار
 وما جاء
 في الآثار
 وما جاء
 في الأخبار
 وما جاء
 في الآثار
 وما جاء
 في الأخبار



بسم الله الرحمن الرحيم

چنین گوید فیض محمد حسین بن علی البیهقی المشتهر بالکاشغری اید الله باللفت
الحنفی چون بمدد دستیار و رفیق و یار بر دی معاون تحقیق
در رساله که اثار انوار آن جهات ستة و احاطه نموده در علم نجوم
و بر داخته شد بدین ترتیب که اول از رساله مواهب زحل افتتاح
ابواب مداخل این علم شریف بر وجه مستفحان با الهای با الهاء اعمال
واحکام با سهل و جود میسر گشت و از کتاب دوم میا من المشتري که
حسن حساب تقویم بعمل و جدول الشهیال و تحقیق بامناظر
ظهور و غزوات بروز و جلوه جلال نمودار شد و سوم به برکت نشی
سواطع المریخ جواهر اصناف اعمال و الید در رشته انظام بدست
نظام فکرت نظامی هر چه تمام تر بدین رفعت و چهارم صحیفه منیغه
لوامع الشمس با شعله اشعار لطایف اثار انوار احکام سنین عالم
بر عالمیان چون روز روشن گردانید و پنجم دفتر مفاتیح الزهر
مینایم احکام و الید حالا و ما لا ینهی هر چه کامل تر مقبسم گشت
و ششم دیباجه مناهج عطارد که خفایای ذوایای ضمائر را از تحقیق

منیر

مسایل طالع مسئله و تدقیق غوامض منیر
بخشید وقت آن آمد که بامداد رساله لوامع العلم یعنی حقایق اختیار
و از ممتدقین آن بایستی فارسیان مضامیر دانش اندوزی و در
مبادین حکمت پیروزی رسد و بدین لامعه جهان افزون سبعة
کاشفیه که لغات سبعة بیان بر توفی از شیخ لموع اسرار ایشان
نقارند و در تمام و سمت اجمال بدین در پی غایله مشهود و مظنه
در بیان صناعت مزجات و قتی به دولت قبول خواهد رسید
و این در باب الحیر کا می بر توفی نور خواهد شد و یانت که نشی
مطالعه خدام اسبجان سعادت فرجام اصفایام و ستور الانام لمجا
الامر شرقا و غربا معاذ الوزراء امر و نارتا و کسبا نقطه داین ایالت
منطقه دز و جلالت مدبرای بنی العدل بالاضافات الفلکیه
مفرد فرائض الفضل و بالاشراقات الملكية مراة الممالک الخاقانیه
امین الحضرت السلطانیه عند السلطان عزیز مطاع لیدی
الحوائی مکی امین شمسوار عرصه رفعت که در ضمائر قد
ابلق ایام رام را بضر احکام اوست اصف ججهه عبدالدین محمد

۵۱۵
۵۵۵
۵۵۵
۵۵۵

در مقام احترام از مراد خدام اوست . لایزال بنیان دوله موطئه
الدعایم وادکان حشمه موکده القوام مشرف کرد و بنظر ارتضا
عین الرضا ملحوظ و محفوظ شود اگر چه عقل و در بین بیعتین میداد
و خرد و همتای تحقیق میشناسد که اهداء این تحفه محقر که حکم
فصل التمرک الجردار و غایت مباحث و نهایت جرات است
و فی الحقیقه این تحفه منیر استحقاق نظر خداوندی که محکم علوم
و فساد را بآب منور است نداده و فامتا رجاء و اتق و امید صادق
که بعواطف مسکین نوازی و عوارف درویش پروری انظار
مبایس انثار منوچه این مختصر ساخته عجل رضاء و موقع قبول
رسانند شاید که مقصدی تالیف این مجموعه باصناف
مراحمی خاطر فیاض و اشراقات غاطفت ضمیر مقتدر آنحضرت
خمول ادبار با وج عزت و اشتها مرتفع گردد و انحضار الطاف
واضح الانوار و عین اعطاف لایحه الانوار بقطعی اتم و اجزل
و تسبیح و اشمل محیط شود **در معنی ابوالذبی** استماع ان لم
ان لم نك ما اعلیت من ایل کرم بگوشت چشیمی شکسته و اربیه یعنی

۴
فلک شوم به بزرگی و مشتری بسعادت . و من الله بئال مطالب و المفا
صد و هو مراد کلا طالب و مقاصد و وضع اساس این رساله بر مقدمه
و دو مقاله و حاشیه لایق افتاد چنانچه در فهرست موضع میشود
فصل اول در مقررین اختیار و موضوع و مبادی و فوایدی که بر
استعمال آن مترتب میشود مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در مقررین اختیار
فصل دوم در موضوع و مبادی این علم **فصل سوم** در فواید اختیار
مقاله اول در بیان شرایط کلیه اختیارات و آنچه احتراز از آن لازم باشد
و آنچه استنباط کمال اختیار بود و این مقاله نیز بر سه فصل اشتمال دارد
فصل اول در شرایطی که سبب کمال اختیار **مقاله دوم** در اختیار
جزئی و آن صد و پنجاه و سه اختیار است که بر تریبیم لایق ایراد
کرده می شود و مبداء مقاله در جداولی مفصل خواهد شد تا هر
اختیار که مطلوب باشد بزودی بنظر اطلاع درآید **حاشیه** در بیان
اختیارات متفرقه مشتمل بر بیت **فصل اول** در اختیارات در انصاف
تمیز کواکب **فصل دوم** در اختیار نزول و بروج خالی السیر و اختیار
بر حالات او **فصل سوم** در اختیارات ترجمه و اود در منازل **فصل چهارم**

در اختیارات منازل بخیر و لا یوریحان **فصل ۸** در اختیارات منازل
 بمذهب حکما **فصل ۹** در اختیارات منازل جمعه فقه **فصل ۱۰**
 در اختیارات درجات مخصوصه **فصل ۱۱** در اختیارات درجات
 بمذهب بصری **فصل ۱۲** در اختیارات منازل کواکب در حدود
 یکدیگر **فصل ۱۳** در اختیارات منازل کواکب در وجه یکدیگر
 ۱۴ در اختیارات منازل ایام فرس بد و نفع ۱۵ در اختیارات منازل
 هفته ۱۶ در اختیارات منازل سکر و یلدوز ۱۷ در اختیارات ساعات
 بست کواکب غیر افتاب ۱۸ در اختیارات ساعات بقول ابو معشر
 ۱۹ در بیان اختیارات مامونی ۲۰ در اختیارات نفع بمذهب
 حکما **فصل ۲۱** در اختیارات بمذهب جوکیان ۲۲ در اختیارات
 جگر جوکی ۲۳ در نکات غریبه و نواد اختیارات بعد از فوج فهرست
 شروع می شود در مقدمه کتاب **فصل ۲۴** در تعریف اختیارات و موضوع و مبادی
 و فواید آن مشتمل بر سه فصل **فصل ۱** در تعریف اختیارات و صاحب و ضمه
 النجین آورده است که اختیارات پیدا کردن وقتی مسعود است جهت مزج
 که مناسب آن باشد و نزدیک بدین سخت آنکه حکیم فاضل کیا اگر شیان ^{کنند}

۳
 اختیارات سعادت وقتی مختار بود که آن موافق مطلوبه مقصود باشد و
 مناجات صاحب غرض یا خداوند طالع مناجاتی است پسندیده
 و نام غزال الدین البرزازی قدس سر فرموده که اختیارات عبارتست
 از برگزیدن وقتی که آن بهترین وقتها باشد که یافتن شود
 از آن اوقات که موافق مقصود وی بود در آن مدت که وقت
 در آن طلب کنند و محصل این تعریفات که اختیارات طلب
 وقتی است مسعود و مناسب مطلوب و موافق مقصود است
 کفایه التعلیم آورده است که اختیارات برگزیدن مزاج است
 برای الخازن کاهای زمین تا حکم آن کار بر وفق آن مزاج حاصل
 آید اگر آن کار در وقت مزاج کرده باشند و بدین سبب واجب
 که نخست در اسباب کلیه انکار تا ملئم نمایند و از مبادی باز
 جویند که آن هم از جمله ممکنات یا مستحیلات اگر ممکن باشد
 انگاه اختیارات کنند تا فایده بر آن مرتب شود و در اختیارات
 باخرزی آورده که چون برای کسی اختیارات می کنند اگر طالع
 انکس معلوم باشد باید که اول در طالع اصل و انتمایا و تحویل او ^{نظر}

کند که بران مهم دلیل هست یا نه مثلاً شخصی را اختیار نتر و چسبی
بی باید و لا باید دید که در طالع او بر تدریج دلیل هست یا نه
اگر آن دلیل قائم باشد انگاه در اختیار آن شروع یابد نمود
والله در آن خوض نباید نمود تا محال طلب باشد و تقنین اوقات نمود
و الی طالع اصل معلوم نباشد مسئله را قائم مقام اصل دارند
بشرایطی که در رساله مشاهیر عطا دمدن کور شده و هم حکیم
اسماعیل اخروی فرموده است سلطان مغیرالدین سحرناخی
انرا الله برهانه بخوان را امر کرد که اختیار سفری کنند و در آن
اختیار میان اهل صناعت مشا زعماء رفت تا بر یک حال اختیار
اتفاق نمودند و بعد از اتفاق سلطان را از آن پیشانی افتاد
و صناعت عزیمت نمود و همه رنج ایشان صنایع شد پس شرط آن
بودی که از روی طالع اصل فائده ها و حقوق یابد ستاره بدینیک
تا این سفر وقوع خواهد یافت یابنه تا این رنج نکشید ندی
و در بعضی از کتب اختیار مسطور است که چون حکما در طالع ذوا
الفرین هیچ دلالت ندیدند بر سفر و دلیل خوبی بقدر طالع

بود و بر سه سال اجازت ندادند که سفر کنند و اختیار را موقوف
داشتند و این چنین صورت حال معلوم کرد بود از سخن حکما عدول
نمود **مصل ۴** در موضوع و مبادی این علم موضوع هر علی آن
چیزی باشد که در آن علم از عوارض ذات او بحث کنند چنانچه در علم
طبنا احوال بدن انسان از حیثیت صحت و مرض و موضوع این
علم افلاک کواکب از آن دوی که از قوت بفعل آرند از چیزی یا
که اختیار برای آن کرده باشند و مبادی هر علی آن باشد
که موقوف علیه شروع باشد در مسایل آن علم و مبادی این
علم بران جمله که امام او داده است قضا یا ی بحر بود و ضایا
مقبوله نه همین مجربات و پس چنانچه مذمت جمعی استجه مقررت
که هرگاه قریباً صاحب طالع مقصد نباشد بکوکب غرض از سیارات
هماینه باید که ایشان را مقصد گردانند بکوکبی که از ثوابت
به مزاج کوکب الغرض باشد تا مقصود حاصل گردد و معلوم است که تجربه
بمعرفت طبنا یح سشار کان ثابتة من سلسله کثیرین شرایطی
در صحت تجربه است که یک فعل در یک کوکب در یک وجه بارها بینند

و این وقتی ممکن باشد که بمردان وفا کند که فواید دود و پیاپیست
تمام کنند و مفرات که یکدوره زایشان بقول اصح در بیست چهار
هزار سال تقریباً تمام شود پس عمر بجز به احوال ایشان وفا نکند
و آنچه از طبایع ستاره کان ثابت معلوم است جز بوجهی الهام محیطه
هم در نیامد و این از قبیل مقبولات پس محقق شد که در مبادی
این علم بقضایای مقبوله حاجتست چنانکه بقضای ^{مستقره} ^{مستقره} ^{مستقره}
در فایده اختیار و ناچار است قبل از مقصود تمهید مقدمه کرد
که در ظهور او قاید معتد به باشد بد که حکیم بطلمیوس در مرقه
آورده است که انما ینتفع بالاختیار اذا كانت قوة الوقت زائدة
على فضل ما بين القوامين فاما اذا كانت مقصورة عنه فليس يظهر
اثر الاختيار والقوامين وان كان ما يستعمل فيه مؤديا الى
القتل وخواجه بصر الدین قدس سره در شرح این کلمه میفرماید
هر طالع که همه دلائل او مسعود باشد و قوی صاحب آن طالع با
ظفری نبود و در هر سعادات و خیرات و هر طالع که همه دلائل
او مخوس و ضعیف باشد خداوندان طالع را مانندی نبود و شر

مستقره

و این وقتی ممکن باشد که بمردان وفا کند که فواید دود و پیاپیست
تمام کنند و مفرات که یکدوره زایشان بقول اصح در بیست چهار
هزار سال تقریباً تمام شود پس عمر بجز به احوال ایشان وفا نکند
و آنچه از طبایع ستاره کان ثابت معلوم است جز بوجهی الهام محیطه
هم در نیامد و این از قبیل مقبولات پس محقق شد که در مبادی
این علم بقضایای مقبوله حاجتست چنانکه بقضای ^{مستقره} ^{مستقره} ^{مستقره}

و شقاوت و این هر دو یا غیر موجود باشد یا نادار و وجود پس اگر
طالع را دلائل از هر دو وصف بود بعد از کافور دلائل خیر و شر
هر حال که بر آن طالع اصیل باشد و طالع محویله یا دلائل حاضر در
ایامی که بدان اتمام اختیار کنند و هر یک را قوی باشد پس
اگر قوامین اعنی قوام طالع اصل و محویله در طرف سعادت
مناوی باشد و سعادات اختیار موافق با آن منضم شود و انتفاع
آن کس با اختیار در غایت قوت باشد و اگر قوامین در هر دو طرف
متفاوت باشند و سعادات اختیار از قدر تفاوت باشد چنان باشد که اول اما اگر سعادت
اختیار مساوی و قدرتی است باشد ^{مستقره} ^{مستقره} ^{مستقره}
انان اختیار و سعادات محسوس نشود و اگر کمتر از آن باشد
هم چنان اگر چه در هر دو صورت استعمال اختیار مودی بمصلح
باشد چه وجوه آن اختیار از قاید فی نفس الامر خالی نبود و بر این
قیاس باید کرد اینجا که یک قوام در طرفی بود و دیگر قوام در طرف دیگر
یا هر دو طرف خواست باشند و حکیم احمد بن موسی در شرح این کلمه
ابرا را کرده که چون دلائل طالع شخصی و قوت اختیار متفق باشند
در صلاح حال صاحب اختیار بیفزاید و اگر مختلف باشند بر یکدیگر

غلبه کنند و آنچه قوی تر قوت او ظاهر کرد و زیرا که صاحب اختیار بین
مانند اختیار بدان چیز سودمند که بقدر اید از اغذیه داد و تیر
و چنانچه داد و پخت در اید و حق را صحیح یا بد صحت بروی نگاه دارد
و اگر صحیح بناید بدن را با اعتدال باز آورد و اگر حق بروی غلبه
کند از روی در حق هیچ بدید نیاید و اگر چه اندکی از بیماری
شکند هم چنین طالع وقت اختیار با طالع اصل مولود و اگر برنج نه
یا طالع تحویل از دستم بیرون نبوده یا هر دو سعد باشند یا هر دو
عسر یا یکی سعد و یکی عسر اگر هر دو سعد باشند هر اینه سعادت
عظیم حاصل شود و اگر هر دو عسر باشند پیشک نحس است تمام
بدید آید و اگر یکی سعد و دیگری عسر باشد این نیز بر سه قسم
یا سعد غالب بود یا عسر یا هر دو مساوی باشند اگر سعد غالب
باشد آنچه از وی برابر است با نحس بود و دفع آن نحس بکند
و آنچه قاصد آید سبب حصول سعادت شود و اگر عسر غالب بود
و آنچه از وی با اسباب سعادت مساوی باشد منع آن سعادت
بکند و آنچه زیاده بود سبب حصول نحس است کرد و اگر هر دو مساوی

باشد

باشند آن شخص را نه سعادت حاصل آید و نه نحس است و چون این قاعده
علم معلوم گشت ظاهر شد که اختیار بینک سود مند است زیرا که اگر
طالع اصل یا برج انتهائیا طالع تحویل بینک باشد و طالع اختیار
که در غایت سعادت بود بدان پیوند دو هر اینه سعادت زیاده
کرد و اگر آن طالعها بد باشد و طالع اختیار که بقایت مسعود
بود آن نحس است و از آن ایل گرداند و باشد که سبب مزید سعادت
گردد پس اختیار کردن نزدیک عقل است و مهمات بود و الله اعلم
بالصواب **مقاله اول** در بیان شرایط کلیه اختیارات و آنچه احراز
انان لازم باشد و آنچه سبب کمال اختیار بود و این مقاله نیز بر
سه فصل اشتمال دارد **فصل اول** در شرایط کلیه که به آن اختیار
نشاید بد نکه شرایط کلیه اختیارات هفت است چنانچه سلطان المحکما
استاد البشر خواجه میرالدین محمد طوسی رحمه الله در حقه برین نسق
قظم فرمودند **شرایط** اختیار هر چه خواهی هفت چیز اورینجا تا بود
کار تو نیکو این هر دان مفروض **حاله** مسعود باید حال برج و طالع
حاله طالع صاحبش بیت الفرض صاحب غرض **و این هفت شرط است که چون**

وقت مساعدت کند و غایت همه لازم باشد **نظر** صلاح حال قمر
و این بر شرایط دیگر مقدمست در جمیع اختیارات از برای آنکه او
نزدیک ترین ستارگانست بنشین و تا نیز او درین عالم زودتر
و بسیار تراست از دیگر کواکب اما آنکه گفتیم که تا نیز او زود
تراست درین شهر نیست که حرکت قمر اسرع از حرکات دیگر ستار
گانست و حوادث عالم پیوسته عید و میگردد پس اضافه این
حوادث بحرکات سریع قمر کردن انسب بود و دیگر آنکه قرآن
غایت سرعت حرکت انوار ستارگان بیکدیگر آمیخته گرداند
و استخراج ایشان سبب حدوث حوادث گردد بنزدی ما آنکه
گفتیم که تا نیز قمر درین عالم زیاده است از غایت و ضوح
احتیاج بشرح ندارد **مثلا** دنک کو فتنی میوه از شغاع او و تا نیز
در کتان و بپزگام و نزله شدن چون پیرنوا و بدماغ و سد بسیار
ظاهرات دیگران تا نیز او است که چون از اجتماع و وی باستقبال
هند او را درین محل بعضی زاید النور گردیدند تا رسیدن با استقبال
بنای غلغل که بدو دند یا بترند چون بنهند در وی جانوری

بدیدارند باند که مدتی و آن را از یکدیگر بریزاند و چون ماه از استقبال
باز گردد تا با اجتماع درین اوقات هند سستی و غلغل که بدو دند و بربرند
در وی جانوری بدیدارند و یک چندی هم بران حال بماند و این بمرکت
و دیگر بوقت آنکه ماه را با افتاب اجتماع یا استقبال باشد صروع راصع
افتد زبانه از اوقات دیگر چون این دو وقت کند و دگر کرد و دیگر دوز
اجتماع و استقبال اب و دنیاها و اب و دودها در اضطراب افتد تا آنگاه
که ماه از افتاب بر گردد ساکن شود و چند دو قدر در یای محیط از طلوع
و غروب قمر ظاهر است و کوه بعد از غری مشا هله کرد اند که چون ماه از افق
مشرق ظاهر گردد اب در یای محیط بسا حل بر آمدن گیرد تا آنکه قمر بوسط السماء
رسد و چون از میان آسمان در گذرد اب بان پس شدن گیرد و بتدلیج
میرود تا چون قمر با افق مغرب مختف شود بان بر آمدن کرد و دیگر چون قمر از
دند الارض در گذرد آب بر بار زد و چون قمر با افق مشرق رسد از آن آب اندکی در یک ظرف قرار
شمار بر گردد و بشمار دیگر پیوندد که طبعش بر صدان ستاره اولی باشد
و در هر تغییر بدیدارند و بخاد های رطب و یابس بخنیش و راید و از و باد
و باران و آنچه مقتضای وقت باشد ظاهر گردد پس چندین دلیل روشن
شد که تا نیز قمر درین عالم اسرع و اکثر از دیگر کواکبست لاجرم صلاح حال

او در اختیاران او باشد و در وضعه المخبیث او است که صلاح حال فرزند
را در اختیار وی که بود ضروری است چه دلالت او بر احوال جزیره از همه
پندار و سیر و ترو مراد از لغت صلاح علی الاطلاق یا حصول سعادت است
یا عدم نحوست یا سعادت قرآن بدیت و جهاست **۱** انکه شمالی ماعد
باشد و این از مجادوت اوست از نقطه در سنا و وصول او بنقطه
دنب **۲** انکه در هر برجی مستقیم الطلوع باشد و ان از سرطان است
تاجدی **۳** در و تدی ان او ثا دار بعه باشد الا در طالع و در مایل
الا و ثا دین یکی باشد و حکیم اسماعیل یا حزری گوید که ماه خداوند
خا نرا و نشاید که در او ثا دافتد که کار بنسناد انجامد و در اکثر اختیار
در نفس طالع نیز نشاید و این سخن از غرابه خیال نیست و اعتماد را
نشاید چه افعال اکثر اکابر برخلاف اینست **۴** انکه خداوند خانه وی بری
بود **۵** میان ایشان نظر تنها شد دلیل و شواهدی و درخ بود در ان عمل
و با تمام نرسد مگر که سعدی او را مدد کند و نظر خداوند خانه بوی باید
تا اسان ترو تمام باشد **۶** انکه از سعدی برگشته و بعد از سعدی
دیگر مقتول **۷** انکه ترو تحت الا و ضر بود و در شب غرق الا و ضر و این را خیر گویند

انکه

۱ انکه اثنته عشرتیه موضع او با سعدی بود که ان سعد موافق این عمل باشد یا اثنته
عشرتیه ان سعد با وی با بود **۲** انکه مقتول باشد از سفلی بعلوی یعنی از شتا
بر گردد و بستاند و دیگر بپزند که فلك ستاره متصل الیه بالای فلك ستاره
مصرف عنه باشد الا در حروب و شرب سبیل که این خاله بر مکن باید **۳** انکه
در خانه سعدی بود یا در شرف وی یا در حدوی **۴** انکه شمس بسوی ناظر
بود بنظر سعد **۵** انکه در درجات مضیبه و نیز باشد **۶** انکه سیرج السیر
بود یعنی سیرت از سر وسط که ان یکم یارت زیاده باشد **۷** انکه زاید النور
باشد و زیادی ندرت و قیقه که از تریع اول شمس گذشته باشد و تریع
دویم نرسید و نقصان نور و قیقه است که از تریع دویم گذشت و تریع اول
نرسید و بعضی گفتند که قرآن اجتماع تا استقبال نماید النور تا استقبال
تا اجتماع انحصار النور **۸** انکه زاید الحسن باشد و آن و قیقت که در نطق
سیم و چهارم باشد از خارج و در نطق اول و دویم از نطق **۹** انکه
ناید بود در عدد و آن و قیقت که در نطق سیم و چهارم باشد هم
از خارج و هم از نطق **۱۰** بهتر انکه در خانه یا شرف یا مشله
یا فرج خود باشد **۱۱** انکه سعدی یا کوکی مسعود بود **۱۲** انکه در شرف

شش باشد **۱۱** انکه از غوس بالا بود **۱۲** انکه منقل باشد بکوکب غنچه چه در آن
 حال و بر اقوی عظیم باشد چنانچه انتقال افتاب بکوکب مذکور موجب
 قوت مراد اما غوس تر از بیت دو وجه است **۱۳** انکه تحت الشفاعة
 بود یعنی میان وی و افتاب کمتر از دوازده درجه بود از درجتها **۱۴** انکه
 منخسف بود **۱۵** انکه در مقابل افتاب بود **۱۶** انکه تربیع افتاب بوده انکه در
 مقابل تربیع و مقادیر غوس باشد انکه محصور بین الحسین بود **۱۷** میان
 او و ذنب دوازده درجه بود یا کمتر و بعضی مطلق عمدتیر گفته اند و آن
 معمول نیست **۱۸** انکه در طریق محترقه باشد **۱۹** انکه در بیوت و حدود غوس
۲۰ انکه با اثنتی عشریه غوس بود یا در مقابل آن **۲۱** انکه در نایل الوتد باشد
 مگر در سیم که آن فرح اوست و آن هر بدتر انکه در نهم بود **۲۲** انکه بطی السیر
 بود یعنی سیر غوس از سیر وسط کمتر بود **۲۳** انکه وضع السیر باشد یعنی به برجی
 در آید و بیرون رود که هیچ کوکب با انتقال نکند و بدتر انکه در برج غوس
 وضع باشد بجهت انکه قریب از برجهای غریب در غوس زیاد و بی ضعف
 و در چهار جهات بیرون آمدن بود و بر بال میرود اگر در جونا وضع بود **۲۴** غوس
 چهار خالی غیب جونا قریب مناسب تر است و آن شرف بیرون آمدن

بخانه موجه شد **۲۵** انکه جنوبی باشد یعنی از نقطه ذنب تجاوز کرد باشد
 و نقطه در سر سینه بود **۲۶** انکه در جدی باشد که و بال ادیت **۲۷** انکه در شمس
 یا هشم یا دوازدهم باشد از سهم السعاده **۲۸** انکه ناقص النور بود **۲۹** انکه
 ناقص العدد باشد **۳۰** انکه ناقص الحساب باشد **۳۱** در درجتها منظمه و غیره
 انکه بود **۳۲** انکه خالی السیر بود یعنی در افایل برج بکوکبی پیوند و در آن برج
 هیچ کوکبی بکراتصال نکند **۳۳** انکه بغیر انتقال باشد یعنی در برج در آید
 و در افایل برج هیچ کوکبی نبیند و در آخر ببیند و آن دلیل تقوی و تقیل
 کاغذ باشد **۳۴** در صلاح حال بیت **۳۵** مقرر دو یاست و آن از سه وجه باشد
۳۶ باید که سعدی در آن موضع بود یا باید و ناظر **۳۷** باید که خداوندان خانه باشد
 بود بماء و اگر غوس بود باید که از او ناظر بود **۳۸** باید که از غوس و از نظر غوس
 سالم بود **۳۹** اصلاح حال انخانه که مقرر دو یاست و آن بتنازه وجه باشد
۴۰ باید که در موضع نیک حال بود و صعود بوی ناظر غوس از وی ملاحظه
 که گفته اند چون قریب صاحب محمود باشد و صاحب خانه اشراف مردم اول انگار باشد
 بود و آخرش نکوهید **۴۱** باید که بقوتهای ذلیه چون جوی در خانه باشد **۴۲** منته
 یا حد یا وجه یا هر یکی که سایر باشد با وج یا صعود در شمال یا استقامت سیر

و زیادت آن راسته باشد بقوتهای غیری چون در او ثواب و نایب دفع و غیر
 و مانند آن عزیز ۳ باید که قریب ناظر بود و این اصل تمام است و در علمها
 نیز صلاح حال طالع و آن از هشت وجه باشد ۱ شایسته که او مرغز را
 چنانچه گادهای ثابت را بروح ثابت و کارهای منقلب را بروح منقلب
 و آنچه میان روز باشد و گادهای که بنوبت کنند برج و جسدین
 ۲ باید که بطبع موافق عمل مقصود باشد چنانچه گادهای که غلبه آتش
 دارد بروح آتش و اعمال آبی را بروح آبی و قسری علی هذا ۳ انکه گاه
 زمانه نیز که شود چنانچه گادی که در روز خواهند کرد بروح قناری
 اختیار کنند و گادهای لیلی را بروح لیلی و از برجهای دوازده گانه
 اول قناری است و دریم لیلی و گفته اند که برجهای قناری گادهای دوزا
 یکست و برجهای آبی گادهای سب را هم انکه مراعات طبع کنند
 چنانچه گادهای ملوک را بروح ملوک و علی هذا القیاس نسبت سایر روزها
 و دیگر گادهای که بر مردان تعلق دارد بروح مذکر اختیار کنند
 و انات را بروح مؤنثه و صفات بروح از تذکیر و ثانیث و قناری و لیلی
 و طایع و جهات هر یک شری مستوفی در سال مواهب زحل سطود شک

بما عینی توان نموده انکه طالع از برجهای هفتیمه الطالع باشد
 بمراد با تمام و سده انکه سعود را در طالع خلی تمام باشد چنانچه طالع بیت
 یا شرف یا حدایشان باشد انکه سعودی و ناظر باشد و خوش
 از وی ساقط که قطر خوش به طالع دلیل دشواری باشد و نظر خود دلیل
 بر کال آن کار باشد و اگر هم سعود ناظر باشد و هم خوش دلیل از سده
 بود ۱ انکه او ثانی سعود را سده باشد و خوش از آن ساقط و در سده
 این معنی بعد از طالع اول به عاشق بود پس سابع پر سابع مگر و سابع
 که اول عاشق نکند پس طالع و سابع و رابع ۲ صلاح حال صاحب طالع
 و آن از پنج وجه ۱ انکه ناظر بود به طالع و بیع وجه ساقط شاید چنانچه این
 صنعت متفق اند بر انکه طالع اختیار نموده بدست و خداوند شایسته
 روح پس باید که روح بیدار متصل باشد تا اسم حیات بر او اطلاق
 توان کرد و از این است که طالع را بهیت الحیات خوانند و بطلمیوس
 گفته است که هر آن سئاره که ناظر باشد به شمس چنان باشد
 که کسی آن منزل خود دور مانده بود او را بجا فطرت خانه قیام باید کرد
 معتبر بل معتقد بود پس باید که صاحب طالع ناظر باشد به طالع و نظر

که باشد اگر محسوس بود باید که بنظر مودت بطالع نگرود چه نظر محسوس از
ستارین و ثلث و نظر صعود از مقابله و تزییع بد نباشد **۲** آنکه
سعود بوی ناظر باشد **۳** آنکه سهم السعاده مفاد وی باشد
۴ آنکه بقیه ناظر بود اما اگر محسوس باشد باید که نظر او بقیه را و ناد
طالع نبوده آنکه قوی حال باشد بقوای ذات یا عرضی **۵** صلاح
حال کوکب الغرض است یعنی ستاره که تعلق بمطلب داشته باشد مثلاً کوا
های سلطان در افتاب مشغول و وقت از محل تجارت را عطاء و دیان را
برین مقام بران انشراح است **۱** آنکه ناظر بود بطالع اما اگر محسوس بود
باید که از مقابله و تزییع ناظر نبود **۲** آنکه ناظر باشد بخانه طبع که **۳** در
کوکب چنانچه **۴** کتابها شرط عطاء بدست **۳** آنکه ناظر باشد بصاحب طالع
که در دوزخ او رسیده که نظر خداوند حاجت که آن را کوکب الغرض گویند
عطا و ند طالع محسوس باشد از نظر او بطالع و حکیم ما شناء الله مصری نیز برین
دقت است **۳** آنکه غری خال بود و در خط و خراش باشد **۴** آنکه از غیبت
و ضعف سلیم بود باید که نماز جیتی محمود بود میان خداوند حاجت **۵** و ند
طالع اصل **۱** اختیار و خداوند طالع اختیار که دلیل حسن عاقبت باشد

بیت

بنیوی **فصل هفتم** صلاح بیت الغرض یعنی خانه که تقوا بمطلوب داشته باشد
چنانچه چنانچه در وقت ما و هم سفر ما و هم احوال و اشغال ما و ما ننشاند آن
آن وجهت آنکه در خانه حاجت سعدی قوی حال بود یا ناظر باشد
۴ باید که خانه حاجت در اصل طالع مولود مسعود بوده باشد قوی حال
سواءیکه خانه حاجت در طالع اصل صاحب اختیار سابقا مقربا باشد و صلاح
حال کواکب الغرض و بیت الغرض و خداوند او استقصا باید نمود که حکما
گفته اند چون خانه غرض خداوند است و با شنیدن صلاحیت یکدیگر و لیلانا
هم سود ندارد و فایده ندهد و الله اعلم **فصل** در آنچه خیر است از این باشد
بدنکه چیزهایی که در احتیاجات آنان اجتناب باید نمود آنرا نگیرد و
کلیه گویند چنانچه شرایط و ضوابط این را مشروطات کلیه و آن بیع و هبت
چراست **۱** حذر باید از آنکه ماه در طالع باشد خاصه در شبالات
در بیع و شراء که چون ماه مسعود بود در طالع باشد این بیع و
دوا داشته اند و حکیم فایق یعقوب بن اسحق کند بیع و وجه جایز
ندارد بودن مقرر در طالع و گوید مقرر مضی و داد و باطالع و بعضی از حکما
گفته اند چون ماه در غایت تربیت و فایده است و دارد بیعت لاجرم

اشراف و غنوت و دود و دوی بدید آید پس وقتی که در طالع باشد
 تغییرهای عظیم در مزاج انکس ظاهر گردد و بعضی کیند بودن قمر در طالع
 جایز است چه او در طالع طبیعت زهر داد و زهر در طالع مذوم نیست
 و این عشر را اختیارات مفرضا و مفرطه در طالع جایز ندارد و بوده شمس
 در طالع نیز خلافت اکثر میمان و او داشته اند بودن شمس را در طالع
 و بعضی جایز ندارند و حق است که بودن هیچ نیز در طالع اختیار است
 و این رباعی که پنجه خاطر یک از فضیلت ایمان میکند **هم** از قول حکیمان بخوان
 نیز که بود بطلع اندر **ضد** این کار جهان ازین جهت پر خطرات کاند
 و برج طالع هر دوز خور است **حذر** نباید کرد از آنکه ماه از طالع ماضی باشد
۲ **حذر** نباید کرد از میانجیت ماه یا مریخ و اول ماه و اول دوز **حذر**
 باید کرد از آنکه قمر مزاج زحل بود در اخر ماه یا در اخر دوز **حذر** نباید کرد
 از آنکه ماه را با خداوند خانه او نظر عداوت باشد چه آن دلیل هفتاد
 و حضومت بود در آن کار و در کارهای زبان سهل تر باشد **حذر**
 باید کرد از آنکه ذنب در طالع باشد یا در خانه حاجت یا اتفاق ماه
 یا با کوکب الخیر **حذر** نباید کرد از آنکه خداوند طالع یا ستاره حاجت

رابع باشد یا محرق یا محصور بین الخمسین یا مجاسد کید یا مغرب **حذر**
 باید کرد از آنکه غوس را و ثا باشد خاصه در طالع و اگر چه ستاره
 حاجت باشد که غوس و تکه صاحب اختیار را از مطلوب باز دارد **حذر**
 باید کرد از آنکه خداوند هشتم دوزند باشد که صاحب اختیار را
 افت در ستاره **حذر** باید کرد از آنکه خداوند خانه قمر از وی ماضی
 باشد و غوس بود که دلالت بر فساد اختیار کند و صلاح حال
 قمر درین باب سودمند نیاید **حذر** و باید کرد از غوس قمر هر چه
 که باشد **حذر** و باید کرد از آنکه صاحب بیت الغرض را و ثا باشد
 اگر غوس بود اما باید که بطلع ناظر باشد از حادی عشر یا ناسع عشر
 یا ثالث یا خامس مکر و قیحه که طبع فتنه کند **حذر** و باید کرد از آنکه
 اگر خداوند طالع غوس بود از دوزند بطلع نکرد که آن دلیل فساد
 اختیار بود و صاحب سر را بنجوم او دوده است که نظر صاحب طالع
 که غوس بود بطلع از غیر و تدبیر و سقوطش از طالع بی وجه نشاید
حذر و باید کرد از آنکه طالع یکی از درجات ابار باشد یا صاحب طالع
 نیز در یکی ازین درجات بود **حذر** و باید کرد از دوزهای شودید

وان بوقت راجع شدن ستاره کان باشد یا هبوط یا احتراق یا
 یارویی که در وقتیکه باشد چون بلای عظیم یا حریق یا بیماری
 عام و مانند آن **۱** حذر نماید که انا که طالع برچی باشد از بروج معق
 الطالع خصوصا در مهمات ملکی که آن کار بر سن استقامت نرود
۲ حذر نماید که انا که مرد و برچی معوج باشد مگر که از نظر سعود
 خطی تمام داشته باشد و زاید النور بود چه اگر ناظر بخوس باشد
 یا در غم مضاعف گردد و کار دراز شود و بر کلفت و مشقت دوی نماید
۱ حذر نماید که از ایام غم و آن هفت روز است بنابر کسری و هفت
 روز بعد از آن و سه روز پیش از خسوف و سه روز بعد از او **۱** حذر
 باید کرد از ساعات بخت انشاب که منسوبت باهل بابل و حکیم
 اسمعیل یا خزئی در اختیارات خود ساعات بخت را ساعت
 محترمه گوید و او گفته است که اشاران این ضاعت اتفاق کرده
 که اغنا هیچ کاری نتوان نهاد از مهمات ملکی درین ساعت محترمه
 و حکیم ابو مشعر نا درین باب مبالغه تمام است و میگوید که هر که کاری
 آغاز کند از کارهای بزرگ درین ساعت چون برعت نشستن و غیر آن جزا

بار نیارد و جزندامت دوی نماید و مهم بر چیزی اختیار کنند و آن است
 که حال این ساعات را بدانند تا ناشناخته کاری آغاز نهند که عاقبت
 بوقامت انجامد و کیفیت استخراج این ساعات و احوال درین
 المشتبه ببسی کامل سمت بست یافته **۲** حذر نماید که انا که
 شاه از کوکبی علوی منفرف باشد و بکوکبی سفلی مقتل
 که آن دلیل بر بیان آمدن مطلوب باشد و انصراف و از هر
 کوکبی صاعده و اقتتال و بکوکبی هابط همین حکم دارد
 و اگر از کوکبی بر کرد که در و نند باشد و بکوکبی بوند
 و که از طالع ساقط همین معنی است و ده و اگر این
 صورت در اختیار است حرب بود و با باشد چه دلیل قوت
 شاخص و ضعف ضم او باشد **۱** حذر کند از آنکه طالع
 اختیار ششم و هشتم و دوازدهم طالع اصل صاحب اختیار
 باشد که آن سبب بیماری و خوف و غلبه اعدا باشد و در
 طالع محویل و اینها نیز همین حکم است و اگر طالع حاصل معلوم
 نباشد طالع مسئله بدل آن بکار دارند **۲** حذر نماید که در

از غنوست طالع اجتماع مقدم که حکما گفته اند که چون طالع اجتماع
مقدم نباشد و غنوس بر آن مستوی باشد پرهیز باید کرد از کارهای
دوام آن مطلوب باشد **۲** حذر باید کرد از تاسیسات که در آن وقت
بر آن درجات میرسد بغایت محسوس و مذموم و ناشایسته است
و تاسیسات مراکز بجران باشد و عرب تاسیسات گوید و آن هشت
تاسیس باشد تاسیس اول از اجتماع باشد بعد از دوازدهم و سیزدهم
و تاسیس ثانی در جهل بیجم و ثالث نودم و رابع صد و سی و پنجم
و خامس صد و هشتاد و آن نقطه استقبال است و تاسیس
اول از استقبال در قریب چهل و بیجم درجات است و دوم نودم
و سیم صد و سی و پنجم و چهارم صد و شصت و هشتم و بیجم
و بعد و هشتادم که بنقطه اجتماع باز و صد و نسیل تاسیسات
و استقبال آن از سال میا من المشرق موضع گردد حذر
باید کرد از ایام ناقصه و آن از اول روز بیست و هفتم ماه
بود تا آخر روز چهارم از ماه دیگر بعد از آن تمام شایسته روز
ایام نقصان بود بعد از آن تا آخر روز بیست و هشتم ایام زیاده بود

ایام ناقصه

۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹

ایام زیاده

۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷

۲ حذر باید کرد از ایام مکره و ان شاء الله عری بود و آن
دو روزهای بجران ماه بود چون هفتم چهاردهم و بیست یکم و بیست
و هشتم و با بلیان درین چهار روز اختیار در و اندازند و حذر
باید کرد از ایام محسوس در ماههای فادسیان و آن هفت
روز است که از برای همه کارها بد است و چهار روز دیگر است
که در هر روز کاری معین و ممنوع است و خواجه میرزاالدین
الطویه آن را در سلك نظم کشیده **نثر** بقول بعضی صادق خلایقه مناد است
نه فادسیان هفت روز مذموم **۱** هفت روز سیم باز پنجم
و پیرانان **۲** چه روز سیزدهم باز شانزده شومست **۳** دیگر
نهم سیم بیت و یک چه بیت چهار **۴** چه بیت و پنجم کانهم
بخمس و شصت **۵** غیر عبادت کاری مکن در این ایام **۶** اگر
چه نیک و بد است هیچ روزی مقصودست **۷** بماند بیست و نه
روز خجسته مختار **۸** که در عموم نتایج بخیر غنوم است **۹** و یک
چهارم و هشتم سفر مکن زنها را که خوف هلك درین هر دو وقت
مکتومست **۱۰** برون پانزدهم ز دیاد شمار **۱۱** اگر چه سلك و شرب

ایام نقص
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

رزم چون مومست • گرینیزد درین دوزنایند آمد • کرده مخوف و
 هوای خلد من مومست • مکن دوازدهم باکیه مناظره که در خصوص
 این دوزنایند مومست • دوزنهای سوده همین چنانست • آنکه
 درین حجاج در سلك غم منطومست • **حذر** نباید کرد در وقت
 انصراف ماه انحراف از شهادت مرغ و اتصال بد و خاصه از
 مقارنه یا ربیع • **حذر** نباید کرد از وقت استقبال از شهادت
 زحل و اتصال او بقرن که آن دلالت کند بر غایت تناهی **حذر**
 باید کرد از غمست قرآن یعنی چون اجتماع در جزو قرآن علوین
 واقع شود تا اجتماع دیگر و گفته اند تا وقت استقبال از جمیع
 ابتدای **حذر** نباید کرد و اگر ضرورت باشد قوه این احتیاط
 از غمست باید جست اما اگر از قرآن سعدین در آن جزو بوده
 باشد و غمست مستوی باشد آن غمست نایل شود و آن ماه
 کادها شنایسته باشد • **حذر** نباید کرد از آنکه خداوند عالم
 یا کوکب الغرض یا صاحب البیت الحاجه یا خداوند خانه قرقریه باشد
 که غایت آن کار و حیم بود • **حذر** نباید کرد از آنکه قرقریه مقابل

زحل

زحل بود یا در ربیع مرغ یا در تثلیث و مشتری بد حال یا در تثنیه
 زهر بد حال از برای آنکه در وضع بروج این کوکب را با قمر هیزنقت
 پس وقت اختیار نشاید چون آن کوکب غمست بود قمر با او همان
 نظر باشد که غمست مضاعف گردد و بعضی که نظر سعدین را درین
 عمل جابن داشته اند و حکیم بنجریه این قول را پسندیده و حق است که چون
 در اصل وضع قمر با سعدین همین نظریست و در با اختیار نیز همین
 نظر بود سعدین چون قوی حال باشند در سعادت بیفزاید
 و اگر بد حال باشد هنوز آن سعادت چیزی نماند • **حذر** باید
 کردن از انصراف ماه از غمست مکرر در وقت فرار که آن بهتر باشد
 • **حذر** باید کرد از اتصال ماه غمست مکرر که آن غمست قوی حال باشد
 و او را شهادتی باشد نزدیک ماه چنانچه خداوند خانه وی بود
 که انگاه دلیل حصول مراد بود اما پس از انحضوت و بر می رضای خداوند
 حاجت • **حذر** باید کرد از غمست اجتماع در طریقه محترقه یعنی
 جزو اجتماع از نوزدهم درجه میزان باشد تا سه درجه عقرب
 در آن ماه از ابتدای کادها اجتناب باید کرد که آن بدای بنزد **حذر**

۴۰ حذر باید کرد از ابتدای امور چون اجتماع در اول دوز یا اول سال
 بوده باشد با شهادت مرتجع حذر باید کرد از امتناع اعمال چون استقبال
 در آخر دوز یا آخر سال باشد با شهادت نحل حذر باید کرد
 از شهادت نهم نحل و نهم مرتجع و نظر خداوند ایشان به سهم حاجت
 خداوند و اینست آنچه در باب احتیارات از وحذر کردن لازم است
 والله اعلم **فصل سیم** در آنچه سبب کمال احتیارات شود و آن هفت نوع است
نوع اول آنچه متعلق با ابتداءات و انتهایات امور دارد و درین باب
 اصل تمام دارد ملاحظه حال اجتماع و استقبال مقدمتست با احوال
 متر و اینان بود که جزو مقدم در طالع احتیارات از سحالی بیرون نباشند
 یا در او افتاد باشد یا در مایل یا در زایل اما چون جزو دریک از او افتاد
 باشد خالی از آن نیست که فردا از اجتماع یا استقبال یا با سعدی باشد
 یا با نحیی یا فارغ بوده از استقبال سعد و نحس اگر با سعدی بود باشد
 و بعد از انصراف او بسعدی دیگر پوسته دلیل خوبی آن کار بود هم
 در ابتداء هم در انتهای و اگر بنحیی پوسته باشد دلیل خوبی ابتدا
 او بتاهی انتهای باشد اگر با نحیی بود باشد و چون از و بگشته بود و

مستقر

متقبل شد باشد دلیل بتاهی ابتدا و خوبی انتهای بود و اگر بنحیی پوسته
 بود دلیل بتاهی آن کار باشد هم در ابتداء هم در انتهای اگر جزو مقدم
 دریک از بیوت مایل الا و افتاد بود اقسام چهارگانه مذکور مینماید
 باشد و اگر در ذایل الوتد باشد اقسام اربعه ضعیف باشد
 الا در جانب شر که اولاً سعادت مرچند بد حال تر باشد نحو
 ایشان بیشتر باشد و اگر قریب بعد از استقبال فارغ بوده باشد
 و جزو مقدم در و تدد بود دلیل بقسطان کار باشد مایل
 به نیکی و اگر در مایل الوتد بود آن کار بر وجه توسط باشد
 و اگر جزو در زایل بود اندکی بیضعت مایل بود و گفته اند که
 طالع و صاحبش و سهم سعادت و خداوند ساعت و آن
 شان که قریب وی پیوند دلیل ابتدای کارها شود و برج
 چهارم و صاحبش و بنی عشریه ماه و خداوند خانه قریب خانه
 چهارم از درجه متر و صاحب سهم السعاده دلیل انتهای کارها
 بود پس اگر خوبی ابتدا و انتهای خواهد ملاحظه این دلایل کنند
 و ایشان را بسعد و سنازد در مواضع بنویسند و در کتاب سر العظم

آورده است که در اختیارات از اصلاح او باب عواقب غافل نباید بود
 از برای آنکه اجمال تمام نکرد و الا عواقب و صاحب السرائر آورده است
 که صلاح حال دلایل صلاح دلایل عاقبت سبب تلف صاحب اختیار
 بود و در جمیع مذکور است که حکماستقواند بر آنکه ماه و دلیل ابتدا
 و خداوند خانه اول دلایل عاقبت پس در ابتدای کارها حال ماه و خدا
 بیت و یکی از چهار مقام تواند بود اول آنکه متر و نندی بود از
 او ثار طالع و خداوند خانه وی بوی ناظر باشد و این دلیل
 خوبی و انتهای باشد و دوم آنکه متر و نندی باشد اما صاحب خانه
 از وی ساقط باشد و این دلیل خوبی ابتدا و تنهایی انتهای باشد
 سیم آنکه متر و نندی بود اما خداوند خانه وی ناظر باشد و این
 دلیل تنهایی ابتدا و خوبی انتهای باشد چهارم آنکه متر و نندی بود
 و نه خداوند خانه وی بوی ناظر بود و این دلیل تنهایی ابتدا و
 انتهای باشد **نوع ۲** آنچه تعلق باحوال دلایل طالع اختیار دارد
 بنیاد داشت که دلیل طالع کو کبی باشد که مستوی بود بر طالع و
 شهادت او بیشتر باشد و در برهان کلمات آورده است که دلایل

طالع

طالع برین ترتیب اول صاحب طالع پس صاحب شرف پس صاحب
 حد پس صاحب مثلثه اولی پس صاحب ^{درجه} صاحب ^{درجه} صاحب شرف
 عشریه طالع پس کو کبی که درجه طالع بوی متصل باشد پس
 کو کبی که در طالع بود ازین جهت هر کدام را که شهادت
 بیشتر باشد وی دلیل بود و اول و عاشور و سابع و رابع و سایر
 بیونات بدین دستور پیدا توان کرد و این ادلای را بر وجهی
 که مقتضای مقام باشد از ضعف و قوت رعایت نمود
نوع ۳ آنچه تعلق بملاحظه طالع اصل دارد یا طالع اختیار
 حکما گفته اند اگر ممکن بود طالع اختیار بناید که طالع اصل
 باشد یا عاشور اصل بشرطی که از نحوس پاك بود و بسعود
 مزین و اگر میسر نشود و یا در عشر اصل را طالع اختیار
 بناید کرد و طالع تحویل بدل طالع اصل بکار توان داشت
 و به برج انتهایی توان اگر ششم و هشتم و دوازدهم اصل
 بناسند و پاك باشد از نحوس و بعضی خامس و ناسع و ثانی
 طالع ثلثه و او داشته اند که طالع اختیار بود و گفته اند

باید نگریت تا کوکبی که والی ثلث است سعادت یا محنت اگر
 اگرستان سعد بود باید که در یکی از او ثلث طالع اختیار باشد
 یا در مایل و بخت آن بود که فوق الارض بود مسعود و قوی حال
 و سالم از غوس و اگر ستان محنت بود در مایل باید کرد چنانکه
 در وقت افتد حاجت معوق بماند و در زایل خود نشاید
 و گفته اند باید که میان طالع اختیار و طالع صاحب اختیار
 میان جیتی محمود و مشاکلی مسعود باشد و اگر در طالع
 محویل همین معنی دست دهد موجب زیادت سعادتی گردد
نوع ۴ آنچه بطلی بدلیل حاجات دارد بدانکه دلیل حاجت
 کوکبی بود که در خانه حاجت باشد یا او را در آن خانه
 خطی باشد و گفته اند دلیل حاجت قرأت و سهم الحاحه
 و صاحب ساعت اختیار و کوکبی که دلالت بر آن کار
 دارد چون شمس و بر امور سلطانی و زحل بر کارهای
 دقتی و واضح افعال است که بزرگ ترین دلیل خداوند
 بیت حاجت بود پس صاحب شرف و پس خدا و پس صاحب

سهم الحاحت پس قرآن سهم الحاحه بود پس کوکبی که بیت الحاحه ظاهر
 بود پس صاحب معافه حاجت پس کوکبی که بالطبع دلیل آن کار است
 و چون این ادلا مسعود باشد و در مواضع بنکوانند حاجت بر وفق
 مطلوب میرسد و گفته اند خداوند بیت صاحب حاجت از
 طالع ثلث و از طالع اختیار باید که در برجی که طالع اصل بوده یا
 شند نکند که حاجت تمام نشود و در غیری و گفته اند که اگر
 در برجی باشند که طالع محویل بود حاجت تمام کرد اما کم نفع باشد
 و در زایل برج انتها میانه باشد الا در نفع و در برج انتها میانه
 باشد در نفع و در جامع شاهی آورده است که اگر در طالع اصل دلیل
 فساد حاجت باشد باید که عنایت بر اصلاح خانه حاجت از اختیار
 مصروف داری و خداوند آنرا قوی خال کرده و گفته اند که در طالع
 اختیار مراعات اصلاح کوکبی باید کرد که در طالع اصل دلالت کند
 بر حصول حاجت که اختیار رجعت اوست و این از جمله ارکان اختیار است
 است مثلاً یکی را طالع سبیل است و صاحب طالع و شرف عطار و خانه
 هفت عرق است و صاحب شرفی و خداوند شرفش زهره و مشتری و طالع

و عطاء از نفوس که جهان طالع است تا نظر بطالع این طالع دلالت میکند
بر وقوع تزویجی پس در اختیارات تزویجی بعد از صاحب طالع
اصلاح مشتری باید کرد که صاحب بنا بعت و نمازحت محمود
میان مشتری و عطاء نگاه باید داشت و عطاء باید که مقبول
بود از مشتری و اصلاح زهر نیز درین انعامات که کار تزویج بدو
منسوبست و بنا برین **میان** آنچه تعلق بمقصود اختیار کنند
دارد باید در هر اختیاری که بکنند غرض مقصود اختیار کنند را
ملاحظه کنند تا اختیار نیکو آید مثلاً در اختیار عقد نکاح
چند صورت مقصور است شاید که این عقد بران فریت میند
که هرگز ذفان دست ندهد و شاید که خواهد که ذفان بزودی
فرام تپاید و در است که خواهد که ذفان زود باشد و ممکنست
که غرض ازین نکاح فرزند باشد و شاید که خواهد که فرزند در میان
نبود و مانند این پس باید که مختص فرما و کند تا اختیار ملائم
مقصود وی بود دیگر چنانچه جماعی مختلف الاغراض و سفر دارند
و هر یک را در آن سفر مقصدی و مقصودی دیگر است پس اگر همه را

یکوقت

یکوقت اختیار کنند آن اختیار مناسب مقصود او نیست **نوع** آنچه
تعلق بجهان دارد بدانکه اعتبار احوال سهام از ارکان کمال اختیار
حکما گفته اند بهترین اختیار آنست که سهم السقاده بماء ناظر باشد
و خداوند سهم السقاده قریحال و انهم که منسوبست بدان حجت
که مطلوب اختیار کنند است مسعود باشد و رعیت حال سهم الغیب
و خداوند او نیز باید کرد و از ملاحظه سهم المشتري و سهم الزهر
خداوند ایشان غافل نباید بود و گفته اند که اگر خداوند سهم السقاده
ساقط باشد از طالع هیچ مضرتی حاصل نشود چون سهم السقاده
بماء ناظر باشد و اگر سهم السقاده را از طالع اصل یا غنول و طالع
اختیار یار یکی از او تا دهند بقایت ستوده باشد یا بشرطی
که آن کو کب سعد یا مسعود بود اما اگر محسن بخوس باشد یا در
مال الهادن او بود **نوع** آنچه تعلق بقرانات و ادوار و امور
ات و عقوبات دارد باید که یاری خواهد بخداوند و درها و انتها
ات و شهادت ایشان و شهادت ایشان را در اختیارات
اشری تمام است و باید که هر کس که بوقت قران معونه قوی

بوده باشد در اختیار نیز قریحال بوده باشد در موضعی محصور و کرمی
 که در خویل سال قوی حال بوده باشد اینجا نیز هم چنان باید غلام نقل
 کرد صاحب خویل را بپسیده در طالع اختیار و اگر طالع سال را
 خانه حاجت سازی دهد تر مقصود حاصل کرد **در دفعه** اگر چه تعلق
 با اجتماع و استقبال دارد بدانکه اجتماعات و استقبالات را در اختیار
 اثر بسیار است تا حدی که گفته اند ان بهرج که اجتماع یا استقبال
 در آن اتفاق می افتد بمثابة طالع باشد و خانه و دیرم بجای بیت
 المال هم برین قیاس بیوت دیگر را اعتبار نباید پس چون
 خواهی که بعد از اجتماع یا استقبال اختیار کاری کنی جهل
 کن تا جای مقرر یا طالع وقت برچی باشد لایق آن کار چنانچه
 اگر بنای اختیاری که شود باید که موضع قریحال طالع وقت خانه
 چهارم باشد یا از بهرج اجتماع یا استقبال مقدم و بلیه بر برتیب
 و گفته اند که باید اولاً فلک در وقت اختیار موافق باشند
 یا اولاً فلک در وقت اجتماع یا استقبال چه ان دلالت کند بر کار
 ان کار باید که سعدی یا که در اختیارات رعایت میکند سعدی باشد

که در دفتر

که در وقت اجتماع یا استقبال مقدم مستوی بوده باشد و اگر چنانچه
 آن سعد خداوند جدي باشد که اجتماع یا استقبال در آن واقع
 بوده باشد بهتر بود و در جامع شاهي آورده است که بهترین اجتماع
 ان باشد که باشد شهادت سعود بود خصوصاً زهر و خوشترین
 استقبالها ان بود باشد شهادت سعد ها بود بتخصیص مشی
 که این وضع دلالت کند بر صلاح حال کارها در آن ماه و گفته اند
 بهتر آنست که اجتماع یا استقبال در برجی بوده باشد که طالع
 صاحب اختیار بود و در اختیارات باید که خداوند خدا اجتماع
 یا استقبال در موضعی نیکو باشند از طالع و بطالع ناظر و باید
 که خداوند جزو مقدم در وقت طالع اختیار باشد یا در طالع
 و شرف خود یاد در حدود سعود که ان دلالت بر خوبی ان کار
 کند احمد عبد الحلیل گوید هرگاه که نیز بن مجمع باشند در وجه
 شرف شمر تا دیگر اجتماع در تمامی اختیارات سعادت عظیمه
 روی نماید اما بشرطی که چون قرآن افتاب مصرف شود و به وجه
 نود و سدا بتدا کنند **در دفعه** و آنچه تعلق با سابع دارد در جامع

شایسته است که هفته اول از ماه موافق است مرکبهای را که برای
 عدالت کنند و هفته دوم مناسبت خصوصیت و مباحثه و محاسبه
 و هفته سیم شاید بیع و شری و او بکارهای دشوار قیام نمود
 هفته چهارم لاین بود مرکبهای پوشیده و پنهان را پس هر
 هفته اختیار می که لاین باشد باید کرد و بعضی این معنی را
 از وضعی خلیه ندیده اند **نوع ۱۰** آنچه تعلق با اوقات دارد آن
 مضمول و از زمان باید که در اختیار هر کاری ملاحظه اوقات بکند
 چنانچه مثلا اختیار مضد و مسهل بوقت حرارت و برودت
 نشاید و در ایام با حور حزن نباید کرمش و بیت دوز مبتل
 انطو و شره بماند و بیت دوز بعد از آن مسهل نباید خوردن
 و برای قیاس در رعایت این نوع دقیقه نامری نباید گذاشت
 مگر یکی از مهمات ضرورت باشد و چه آن محسوس نبوده
 که اختیار در این اوقات جهت دفع ضرر جایز داشته اند **نوع ۱۱**
 آنچه تعلق بناغات دارد بدانکه ساعات را در اختیار اثری تمام است
 پس باید که ملاحظه آن کرده شود چنانچه کارهای خیر با ساعت

اختیار

اختیار کنند و اجمال سلطانی را ساعات افتاب و علی هذا القیاس
 در رعایت ساعاتی نیز که از ساعات نسبت افتاب بود باید نمود
 و آن چنانست که بعد از ساعات بست دیگر مضیبه نهر است
 و آن شایسته بود عملهای نهر و ی را و بعد از آن دوازده ساعت
 دیگر مضیبه عطار است و پسندیده است کارهای عطار و ی را
 و هم چنین حال بانی کواکب و اختیار ساعات علمه در خانه
 سمت امدار خواهد یافت **نوع ۱۲** آنچه تعلق به بروج دارد مثلا
 کیفیت بروج را مدخل تمام است در اختیار از برای انکساری
 که میکنند اگر آن قبیل است که بزودی پیری خواهد شد
 مانند بیع و شری و سفر و مانند آن بروج مغتلبه اختیار باید
 کردن جهت موضع مرقبه طالع وقت و از برجهای مغتلبه قوی
 ترجیح است پس سرطان و میزان با اعتدال نزدیک تر است و ثابت
 تحمل است و اگر کارهای بود که باید اری داشته باشد چنانچه
 نهادن و آنچه در آن ثبات مطلوب است مرقه بروج ثابت باید
 و اسد از هر ثابت تر باشد و دلو نیز تر و قوس شمال تر و شایسته

نزدیک سبک تر و اگر گاری است که بین ایشان باشد چون شرکت
 و مانند آن نزد بروج مجید باید و حکما گفته اند چون بوقت
 اختیای نزد بروج منقلب بود برودی فساد در آن کار که مملکت
 بدید اید خصوصاً چون غنی نظران کند و چون بفرودت نزدیک
 یک ازین بروج منقلب بود با آنکه برودی فساد نکند امید خیر
 در او بیشتر بود و چون نزد بروج باشد در میان کار نوعی از نگو
 بدید اید و آخر الامر بهمان باز کرد که بوده باشد و گفته اند
 که گاه های عظیم را برجهای کواکب علوی باید و گاه های حقیر را
 برجهای کواکب سفلی و در گاه های سلطانی بروج ملوک
 بکار باید داشت و برجهاء ملوک مشکله ناری است و زندان
 مشکله ای باشد و گفته اند مهم بزرگ را بروج امر باید
 یعنی مستقیم و گاه های خود را بروج مطیعه شاید یعنی معونه
نوع ۱۳ آنچه تعلق مجدد داد و حدود را در باب اختیای
 اعتباری عظیم است پس باید که درجه طالع و مواضع نیرین و کواکب
 الغرض حدود مسعود باشد و از باب حدود و موافق آن کار باشد

و خداوندان حدود بیکدیگر و به نیرین ناظر نظر بعد ثانیتم
 بموجب لغواء با تمام و **نوع ۱۴** آنچه تعلق به نیرین داد و چون
 مدار علیه اختیارات قمر است و بعد از آن شمس پس موضع ایشان
 از طالع نیکو باید و باید که در حدود مسعود باشند و به یک
 دیگر ناظر بودت و باین حالات ایشان گفته است **نوع ۱۵** آنچه
 تعلق ثوابت داد باید که در اختیارات مدد خواستن از کواکب
 ثابتة فرو نکند و از برای آنکه چون کواکب الغرض مسعود نباشد
 و صلاح آوردن وی متعذر بودی شاید که درجه یک از
 کواکب ثابتة که بر مزاج آن کواکب بود و بر مزاج سعدی بر درجه
 طالع یا غاشر یا انجا که خواهند دهند تا آن عرض خود را تمام
 رسد و مراد درجه طلوع اوست اگر طالع بود و درجه ممر او اگر
 در غاشر افتد و درجه غروب او اگر در سابع افتد نه درجه تقوی
 او و این درجیات در هر ثانی یعنی بمقتضای آن که در زنجرات مسطور
 استخراج باید کرد و از اتصال قمر و سهام حاجات بیک از ثوابت
 که در قدما و اول و ثانیه باشد و بودن ایشان را در و تدغاشتر

با سایر او را در خاتمی عجیب و فایده عظیم است احمد بن عبد الجلیل گوید چون اجتماع
 واقع شود و جزوی از یکی از کتابت باشد که در نظم اول باشد بخوابد تا
 دیگر اجتماع هر اختیاری که مناسب طبیعت آن کوکب باشد و زمانه
 وقت و کمال بود **دفع** آنچه تعلق بخوس وارد باید که بنحسب یاری
 خواهد در وقت اجتماع چنانچه خواجه فیض الحق والدین در شرح تشریح
 بطبیوس می آورد در کلمه و از دم که استخدا نخوس را اختیارات
 واستعملها فی الموضع الذی یلیق بها کما سیعمل الطبیب الحاذق
 من المسمومات فی الدواء المقدار الکافی میگوید ابطا در ادویه
 معوله مخدور است بکار دارند دفع ایلام را بر وجهی که مقارن
 چیزی که دفع مخدرات کند و اگر چه مخدرات را از سموم شمرده اند
 هم چنین منجمه نماید که در اختیارات نخوس را بکار دارد در موضع
 که بان لایق بود مانند خانه و از دم در دفع اعلا و هفتم در دفع
 حضوم و آن را از دلیل مطلوب بخانه مطلوب دور دارند و از ادویه
 منافذ که مانند در حصول مقصود خلل نیفتد **دفع** آنچه تعلق
 باصلاح دلایل دارد و آن از ادیان معظم اختیار است چه شاید که چنانچه

بهر شود تا دلایل باصلاح ایلی پس حکما طایفه این را چاره کرده اند
 و گفته اند که چون یکی از سعدین در طالع یا وسط السماء باشند دفع
 دلایل بکنند و این سخن نیز بیک حکیم عمر فرخان طبرستان پسندید و اینست
 دوی گوید این نوع اختیار در کارهای درست باشد که در آن ها
 طب ثبات و دوام نکنند چه در چند روز معدود و اثر این اختیار
 باطل گردد اما آن کارها که دوام و دوام مطلوب باشد تمام نکرد و مگر قی
 که ترانخوستها پال کرده و در ریتوس میگوید که چون تاخیر اختیار
 ممکن بود تا وقت صلاح ماه را از طالع ساقط کنند و سعدی در طالع
 هفتاد و این نکته عاقل بناید بود که چون قریب آنکس حال نتوان
 کرد اعدا از طالع و سایر او را در از صاحب طالع و خانه حاجت و
 خداوند شساقط باید کرد و اگر جلیک میسر نشود باید که از دم و یا از دم
 ساقط باشد عامی که یکی از قدماء علماء این فن است میگوید که چون
 در طالع اختیار بعضی از دلایل باصلاح نتوان آورد باید که هر دو
 نیز را بیکدیگر نظریه باشد که آن دلیل است بر کمال قوه آن
 اختیار خصوصاً که قریب از آن باشد ابو علی خنیاط گوید که چون صلاح

بر مقدار و نحوست او دفع پذیر نباشد بحیثی نیکو حال را خداوند طالع
 باید کرد و در طالع باید گفت و حق است اگر قریب حال باشد بطالع
 و مناجات ظاهر باید و اگر بد حال است سعاد و نظر نیزین بیکدیگر
 و مناجات طالع بمودت مصلحتی قریب است و بودن سهم سعادت
 در موضع مطلوب بقایت نیکوست و بودن سعدی در طالع یابست
 الحاجت اصلاح هر فساد و عیب کند و این فیت در اختیارات مهمان
 کلی ملاحظه کرد که چون سعدی در طالع بود با وجود بسیاری از دلایل
 منفی نتایج نیکو داده و منفرت ظاهر بران مرتب نبود این بود آنچه
 سبب کمال اختیار باشد از این جمله که در فصول ثلث ازین مقاله ذکر
 کرده شد هر کس با که خاطر قوی و جامع راست باشد استنباط اختیارات
 جزئی تواند نمود چه هر چه در اختیارات جزئی گفته میشود دفع این اصول
 مناجات کفایه التعلیم گوید که مرجع اختیارات جزئیه دلایل کلیه است
 و بدین سبب است که هر کس دلایل کلیه بشرط نگاه دارد از دلایل جزئیه
 مستغنی گردد اما چون ادقات بعضی با استخراج دلایل و استنباط
 این مسایل و فایده نمیکند لا جرم در مقاله ثانیه اختیارات

بینی

بعضی از جزویات که احتیاج بدان بیشتر است آورده میشود بترتیب
 طالع ملقط انداز کتب افضل چون کتاب المعانی و رساله الانصاف
 و الاختیارات المتعلین و جامع شاهی و مجمل البصیر و کفایه التعلیم و غیره
 المنجین و اختیارات علایقه و کتاب النکت و شرح غرر نصیر و شرح مشک
 و اختیارات امام فخر الدین مغریه و اختیارات بلخری و فقه الملک
 و اختیارات طبری و غیر آن از رسایل متفرقه و الله ولی التوفیق

تمت المقالة الاولى

مقدمه ثانیه در اختیارات جزئیه

۱	نوبریدن و نوبوشیدن	کا	دارویی که اخلاط کم آورد
۲	اختیار نکاح کردن	ک	دارویی که کار میانه کند
۳	جهت زفاف کسردن	گ	دارویی که اسهال عظیم آورد
۴	قباله نکاح و غیره نوشتن	گ	دارویی که بلغم آورد
۵	بند خریدن	ک	دارویی که صفرا آورد
۶	ختنه کردن	و	دارویی که سودا آورد
۷	خون بسیار گرفتن	ا	دارویی که مسهل خوردن
۸	حجامت کردن	ح	علاج بیماریهای قدیم کردن
۹	فصد کردن و دندان آلودن	ط	علاج دست و پا از وجع المفاصل و غیره
۱۰	جهت داغ نهادن	ل	علاج اجناس امراض
۱۱	حقنه کردن را	لا	علاج اعضاء کون
۱۲	دستکاری چشم کردن	ل	ابتدای معالجه
۱۳	علاج سفیدی چشم	ح	خضاب و زینت کردن
۱۴	دارو در گوش چکاندن	ل	هدیه فرستادن
۱۵	دارویی که علت بیاداری	ه	چهار یا خیزیدن جهت حمل و باروتاج
۱۶	غریه و فتنی کردن	ل	چهار یا خیزیدن جهت سواری
۱۷	توارش خوردن	ر	بیماری رفتن
۱۸	مطبوع خوردن	ح	دینیه نهادن
۱۹	حب خوردن	ط	دینیه بیرون آوردن
۲۰	دارویی که علت از سر و چشم	م	خیزیدن ایمن مکن باشد

۱	بنیاد افکندن و بنا نهادن	سا	طلب عمل کردن
۲	مرسول فرستادن	سب	شراب ریختن
۳	گریختن و پنهان شدن	سم	شراب خوردن
۴	بنای شهرها و حصارها	سد	قضیه و حکومت سلطان زدن
۵	ویران کردن بناها	سه	بار دادن و عجز لشکر
۶	ویران کردن حصارها	سو	چوکان زدن
۷	خزیدن بن و بتن و غیره	سز	طیب و عطر آمیختن
۸	کندن کار بر روی و حوض	سج	بجک رفتن
۹	آب راندن در حوض	سط	ناختن و تبیین زدن
۱۰	بجای آوردن زمین	ع	فرستادن لشکر
۱۱	ابتدای اعمال و شغال بوان	عا	سلاح خریدن و ساختن
۱۲	طلب صلح کردن	عب	لوا بستن
۱۳	قضیه و محضوت بکشدن	عج	هفتاد و پنج و جبات
۱۴	ناودان و راه آب ختن	عه	بیعت و قبول تخت و تاج
۱۵	تاخت کردن در خشک	عو	ولایت عهد ساختن
۱۶	تاخت کردن بر آب	عوز	رفتن به عمل
۱۷	تاخت کردن بر آب	عز	عز کردن نام و دفتر سلطان
۱۸	نظر کردن در کار رعایا	عط	سفر کردن در خشک
۱۹	محاسبه و کلانرا	عش	سفر کردن در آب

ف	در شهر شدن	قا	ابتدای پیشرفت آموختن
فب	دین مکرر و اکابر را	فت	نقد و تحقیر کردن
فج	بجاست و امارت نشستن	فخ	اخراج مودت با او و آهسته کردن
فد	حجت خواندن از مکرر و اکابر	قد	درخت نشستن را
فه	بکر ما به رفتن	فہ	تخم افکندن
فو	خریدن چیز	قو	تخم در رکوب بستن
فز	فروختن چیز	قز	و بخت نهادن و امانت سپردن
فح	شرکت کردن	فح	وقت مباشرت کردن
فط	مال به تجارت فرستادن	قط	طلب فرزند کردن
فس	فرض خواستن	قی	اخراج طفل مرده از رحم
صا	وام دادن بکس	قیا	شیر دادن طفل را
صب	وقت خوردن بها	قب	فرزند بدایه سپردن
صج	عهد و داد و غنیمت انگار	تقب	از شیر بارگرفتن
صا	عهد عکس و غنیمت آن	قید	کودک بکوهواره نهادن
صد	تعویذ نوشتن	قیه	اسب آریاضت دادن
صو	زیارت اجبار و اخوان	قو	بیرون رفتن بصید و شکار
سن	تعلیم فقه و امور دینی	قز	درست گرفتن و عهد نمودن بستن
سد	تعلیم ادب و دبیری	قج	دستگیر کردن و ویران نمودن
سط	نامه نوشتن	قط	افتتاح و ابتداء کار را
فی	فرزند را بکف دادن	فت	نور بکار روشن و پاکیزه کردن

قکا	سر تراشیدن
قکب	ناخن را کزفتن
قکج	شرب کزفتن
قکد	آهسته بآهسته بردن
قکه	صنعت بزرگ
قکو	صنعت کبیر

نوبت بریدن و پوشیدن و فرسودن و ...
 مهم کردن چه نوبت بریدن و پوشیدن را در حق اثری عظیم است و عطا الملائک
 درین باید که هر نیکو حال باشد که کبک و پست است و خوشحالی
 او بسیار نیکو بود و بناید که ماه در اسد باشد چنانچه تفاوت
 پوشید که بسیار با صافتر بناید سخنی تمام نیست از برای آنکه
 بسیار بپاشد و دید است که کسی ناواخته جامه نوبت پوشید و ماه
 در اسد بود چون بر آن حال توقف یافت در حال بیرون کردن و دیگر
 پوشید و اگر برین حال و قوی نیافت بسی بر نیاید که بوجه
 شیع ان جامه از وی بکنند پس اسد را خالص و یک است
 درین معنی بیرون از شدت ثبات و خواجه بصر الحق و الدین قدس
 ستر در شرح کلمات بعلیموس در تفسیر این کلمه که الملائک بر المجدید
 مکروه عملها و استعمالها و الفتره الاسد و اعظمها اذاه کان
 مخوما اعظم مثل بله الشموی او رد که مراد از عمل قطع جامه نواست
 و بعضی خیاطان و نجیب مکروه داشته اند و اولی است که ابتدا
 نکند و آغاز نبع اما استمرار در عمل محتاج نباشد با اختیار و چون

که بسیار بد بود و آنچه خواست
 که نیت برین باشد
 بر چه است و چون ماه در اسد باشد

نبات در جابها مذکور است و استبدال محوود پس در ابتدای عمل و انان
 استعمال یعنی پوشیدن و بان ذیبت کردن قمر و بروج ثابت نشاید
 و نبات ترین اسد است پس نسبت به ستر و یک است و مطالعش
 در بلاد شمالی بسیار و صورت اسد مال باشد بر تو حشر و نسل
 و بعد از اسد مقرب ثابت تر باشد و درین باب مذکور تهری
 قمر است خانه مرتج و بعد از آن دلو که خانه زحل است و زحل و لیل
 ثانی و نبات و از هر کم غایله تر شود باشد که خانه زهر است
 و شرف قمر و کاتب ای طولون حکیم احمد بن یوسف المهندس
 قدس سره همین کلمه فرمود است که بروج ثابت مکرره است در خانه
 و بیدن و پوشیدن جان و اسد از هر بد تر است زیرا که او
 حرکت هر چه را مجاور او بود و در از دسیه نماید در هر چه نزدیک
 او باشد پس معلوم شد که منع اسد نه برای شدت نبات است
 و این گفته اند که طبع اسد آتش است گرم و خشک و طبع جانم
 زهر و آری است سرد و تر و نرم پس طبع اسد ضد طبع جانم باشد
 و نکاد و تا سنوز و شریانی از سبب طبع آتش سوخته شود

و از

و از سبب طبع سبب و در یک کرد و نیز با آن جانم داد و در شرف
 و در میان بود از آنکه اسد دلیل و امینه بود و حکیم اسمعیل
 باختری آورده است که در حد و دری دیدم که معروفی یکی از
 نزدیکیان خود واقفای بخشید و یکی را کلا و دیگری را موز
 هر سه روزی پوشیدند که ماه در اسد بود و در آن روز
 احراق زحل در اسد و ماه در حیات آن هر سه را خدیر کردند
 که روزی بغایت مغرور است که کلا و موز داشتند بدیگر
 بخشیدند و آنکه که قباد داشت از روز قبا بیرون کرد پس از آن بر وزی
 چند پوشید پس آنکه کلا پوشید بود و اندر روز بیمار شد
 و با آخر صحت یافت و آنکه که قبا پوشید بود و پنهان ماند و روز بیمار
 و او را از برای بعد از دند یک و در روزی که پنهان بخت یافت و در آن
 حال خطایی کرد که سبب نکست شد و نیم روز بملال شد و طی چنین
 یافتند که آن مرض نکست بدان سبب افتاد که دیگران را فرستاد
 و جانم پوشید و غرض از این حکایت که مزاجت با آن لبس نین
 حال آنکه علت و بنی عم بعضی از حکما اعتماد در بر یلست و پوشیدن

و از سبب طبع سبب و در یک کرد و نیز با آن جانم داد و در شرف
 و در میان بود از آنکه اسد دلیل و امینه بود و حکیم اسمعیل
 باختری آورده است که در حد و دری دیدم که معروفی یکی از
 نزدیکیان خود واقفای بخشید و یکی را کلا و دیگری را موز
 هر سه روزی پوشیدند که ماه در اسد بود و در آن روز
 احراق زحل در اسد و ماه در حیات آن هر سه را خدیر کردند
 که روزی بغایت مغرور است که کلا و موز داشتند بدیگر
 بخشیدند و آنکه که قباد داشت از روز قبا بیرون کرد پس از آن بر وزی
 چند پوشید پس آنکه کلا پوشید بود و اندر روز بیمار شد
 و با آخر صحت یافت و آنکه که قبا پوشید بود و پنهان ماند و روز بیمار
 و او را از برای بعد از دند یک و در روزی که پنهان بخت یافت و در آن
 حال خطایی کرد که سبب نکست شد و نیم روز بملال شد و طی چنین
 یافتند که آن مرض نکست بدان سبب افتاد که دیگران را فرستاد
 و جانم پوشید و غرض از این حکایت که مزاجت با آن لبس نین
 حال آنکه علت و بنی عم بعضی از حکما اعتماد در بر یلست و پوشیدن

جامه بر منازل قمر است و در بعضی منازل که از نو بریدن و پوشیدن
 منع کرده اند و در کتب نجومی ثبت نموده اند در باب خطا که می
 افتد و ما اختیارات منازل را بعد از این بتفصیل ذکر خواهیم
 کرد ان شاء الله و اهل هند حکم جامه بریدن و پوشیدن و باز نگذاشتن
 بر ساعتها کنند و بدان ایما می خواهند رفت و آنچه حکما از خیر نیست
 شرط کرده اند هفت چیز است **آ** باید که قمر در برج منقلب باشد خصوصا
 حمل و سرطان و میزان و در جدی مکروه داشته اند و در ذو حجه
 نیز نباید تخصیص و رحوت که بقایت پسندید بود **ب** باید که خداوند
 منابع ناقص السیر باشد و میخورد در جنوب **ج** باید که ماه زاید
 النور و الحساب باشد **د** باید که قمر در اندک پیر ماه ساطع و ضعیف
 بوده باید که قمر منقلب باشد بنهر و اگر انقصال بود اول
 باشد **و** باید که بریدن و پوشیدن در ساعت مسعود اتفاق
 افتد و اگر آن ساعت مشرعی بود جامه پالان نماید و در ساعت نه
 لشباده و خری گذرد و در ساعت عطارد مسعود نیز نیکو
 باشد اما اگر آن ساعت شمس باشد باید که سعدی در طالع بود

نویسنده

۳۹
 تا موجب شرف و بزرگی گردد و اگر ساعت شرب بود باید که قمر بعدی منقل
 باشد تا خرمی و شادی داشته اید و اگر نجیب منقل بود نشاید
 ز باید که سعدی در طالع وقت بود و اگر زهر باشد **ج** اگر ماه
 در عاشر بود بهتر باشد و آنان جامه بها و جمال بیفزاید **ط** باید که ما
 بدان سعدی که در طالع است مسعود باشد که آن اختیار در وقت
 خوی بود **ی** باید که زهر قوی حال باشد و **ز** تم **ح** خواجه
 در نکت اوده است که در این اختیار طالع وقت و یا زدهم باید
 که مسعود باشد **س** باید که ماه خداوند خانه خویش را طرب و **س** باید
 که خداوند خانه ماه قوی **س** بود و از نحو سیرا و بسعود **ظ**
ی باید که طالع سرطان یا اول میزان باشد و قمر نیز در این دو موضع
 بهتر بود و با خرد لو و اول قمر نیز دوا داشته اند چنانچه حکم
 با خری گوید که آنچه تعیین کرده اند که قمر در برج منقلب باید
 موضعی چند است در برج منقلب که چون ماه در وی باشد جا
 پوشیدل بقایت نامحمود بود و ماه ذوالقمر برج ثور که برج ثابت
 جامه پوشیدن را بغایت سوده است و با خرد لو چنانچه در برج

سراسر هیچ مزیدی نیست **باید** که ماه بگو کپی مقتل شود که حساب
طالع از و منفرد بود و از گو کپی منفرد شود که طالع بطالع
مسعود بود در موصی بنکود ناظر بطالع و مسعود و آنچه از وی
اخر از واجب دانسته اند هشت چیز است **باید** که ماه در
بروج ثابت باشد و بتاوترین هر اسد است چنانچه سبق
ذکر یافت **باید** که قمر مقدار نحوس یا در مقام بدو و ربع
الیشان که آن دلیل نامرادی باشد در وقت استعمال آن
جامه از مقتضای طبیعت آن مخفی خصوصاً که قمر در برج
ثابت بود **خرد** کند از مقدار نه و مقابلۀ افق که آن دلائل
کند بر آنکه آن جامه باد بخ و ملال کهنه شود و نامرادی بود
از جهت ملوک و مستطاب **د** به پوزد از ساعت زحل که جامه
زود چرکین شود و ناانجامه بود غم کین و دژم باشد خرد
کند از ساعت مریخ که جامه زود در یک کرد از سباع بدو اخل
دسد **و** رواند که قمر در طریقه محترقه باشد از جهت که در
مخوسیه مؤثر است ظلمیوس کوید خرد کند از پوشیدن جامه و قی

که قمر

که قمر در بروج الثقی باشد و این سخن غریب است **خرد** کند
از آنکه ماه هابط باشد و ضعیف که مقصود تمام بدید **این** **نوع** **مشت** **ب**
باب از جمله مهمات است باید که تا مثل و احتیاط در و هیچ وجه
فرد نکند و وقتا و تا و تغافل و اندازند چه بر خط که درین
اخصیا افتد هر عمر خداوند اخصیا و ما معذب و دارد و ان
آن ابدی الدهر با عقاب و اولاد او در سنجش شرط آن است
که درین باب اهتمام مری باشد و بعد از عاقبت شرایط
کلیه آنچه از خبرینات ملاحظه باید فرمود بیست و شش
باید که طالع و سایر او تا د سال با مشند از نحوس **ب** باید
که قمر نیز هر مسعود باشد **د** باید که زهره در برج مذکر
باشد و مشتری در برج مؤنث مرد را در آن تزویج بهتر از
باشد و نیکوکن بالعکس **د** باید که زهره ناظر باشد بطالع
و بخداوند طالع **باید** که زهره بخداوند خانه خود متصل باشد
اگر سعد بود از وی منفرد بود اگر غم باشد **د** باید
که ماه و مشتری و زهره هر سه در یک مثله باشند و بهتر آنکه

در مسئله ای باشند باید که ماه در شرف فهر بود یا در خائف و ی یاد فرج
و ی نا آن هم بخیر بر آید باید که قمر مائل و مشتبه بود یا بر تلیت و تسلیس
و ی که آن دلالت بر کمزرت خبر کند باید که قمر مقادیر عطار و سعور
باشد یا متصل بوی که آن دلالت بر بسیار چه فرزندان کند باید
که انشاب و طالع و خداوند طالع و ان شاء الله که قمران و ی منفعت
سلیم باشند از مناسبت که اینهمه دلیل کار مراد است باید که ماه
و فهر و منابع و مناجات و ان شاء الله که قمر بوی متصل است باشد
از خوشی که اینهمه دلیل کار زن است باید که عاشق و خداوندش
نیز بگو باشند که آن دلیل معاش ایشان است و باید که هیچ
حال و سطلت و از سعدی خالی نباشد تا به نیکو معیشت
گذرانند باید که رابع و مناجات را اصلاح آورد و سعدی
در وی هند که آن دلیل است بر عاقبت کار ایشان بپاید که از صلاح
خداوند خانه ماه غافل نشود که آن نیز دلیل انجام کار و مناجات
بپاید که ماه و بیری ثابت باشد و قمرین نور و اسد است خالصه از
درجه نور تا بیت درجه و در اخلاص رات طبری آمده است که اگر

در اسد

در اسد باشد هم چیز را نیکو بود الا آنست که شوهر بر مال زن مشفق
بود و زن را بر مال شوهر شفقت نباشد و هر یک تا در اتلاف
و اهلالة مال دیگری کوشد و حکیم کوشیار گوید در خنثیا
عقد برج منقلب باید و در زفاف برج ثابت و بعضی از برای
عقد نکاح بودن در سرطان جایز ندارند و گویند در و هیچ
خیز نیست اما ابو معشر فرموده است که اگر بوقت نکاح بسن
عزیمت آن دارند که زفاف بعد از مدتی باشد برج ثابت باید
و اگر زفاف بزودی خواهد بود لا محاله برج منقلب باید
و در جامع شاهی آورده است که اگر نکاح کردن بوقت مالدور
حمل تباه است و میانه نور بهر است چه اول و آخر او دلیل فساد
هر حال زن باشد و آن اول جوزا بگو نیست و نیمه آخر و
بود و تمام سرطان بد است و اسد نیک است اما زن و شوهر
در اتلاف مال هم کوشند و سبیل زن شوی دیده را پسند
بود اما زن بگریه بود و میزان نکاح نیک است اما زفاف با
نشاید و اول عقرب نیک است و آخر و تباه است چه دلالت بر مفارقت

زهر با این حال دست دهد غایت کار باشد و محذورات وی دوازده است
 ۱ نشاید که زهر بخوس ناظر باشد و جمله از فشار حال زهر که کو
 بکجا جسته احتراز باید نمود **د** نشاید که ماه از و تد بخوس نکر و خصوصا
 بنظر تربیع که آن دلیل فرقت حضومت بود و گفته اند اگر مقابله
 نکرد از تربیع بخوس تر بود و اگر نظر ثلث و تسلیم بود هر دو با
 با هم ساختگی باشد اما ریخ و بیماری و پدیری بدیشان رسد
 و گفته اند اگر اقتال فر بخوس از مقدار نه باشد دلالت کند بر هلا
 کت یک از زوجین خصوصا که مژ در طالع یا عاشق بود **ح** نشاید
 که مژ در نیمه اول جزا و نیمه آخر **ج** مژ در میان جلدی و تمام دل باشد
 و نه در سینه زن و دوشین را امکان هلاکت مرده باشد **د** نشاید
 که مژ در ثانی عشر افتد از طالع یا در سادس و ثامن که بیم باشد
 دزد کند از بودن مژ در طالع و عاشق که غایت آن کار بفضیحت
 انجامد **ه** نشاید که کتبی در طالع بود و اگر دزد در طالع یا مجاسد
 صاحب طالع بدتر باشد و میان ایشان دشمنی خیزد **و** نشاید که اقتال
 بخوس متعلق حضومت بنظر عداوت که میان زوجین متعلق قائم باشد

حذر

ح حذر کند از بودن مژ با دزد که کار بر مراد نرود **و** نشاید که مژ
 در حد و د بخوس بود **ی** نشاید که مژ بدرجا اجتماع یا استقبال
 نزدیک بود **ب** نشاید که ماه مقارن زهر باشد که دلیل ثباتی
 حال زن بود و درین سخن محل تا ملاست **ب** نشاید که غیبی در نیم
 باشد که آن دلیل اندکی فرزندان بود و بودن دزد و نیم بدتر باشد
ملاحظات **د** ی پنجم **ا** باید که ماه در بروج ثابت بود **ج**
ا اول و در عقب مژ عموده اند اما اسد در غایت میگوید است
 و میانه نوران اول و آخر جزا است و در جزا و سینه نیز روا
 بود **ب** باید که زهر بقدر طالع ناظر باشد **ح** باید که برج دهم بیاید
 فرزندان و تازن زود آبستن گردد **د** باید که زهر قوی حال
 باشد و بهریم ناظر بود بموت **ه** باید که عطارد مقارن صاحب
 خامس باشد و هر دو مسعود باشد در برجی از بروج بسیار
 فرزندان و بخداوند طالع ناظر باشند تا سیلیناری فرزندان
 گردد و محذورات وی سه چیز است **ا** نشاید که مژ در بروج منقلب
 باشد حذر کند از بودن مژ در ثامن و سادس و ثانی عشر **ب**

از آنکه قریب درجه اجتماع یا استقبال نزدیک باشد **قبال نکاح** و غیره **ششم**
 آنست که قریب سعدی پیوند و یا هموار از میزان و اگر آن سعد زهره بود
 بهتر باشد و سعدی نیز در طالع باید و نشاید که قمر و شمس همیشگی
 باشد و با ذنب و زحل بود **مشرط طالع چهارده**
 باید که طالع برج ذوجستین باشد باید که این کار در غایت
 زهره کند خلاصه و درونش باید که زهره خالی باشد از غوسها
 باید که زهره ظاهر بود بطالع قریب و کوید و زهره بر جبهه باشد
 الاحمل و غریب و در جلدی و بهتر آنست که قمر در برجی بود که بر صورت
 مردم باشد و آن جونا و سبک و دلو و نصف اول قوس بود بعضی
 در حوت و واداشته اند و درین باب ذوریتوس با قولی مشتمل است
 و آن آنست که اگر جای ماه و طالع بوقت خریدن بنده بر هر جمعی
 بنده پلید و خای و دزد بود و اگر نور بود نصیحت کرد آئین و فرما
 بر دار و بخی کثر و موافق خواجه بود و جونا نشاید مگر نیمه اخرین
 و سرطانی و با نود که بنده کردن کیست کند و اسند شاید و نیکی و تشویق
 و حکم را با بیار خوار باشد و از درامه نالان بود و اگر سبک بود و هر

بنده خردمند و در کارهای خرد است
 و باید که قمر در جبهه

و کار کنند

و کار کنند باشد و چون نیرا باشد این درات کوی و دانا بود و غریب باشد
 که سخت چپین و ضعیف دل و خای باشد و اگر قوس بود جلد و قوی
 باشد اما کندن کثر و اگر جدی بود دروغ کوی و بد خوی باشد و چون
 دلو باشد کار کنند و با صلاح باشد و اگر حوت بود بد اندیش
 باشد و اگر سعدی درین بر جبهه بود چیز و سعادت زیادت کرداند
 و انخوت نقصان کند و اگر خنجر بود در غایت بیفزاید و ان سعادت
 کم کرداند . باید که طالع بر برجی مستقیم الطلوع باشد و با خنری
 کوید بهتر آنست که طالع نور باشد پس جونا پس سبک پس میزان
 باید که خداوند طالع و طالع سالم بود از نحوس **۷** اگر در موجب
 بدست قریب بدین حال باشند یعنی از نحوس سیلالت باشند
 پس منافع بران اختیار مرتب کرد **۸** باید که خداوند سنا و سنا
 با صاحب طالع مما و جیتی محمود باشد تا میان بنده و خداوند کار
 اتفاق باشد و باید که قمر و خداوند طالع در اول باشد یا در آخر
 باید که او ثاد طالع قائم باشند از آثار نحوس بر جبهه انوار سعود
 مزین **۹** باید که صاحب طالع در برجی انیم باشد و قریب و پیوسته

باید که سهم العید قویال باشد و صاحب غداوند طالع ناظر بنظر مروت
 اگر این مملوک بجهت آن میخرد تا او را پیشه امور نماید که صاحب طالع را انتقال
 محمود باشد غداوند سادس اگر آن بند که میخرد در دست او منعی
 بود باید که طالع و خانه و نمه اخرون باشد اگر آن بند خاص بجهت
 خدمت کردن خود میخرد باید که مرقبول بود از عطا د و اگر خداوند
 طالع در وسط السواد باشد پسندید که بود و مولا و بند از هم را می نداشتند
 اگر خداوند سادس در طالع بود و مرقب صاحب طالع مقتل از بند
 اطاعت و فرمان برداری حاصل آید اگر خواهد که بند ثابت قدم
 بود باید در نیمه اول میزان بود مقتل بسعدی که در وقت بود باید
 که همه طالعها سادس و منا جش سادس باشند از خوش و مخد و رات و بی حیات
 نشاید که جای مرق طالع خانهای مرتج باشد حد ر کند از آنکه
 قربا بحسین باشد تحت الارض و در برج منقلب غلام کز یای بود
 نشاید که مرق غنی مصرف باشد که غلام کزین بند و بی نبات بود و اگر غنی
 مقتل بد تر بود حد ر از آنکه ذنب در ششم افتد یا با خداوند ششم یا با سهم
 العید که بند دون همت و خسیس و ناگس باشد و از ضرری بمالک و رسد

کمر

وختنه کردن مشروطات وی هفت است **و** باید که ماه مستعل باشد بر مهر
 باید که مرق مقتل بود بیکی از سعدین باید که خداوند خانه مرق شمل باشد
 باید که مرق در برجهاء شمالی بود باید که ماه نایدا نور بود کوشیار کویله
 که ناقص باید باید که خداوند طالع صاعید باشد باید که خانه
 ماه و طالع برجهاء مرق هوایی بود و مخد و رات وی ماست احد
 باید که از بود ماه در عرب خاص چون مرتج بوی ناظر بود
 از او نادر کفنه اند چون نظر مروت باشد و ماه ناقص النور
 بود چندان بنی باشد به هر هیزد از نظر ماه بر حل مهر وجه که باشد
 مخد و کند از بودن مرق مرتج در او نادر طالع **خون بنیاد کردن** **ز**
 بعد از محافظت شرایط قصد مشروطات خاصه وی سه چیز است
 باید که مرق سریع السیر باشد باید که ماه بر مهر پیوند باشد
 پسندید باید که مرق ناظر بود بمرتج بنظر پسندید و مخد و رات
 همان است که در باب حجامت مخد کفنه میشود و دیگر باید که
 در دوم طالع باشد و زحل یا مرتج در هشتم و یا بقمر که بنیاد باشد
و حجامت کردن مشروطات وی پنج است باید که خانه ماه و طالع از مهر و ج **ح**

هوای بود تا خون فاسد برود و صفای نماید و دفع آن ظاهر شود
 باید که ماه بیشتر بمقتل باشد باید که ماه زاید در نور و حس است
 بود فصلی که کشف النور و الحس باید و حکیم باختری نیز بفرمود
 فصلی در غنای و فقر تقدیر نماید که ماه از خورشید باشد باید
 که خداوند خانه ماه را بنام نظر و ذرات باشد اگر خواهد که خون
 بیشتر بر دارد باید که قرص بروج مذکور بود بنظر مروت مریخ و کفایت
 چون قرص در بروج اربعی باشد یا در جوت نشاید که بمریخ تا ظهور و محو
 وی بروج است نشاید که ماه در بروج خلی بود خصوصاً آنکه سودا
 بدید آید و اسد نیز بقول بعضی نشاید در بروج اربعی نیز جایز نیست
 که خوف غایب و لغو باشد نشاید که در ثانی نیز بین یا در ثانی باشد
 مخفی باشد که بپایه آرد نشاید که ماه تحت الشعاع بود و ظاهر بود
 که مخفی در مطالع باشد حد و کند از آنکه قرص بطالع و زحل پیوند خاصه
 چون خواهد که خون اندک بر دارد ^{دند کردن و دندان کند} مشروطات وی شش است باید
 که ماه در بروج ثابت باشد تا ضیاء و خطا نکند و گفته اند در نور
 هیچ وجه و وابستد باید که ماه زاید النور و الحساب باشد مگر خواهد

که خون

که خون اندک بر دارد که در آن وقت قرص ناقص النور باشد و بطی البصر
 باید که قرص بروج مذکور باشد باید که طالع وقت از بروج هوایی
 باشد تا خون منلی بیرون نیاید باید که ماه بسعد و مقبل باشد
 خصوصاً بزم تا خون فاسد از بیرون بیرون دود و ان کار آسان
 و سبک بر آید و باید که سعدی و طالع وقت باشد اول و ثان
 که آن مشرق بود و محذورات وی و چیز است نشاید که خانه ماه بروج
 مقبله باشد و در جسد پتیر و وابستد خاصه جوتا و حوت و هر
 برجی که منسوبست بدان اندام که فصدی کنند آن نیز نشاید
 نباید که خانه ماه و طالع برجهای ارض بود که برودت و پخت و رفع
 شود و حرارت بماند و اگر برج آبی بود برودت و رطوبت و رفع
 شود و حرارت بماند و این هر دو مطلوب نیست اما اگر بروج آتشی
 باشد حرارت و پخت و رفع شود و اگر برج هوایی بود هم حرارت و رفع
 شود و این هر دو مطلوبست از وقت اجتماع دوازده ساعت
 این کار را نشاید چه آن ساعات محترقه است حکما آن را ساعت
 بت گویند و در آن باب مبالغه عظیم کرده اند و از فصد خصوصاً

فرموده حد بداید که از زمان استقبال که آن نیز ناپسندید و در **نشان**
 که یکی از نحسین در طالع وقت باشد که آن دلیل جراحت باشد و **نشان**
 که ماه باز حل بود که بیم بدید آمدن سودا باشد و گفته اند نظر حل
 خصوصا از تثلیث در اول ماه دیان نداده اگر ماه قوخیال باشد حکیم
 کرشیار گوید نظر حل بهیچ وجه جایز نیست که آن فسادیه نماید **نشان**
 و **نشان** که قمر بامریخ باشد که دلیل بقاء شدن آن عضو بود و اگر
 سبب مزید صفر گردد و بعضی نظر بامریخ از تثلیث و تسدیر جایز
 داشته اند و بر چه مقابله و مقارنه و تریع او بامر دلیل **نشان**
 شدن مصنع و تعویق التیام جراحت است و اگر آن اتصال
 از بروج زوج بدین باشد دلیل بود بر آنکه دو بار یا بیشتر
 بنفع فرو باید بردن و **نشان** نیز که خون بر نیاید حد بداید
 که از آنکه زحل بامریخ **نشان** طالع باشند و او بنود که زحل با
 مریخ در هشتم یا دهم نیزین باشند **نشان** که مخوس تروقنی بود
 مرخون بود **نشان** که قمر خالی السیر باشد که هیچ نماید
 نیاید **نشان** مشروطات وی بخت است **نشان** که قمر در بروج **نشان** باشد

باید که طالع نیز یکی ازین بروج بود **نشان** که قمر بامریخ یا افتاب متصل باشند
 باقتال محمود **نشان** باید که صاحب طالع بطالع ناظر بود **نشان** که خدا
 و نخلخانه ماه متصل بیا باشد و حد و رات وی دواست **نشان**
 که قمر در بروج **نشان** بود **نشان** که در کندان آنکه ماه در آن برج باشد
 که منسوب بود بدان عضو که داغ بر آن خواهد نهاد و گفته اند
 اگر سعدی در آن موضع باماه باشد جایز بود **نشان** که مشروطات
 وی است **نشان** باید که قمر در میزان یا عقرب باشد **نشان** که طالع
 برچی بود از بروج اسافل **نشان** که بهتر است که ماه ناید التور باشد
 متصل بسعد و حد و رات وی دواست **نشان** که بر پهریزد از اقبال قمر
 بامریخ که آن سج و بیج شک دارد **نشان** که در کندان از پوست ماه برحل
 که داد و راز عمل وی باز دارد و منفعت نرسد **نشان** که **نشان** که **نشان**
 مشروطات وی هشت است **نشان** باید که قمر ناید التور و الحساب باشد
 باید که نحسین از طالع ساقط باشند **نشان** که صاحب طالع
 مسعود باشد **نشان** باید که قمر متصل باشد بسعد **نشان** که خصوصاً مشروطات
 و اگر یکی ازین دو سعد که قمر بد و متصل است در غاشر یا غادی عشر

باشد و یکی در طالع غایت کار باشد بهتر است که قمر ناظر باشد بر قمر
 و مقبول بود از وجه آن دلیل سلامت و زود بخت شدن باشد
 باید که فوق الارض بود قمر باید که قمر از غوس پاله باشد خصوصا
 مریخ که آن دلالت بر بیماری و بیخ کند باید که مشتری از غوس
 ساقط باشد و فوق الارض بود اگر مشتری نشود در موضع باید
 کرد از طالع و از نیرت و معدودات وی سه چیز است **النشاید** که
 قمر بخسین بپزند یا اجتماع بود حد دکن از سقوط طلب
 طالع از طالع و از نیرت **بپزند** از آنکه قمر در برج باشد که
 بدان منسوب بود و حکما متفواند که باهن با ندای بریدن که قمر
 در آن برج باشد که بدان اندام منسوب است نشاید از برای آنکه
 چون قمر در برج مضوی بود و طوبات بدین متوجه بان عضو باشد
 و اقتضاء نقصن شود اگر پیر جراح و ساینده با حصول
 طوبات افزون و استعداد نقصن مودی بجز باشد
۱۳ عالم سفیدی در چشم مشروطات وی شش است باید که قمر در نور
 و حساب نماید بود باید که جای طالع برج ثابت بود که اگر در برج

محمّد

مجسده یا منقلب بود دیگر باره بدستکاری حاجت آید باید
 که قمر بر قمر ناظر بود بودت **د** باید که درجه طالع و نیرت پالان
 کو اکب سحابی بود باید که نیرت که دلیل عین اند بقایت
 قمر پال باشد **د** باید که قمر از نظر مریخ پاله باشد اما نظر رجل
 چون بودت باشد سهل باشد بشرطی که ماه بعدی ناظر بود
 و معدودات وی اضداد اینها بود **۱۴** **دارود** ^{کوشی کشیدن} مشروطات وی
 سلامت است باید که قمر در سرطان باشد یا اسد یا سنبله باید که
 طالع یکی از این بروج باشد **د** باید که قمر متقل باشد بسعود
 و آخرت باید کرد انا اتصال قمر بکو کبی راجع **۱۵** **دارود** ^{یکه علت}
بیاد مشروطات وی دو است **۱** باید که قمر در حمل و ثور و جوزا
 بود باید که ماه بزهر متقل بود که سبب غایت و صحت
 باشد و معدودات وی دو است **۱** باید که نشاید که قمر در برج
 اسافل باشد که افق باید اید و آن از میزان است ثاحوت
 حد رکن از آنکه قمر مریخ متقل باشد که ملل و زحمت کشد
۱۶ **اعز غزوتی کردن** مشروطات وی هشت است که باید که ماه

چکایندید

ی

کماه در حمل باشد از دوازده تا بدست درجه و بعضی در تمام حمل و نیز
 جایز داشته اند بجهت آنکه این دو برج معطی اند و از ناحیه سعور
 علیا که ان رافضت صاعد گویند باید که طالع نیز یکی از این برج
 صاعد باشد باید که قمر ناقص النور بود باید که قمر مقتل باشد
 بعطارد مسعود بایک از سعور باید که ماه طالع باشد
 و مقتل بود بکوکب که فوق الارض که مسعود بود و اتصال
 قمر بکوکب علوی نیز پسندیده است و باید که سعدی در طالع
 بود باید که صاحب طالع قوی حال بود ناظر بطالع بطلمیوس
 گوید علاج سر و غیره را قمر در مثلثه استی باید اما بشرطی
 که مسعود باشد بزهر و مخدورات وی سه است ۱ نشاید
 که قمر مقتل بود بمهر یا افتاب از ترسیع خاصه چون در حمل
 باشد که درین معالجت حرارت از حد اعتدال گذرد ۲ نشاید
 که ماه بسیار داجع پیوندد مگر ان کوکب سعد باشد ۳ خذ
 کند از بودن قمر و محاق که پس ناپسندیده بوده ^{جواب شرع}
 مشروطات وی دو است ۱ نشاید باید که قمر در خانه مشتری باشد

نیل

بایز

باید که مشتری با افتاب مقتل بود باقتال محمود نافع آن بدید اید
 و مخدورات وی دو است ۱ نشاید که قمر در خانه عطارد بود ۲ خذ
 کند از آنکه قمر بزهر و عطارد مقتل بود ^{جواب شرع}
 سه چیز است ۱ باید که طالع و خانه ماه برج البی باشد ۲ باید
 که ماه بزهر مقتل باشد ۳ باید که درجه طالع و جای ماه از برج
 منقلب بود و مخدورات هم سه است ۱ نشاید که طالع و جای
 ماه برج خلک و استی باشد ۲ خذ کند از اقتال ماه با افتاب
 یا یکی از نحسین طالع و خانه ماه برج ثابت کردن بغایت ثبات
 بود ^{اجتناب} ۳ مشروطات وی و چیز است ۱ باید که قمر بزهر
 منقلب باشد ۲ باید که طالع وقت نیز برج منقلب باشد و خذ
 کند از آنکه جای ماه و طالع برج ثابت بود ۳ ^{دارد که ملک است}
 مشروطات وی چهار است ۱ باید که ماه در حمل نوز باشد ۲ باید
 که قمر ناقص النور بود ۳ باید که ماه بطبیع البی باشد باید که میان
 قمر و ذنب زیاده از سیزده درجه بنود مخدورات نیز چهار است
 ۱ نشاید که قمر در دلو و حوت باشد ۲ نشاید که ماه سیرع السیر

۲

بط

۳

باشد و این بود که قمر از اجتماع منصرف بود و روی با استقبال نهاد باشد
 حد و کند از بودن قمر با ذنب ^{۱۲} ^{دارد که} مشروطات وی سه
 جز است باید که قمر در برجهای ثابت بود باید که طالع وقت یکی از بروج
 ثابت بود باید که سعد در او نادر باشد و اگر طالع بگویم سعد
 مزین کرد و بهتر بود حد را باید کرد از آنکه قمر در یکی از او نادر باشد
 که خوردن دارد و شوار بود و منفعت دسد ^{۱۲} ^{دارد که} مشروطات
 وی سه است باید که ماه در برجهای فوجیدین باشد باید
 که به تربیع سعدین باشد یا به تربیع قطارد سعدین باید که قمر
 بمشتری یا ظر بود خصوصا بنظر مودت و محذورات وی دو است
 انشاید که جای طالع و طالع برج ثابت باشد انشاید که قمر
 در طالع بود که از خوردن داد و فایده نیابد ^{۱۲} ^{دارد که}
 مشروطات وی سه جز است باید که قمر متصل باشد بگویم که از
 تحت الشقاع بیرون خواهد آمد باید که ماه بشاره پیوندد
 که در آن وقت مستقیم شده باشد تا عاقبت بغایت انجامد
 باید که قمر متصل بزمین خصوصا اتصال محمود و محذورات وی دو است

نشاید

کا

کب

ا

انشاید که ماه متصل بود بر محل نباید که ماه بشان راجع یادوند تحت
 الشقاع پیوندد ^{۱۲} ^{دارد که} مشروطات وی سه جز است باید که
 طالع برج الثنی باشد باید که جای طالع نیز از یکی از بروج نادر بود
 نباید که قمر متصل بود با ثواب با اتصال مودت و محذورات وی سه است
 انشاید که قمر در طالع بود یا در یکی از او نادر که بسیار نکوهید باشد
 انشاید که خانه ماه و طالع برج ^{۱۲} ^{دارد که} مشروطات وی سه جز است
 که در آن مندر باشد ^{۱۲} ^{دارد که} مشروطات وی سه جز است
 باید که طالع یکی از بروج مولی بود نیز قمر باید که در برج
 نادی باشد باید که قمر سعدی متصل بود و گفته اند زهر بنکو
 تراست و محذورات وی دو است انشاید که طالع و خانه ماه
 برج الثنی بود حد و کند از آنکه قمر بمشتری یا انشاب متصل باشد
^{۱۲} ^{دارد که} مشروطات وی سه جز است باید که طالع برجی از بروج
^{۱۲} ^{دارد که} باید که جای طالع نیز بمشتری ^{۱۲} ^{دارد که} باید که قمر سعدی
 متصل باشد و گفته اند بمشتری بهتر بود و محذورات وی دو جز است
 انشاید که جای طالع و طالع وقت برج خای بود که برج خال
 بر طبیعت سوداست و قمر و یاز دارد ^{۱۲} ^{دارد که}

ش

على الاطلاق را شری چند است و باز هر سه را با نسبت علی که از وی
 صادر شود مثل دفع صفر یا سودا و یا مانند آن شری چند است
 شامه و هر یک بجای مذکور شده است ^{اگر} شرط مسمی خود در مطلقا
 سیزده است ^ا باید طالع وقت برج الی باشد باید که قمر الی در برج
 بود خاصه عقرب و حکیم بطلمیوس و اتباع او برین قول متفق اند و حاجه
 دفع شرح نموده است که بودن قمر در بروج الی اقتضا حصول طوبی است
 کند در ابدان حیوانات و یا حصول طوبیات داری سهل با نگرانی
 زیادت می تواند بود و سیلان اخلاط با سانی میسر گردد و بعضی
 گفته اند بروج جنوبی جایز است الا جدی و جمیع در میزان و واد ^{شمال}
 که انبروج اسافل است چنانکه ماه ناقص شود و الحساب باشد
 باید که قمر بطی السیر ^{بوده} باید که ماه منصرف بود از سعدی و متصل بسید
 دیگر نباید که دوری ماه از دین پیشتر از سیزده درجه باشد
 باید که عرض ماه جنوبی باشد سباید که ماه هابط بود از جنوب
^{خلاف} تا فرود آید ^ج باید که قمر فوق الارض بود متصل بشماره ^{ست} الارض
 که آن ستار در رابع نبود ^و حاجه در نکته او رد که نباید قمر متصل باشد
 بکوکی سفلی چون زهر و عطارد و ان کو که تحت الارض باشد بجز بود ^{باید}

منوجه

متوجبا اسافل بدست شود اگر مصلحتی عیال اندای خود دی باید که سعدی
 در ان برج باشد که ان دلیل است بر ان عضو تا بنظر دوسیه در ان نکر
 سحر است که قمر در حد زهر بود ^{باید} که مناجب طالع بکو که تحت الارض
 یا بکو که سفلی متصل باشد که بقایت مستوده بود ^و حد و رات وی
 ده است ^ا نشاید که قمر در اسفل بود که بقایت تباه بود و در سنبه
 و جدی نیز نیکو نیست ^ا نشاید که قمر با زحل اتصال بود که دارو
 کار که نباید و شاید که علت های دیگر تولد کند ^{باید} که قمر بمرج
 پیوندد از نظر عداوت که در دنف و بچیدن دوده بدید اید و
 از تکیث و تسدیس جایز است تا داد و نیک کار کرد و هر چند
 ماه بمرج نزدیک بود عمل دارد و بیشتر باشد و هر چند دور تر
 کمتر و در زحل بخلاف اینست ^ا نشاید که ماه مشتبه بقار باشد
 که اثر دارد و ضعیف بود برای آنکه قمر بنوع قوت طبع باشد چون
 با مشتبه باشد طبیعت قوت تمام یابد پس از مؤثر غریب سبب هلاک
 منفعل نکر دوز هنر این فعل نکند چه طبع او ترقی ^{طبیعی} اخلاط و ^{طبیعی}
 ان باشد ^ا نشاید که قمر با قناب ناظر بود بعد اوت که زیان دارد ^{و حرارت}

در بوسه نهادن و شاید که بگوئی راجع منقل بود یا بگوئی که به سطر الشاه
 باشد که دار و نقد خالی کند و بقیه باید که حذو کند از اتصال قمر صاحب طالع
 بگوئی که در عاشر برج که دار و نقد نکند و بغیر منقل که در وقت نشاید که صاحب
 طالع غنوس و متفرق باشد **علاج** حذو کند از آنکه غنوس در وقت افتد و اگر ضرورت
 شود نظر قمر بخوبی باید که نظر موقت بود **علاج** این معشر کرد نشاید که کثیر الساعات
 باشد مگر نشاید که کثیر القوت مشروطات وی **علاج** ۱ باید که ماده مقرر
 و مثلش این باشد **علاج** ۲ باید که قمر و یک از این برج باشد **علاج** ۳ باید که غنوس
 از قمر سابق باشد **علاج** ۴ باید که ماه بعد منقل باشد اگر این علاج بمسائل
 کرد باید که قمر منقل شد پس یا تملیک بقر نکرد تا فوت ضرورت او و اگر
 رخصت و قایل دهد و حذو و حذو مشروطات **علاج** ۵ حذو مشروطات
 وی **علاج** ۶ باید که آن علت از مدت کلام کوکبت اگر میخیزد
 ان بیماری باشد و در وقت علاج باید کرد که مشتری در وقت باشد و اگر زحل
 دلیل بود آفتاب در وقت یا شش باید کرد و اگر عطارد دلیل بود زهره در
 باید و اگر قمر دلیل بود باید که ماه در مقابل خدوندان برج بود که ماه در
 برده باشد و وقت استعمال **علاج** ۷ باید که ماه از نخور خالی باشد باید

علاج بهای طالع
 باید که قمر از این برج باشد
 باید که قمر منقل باشد
 باید که قمر در وقت باشد
 باید که قمر در وقت باشد
 باید که قمر در وقت باشد

کمر

که قمر سعد منقل بود یا بطارد سعد و این بهتر باشد باید که سعدی
 در طالع بود و سعدی در رابع **علاج** ۸ باید که ششم و شصت را ببلای آورد
 و حذو رات وی **علاج** ۹ نباید که ماه در هبوط باشد یا در و بایا
 محرمه کار بر مراد نرود **علاج** ۱۰ نباید که قمر در مقابل خداوند ششم یا ششم
 باشد **علاج** ۱۱ باید که ماه بافتاب مقارن بود یا در مقابل یا در تبع وی
 باشد **علاج** ۱۲ حذو کند از آنکه میان قمر و اوج او کمتر از دوازده درجه باشد
علاج ۱۳ اگر غنوس دلیل مرض باشد نشاید که در وقت معالجه در وقت باشد
علاج ۱۴ حذو مشروطات وی **علاج** ۱۵ هرگاه عضوی را که علاج خواهد
 کرد بداند که آن عضو از مشروبات کدام بگوئی که نباید که ماه در آن
 برج باشد سعد و قمر بحال و دوران غنوس و این قول اختیار حکم
 سنجی و لیسام باخرزیت و بعضی گفته اند که ماه در آن برج نشاید
 و این قول خلیه از محیی نیست بسوا که آنکه اگر در آن برج باشد
 البته سعد بود **علاج** ۱۶ اگر علاج نیمه بالا خواهد کرد از آن و آن
 فرق بود تا ناف باید که قمر میان و تدالستار و تدالارض بود که آن را
 ناحیه علیا خوانند و اگر علاج نیمه زیرین خواهد باید که قمر در

ناحیه سفلی باشد اگر مقصود از معالجه نقصان جزویت از بدن باشد استغفار
 خاطر باید که ماه ناقص النور باشد و اگر علاج از بهر ذیاده باشد
 مانند فریبی باید کمتر از نور باشد شرط اعظم دین بایست
 که در طالع وقت سعدی باشد تا فقی حاصل آید باید کمتر زاید
 العدد باشد تا آن گاه آسان بر آید باید که هفتم و صاحبش با
 مسعود سازد و از صاحب طالع با نصیب گرداند تا معالجه بطریق
 احسن وجود گیرد و معدومات اضداد مشروطات است **ابتداء علاج**
 مشروطات وی هشت است باید که سعدی در طالع باشد
 تا مقصود حاصل گردد و ذکر طبیب نیکو ظاهر میشود باید
 که سعدی در عاشق باشد تا بیمار و فرمان برد و غلیظ نکند
 باید که هفتم و صاحبش مسعود باشند یا بسعود ادا است
 تا بیمار زود علاج پذیرد اگر دایم نیز صالح الحال باشد یا سعاد
 نخواهد بود علاج نیک کارگزارید و عاقبت هم طبیب هم بیمار برادر
 دسند اگر از سعدی منصرف بود و بسعدی متصل بیمار
 و طبیب از یکدیگر راجح باشند باید که طالع از بروج منقلب بود
 باید که خدای تعالی بسعدین متصل باشد باید که ماه در بروج منقلب باشد
 تا علت

الب

الح

تا علت زود زایل شود و دایم است و نشاید که غنی در طالع بود
 که علاج خطارد و بتاهی ظاهر گردد نشاید که غنی در عاشق بود که بیمار
 غلیظ کند و فرمان برد و کار بر طبیب شوار گردد و حذر کند از بودن
 غنی که بیمار از آن علت بعثت دیگر بود به پرهیزد از آنکه غنی
 در باع بود که بیمار را خطر هلاک باشد نباید که مخور بود یا متصل
 بمخور که طبیب و بیمار از یکدیگر متفرق شوند و او نبود که طالع
 وقت مخور بود مخصوصا صاحب ثامن که بیمار را غافل باشد
 حذر کند از آنکه صاحب طالع در هشتم باشد یا صاحب هشتم در طالع
 که بیمار را افه رسد ماه در طالع وقت دارد و دادن نشاید که علت
 دوم بدید اید و گفته اند در هیچ و تدنیز نشاید به پرهیزد
 از آنکه خداوند طالع محرق باشد یا غنی بد و فائده احترام باید
 کرد از بودن صاحب طالع در ششم یا صاحب ششم در طالع که آن علت
 بر ذیادیه مرض کند **فصل در مشروطات وی و است** باید که
 در جود او حوت باشد باید که ماه متصل بزم باشد و حذر باید کرد
 از آنکه ماه در سرطان و عقرب بود که ناپسندید باشد و در برج دیگر

متوسط بود **شماره** مشروطات وی هفت است / باید که در وقت هدیه فرستادن
 در هدیه در هفتم بود مسعود تا آن هدیه مقبول افتد / باید که خداوند
 ظاهر خاص نیز در سابع بود مقبول از صاحب سابع تا آن هدیه بمنتهی
 تمام پذیرفته افتد و قایل تمام دهد / اگر قدر چهارم بخداوند
 سابع نکرد بنظر مودت و خداوند سابع قریب قایل بود موقع آن هدیه
 نیک باشد و مرادش برآید / اگر خواهد تا زیادت منفیعی بوی
 باز دسد باید که طالع به روح و جسدین کند خصوصا **جونا** حکما
 هند کنند اند هدیه آن نزدیک پادشاهان فرستادند / آنکه باید
 که خداوند ساعت یکی از سعدین یا افتاب تا مقبول پسندید
 بود / اگر قدر هفتم طالع و بخداوند طالع و خداوند پنجم نکرد آن
 هدیه بخوشی یا زده شد و در میان هیچ ملایه نباشد / اگر
 قدر طالع آن وقت باشد که هدیه میفرستد و آن خداوند طالع
 مضرب بود و خایه السیر باشد یا بخداوند دهم پیوندد و دلیل کند که بر
 سران هدیه چندی دیگر زیادت کنند به تیرک باز فرستند
 و اگر به پذیرند پذیرفتن میگویند و با نایند باشد و مخیرات وی است

که نشاید

که نشاید که خداوند هفتم راجع باشد و قریب قایل گردد و وسط السماء
 مقبل صاحب طالع که آن هدیه پذیرفته نشود و ملال و حشت بدید آید
چهار پای خریدن **مختل** مشروطات وی دو چیز است / اگر چهار پای
 بارگش باشند چون شتر و خرباید که طالع وقت و جای قریبه **آخرین**
 قوس باشد و اگر چهار پایان بجهت نتاج باشند چون کاو و کوسند
 طالع و جای قریبه همین که گفتیم شاید و در نیمه **آخر** اسد نیز بخوبی برگردد
 / اگر خواهد که آن چهار پای قیمت زیادت گیرد باید که طالع برج ذو
 جسدین کنند و قریب به شانکان سعد مقبل سازند و مخدور
 وی است که نشاید که قریب محسوس بود و ناظر بر جل که حلیه عظیم ارد
 و بخرید نیز نشاید **چهار پای** **آخرین** **جست** مشروطات وی ده چیز است اگر
 سوره ریاضت یافته میخورد باید که طالع و جای ماه برج منقلب
 باشد اما ذر و قوس کوید جای ماه و طالع حمل باید یا ثور یا یک از برج
 مجست و بقول کوشیا قدر اسد نیز شاید و اگر این سوره ریاضت
 نایافته باشد طالع و موضع قریبه **آخرین** اسد باید و با خردی کوید
 درین اختیار قدر برج منقلب باید مقبل **سعدی** و اگر طالع برج ذو

نو

جسدین کنند بهتر باشد و چهار پای دود تر یا خست پذیرد و بخت
زیادت شود. باید که ماه متقل باشد بگو کبی مستقیم السیر و بهتر آنکه
ان کوکب سعدی باشد شریقه و مناعه تا دلهجا و نیکو بیست و بیست و نیکو
باید که او تا دانه خوسر علی باشد و بسعود مزین و باید که سادس
و صاحب سلیم باشند از مناسر. باید که صاحب ششم یا صاحب
طالع و خداوند نیز با او موافق باشند و اگر صاحب طالع باشد بسیار
نیکو بود و صاحب ستر استریر کوید درین اختیار مقرر طالع وقت روا
باشد باید که قمر بتلیست یا تسدیس زهره باشد **باید** که قمر متقل
بود بمشتر یا مریخ تا تمام وقت نیکو **اید** طبری در باب سب
خریدن خصوصاً مصلی او دود است اگر چه حقیقه تعین از ان نکات
معلوم فاما بجهت تبرک ایزد کرد. بدشود و آن فصل شملت بود و نوع
نوع اول باعتبار اسنان اسنان و نوع ثانی باعتبار الوان ایشان
امانوع اول اگر دو ساله خرد باید مقرر در غاشر باشد و هفتم مسعود بود
و اگر سه ساله خرد باید که قمر وسط السماء بود و طالع مسعود باشد
و اگر چهار ساله خرد باید که قمر میان و تد سنابع و رابع باشد و مسعود بود

و اگر پنج ساله خرد باید که قمر میان و تد الارض و تد طالع باشد اما نوع دوم
اگر اب سیاه خرد باید که زحل در طالع بنود و قمر بر حل متقل باشد
تا اگر اهیتر سن و اگر اب زرد خرد باید که مشتری در طالع بود
و قمر بد و متقل تا بدان اسب شاد و خرم شود و اگر اب صغیر یا کلکو
باشد باید که مریخ در طالع وقت بنود و قمر از و مناط باشد تا زیان
نرسد و اگر کیت بود باید که افتاب در طالع وقت بود یا قمر متقل
با افتاب تا بدان اسب شاد و کودد و اگر اب خنک باشد یا جرمر
باید که زهره در طالع وقت باشد یا قمر بد و متقل بود تا آن اسب
فره کرد و وینک صودت شود تا بر دغ کشیدن قادر و توانا بنود
و اگر اسب بلق باشد باید که عطارد در طالع وقت باشد و قمر بد
متقل بود تا نیلشاید و بمزاد دسد و محدورات وی نه چیز است
باید که ماه بگو کبی مقیم و متقل باشد که ان حیوان بر دل خند
کران و نا خوش آید نشاید که قمر بر حل ناظر باشد که سوره یام بود و خداوند
ملال فراید حد و کند از مقابل مریخ که ان دلیل تباهی چهار پای
بود و نشاید که جایگاه طالع برج سبعی باشد به بر هیزد از آنکه

فربگو کپی راجع بوند که آن چهار پای را علیه بید آید و گفته اند که اگر
 آن کوکب نما مد باشد درین ستور نقصان بداید اما در بعضی
 وی چیزی بیفزاید شاید که فربگو کپی هابط بوند که نقصان نیز
 گفته اند اگر کوکب هابط و مستقیم درین ستور بیفزاید اما در بعضی
 وی نقصان بعنا جیش رسد اگر قمر داسد یا حوت و مرتج و در
 السقا بود دلالت کند که آن اسب دندان کیر یا لکدن شود و از
 بیخ رسد شاید که قمر در برج منقلب باشد و مخور بود انبرخ که
 چهار پای سرکش و تند و تیز باشد و او نبود که در وقت خریدن
 مرغ در هفتم طالع باشد که عنا جیش را بگیتی رسد **بمانی رفتن**
 مشروطات وی هشت است **ایا** که ماه منقل باشد به یک از سعدین
 خاصه بنظر بودت **ایا** که قمر عطا و دناظر باشد تا در مجلس سخن
 از آداب و شعر و حکمت و لطایف گذرد و خوردنهای از هر نوع پیش آید
 اگر قمر در منقل باشد با وجود اقبال عطا در آن مجلس با قمری
 دنان درین لهنواک و سرود کوی و نشاط اینک ملاقات کند و اگر
 با وجود نقص عطا در بیشتر بوند در آن مجلس با فقها و ادباء و اصحاب و

و در بار

۴۶ در باب و در مصاحبت نماید **ایا** که عطا در خوش حال بود و منقل مشتری تا
 کار بر مراد و اگر عطا در مسعود و بر هر ناظر باشد در آن ضیافت نشاند
 و خری باشد و هیچ نماید بید نماید **ایا** که قمر در برج ذو جسدین باشد
 تا امتراج نیکو دست دهد **ایا** که از ثواب الحاکم بر مزاج زهر و مطا
 در یک از او تاد باشند یا با سهم السعادت و صنا جیش یا با عطا و در
 سما کیز اند و سرفاق و دوف و مانند آن تا در نشاط بیفزاید و نام
 بجاصل آید و محذورات وی چهار چیز است **انشاید** که ماه **ایا** عطا
 بر منقل باشد خصوصا بنظر عداوت که در آن مجلس خنک جویان و طلافان
 بید آیند و طعامهای ناسازگار در پیش آرند و بدان دعوت رفتن
 جایز نبود و او نبود که قمر با عطا در بزل اقبال کند که در آن جمع با قوی
 دون چیز ملاقات کند و سخنان موحدش و دلگیر شود و موجب ثنات
 گردد **نشاید** که یک از دو عنصر در و تد بود که مجلس بهر اد گذرد و حدز کند
 انا که طالع وقت غریب باشد که در مجلس مخالفت بداید **ایا** و عیش منقل شود
دینی خفان مشروطات وی هفت است **ایا** که قمر تحت الشعاع باشد تا آن
 پنهان بماند **ایا** که طالع و خداوند شرم و مسعود باشند **ایا** که قمر

که قمر بخداوند طالع ناظر بمویدت و باید که خداوند غاثر و سابع مرد و سناقا باشد
 ازین برین نباید که صاحب ثانی قوی حال باشد و مسعود و متقل خداوند طالع
 با اتصال نمود تا انصال ضایع نشود باید که قمر در بروج منقلب باشد اگر بتثلیث
 نحل بود نیکن باشد باید که خداوند بیت المال صمیمی بود اگر در و تدا الارض
 بود بهتر باشد و محذورات وی **است** نباید که قمر و خداوند ثانی او خداوند
 طالع و ثانی منور باشند نشاید که قمر در مغرب و قوس بود که پسندیدنی است
 و فتنه برین **آورده** مشرطان وی سجنات باید که قمر صاحب طالع متقل
 باشد بدلیل دین با اتصال مقبول باید که صاحب ساعت نیز بدلیل
 دین پیوسته بود بمویدت چنانکه سعدی در افناد باشد و محذوران وی
 وی بودن محنین است و او ثانی که موجب بپای بود یا مانع بدید **آورده**
انچه ممکن است مشرطان وی هفت است باید که مکتا الارض که تعلق بموضع مسکن
 دارد برج ثابت باشد باید که مسعود در او ثانی باشند خصوصاً در بابع
 باید که خداوند آن او ثانی مشرقی باشند و زاید در سیر و ماعد در شمال که این
 دلیل انظام گار و دوام ثبات باشد و درین مسکن ثانی دنیای وی ثانی
 و باید که ماه بسعور پیوسته بود و زاید بود در حساب و ماعد در شمال

رط

مادر باید

باید که طالع و خداوندش مسعود باشند باید که صاحب طالع بقدر ناظر بود
 باید که بزرگترین بودت بیک دیگر نکند و محذورات وی و است نشاید
 که چهارم بمرغ مخوس بود که هم این طبع بود چون خرابی و سوختن و در آمدن
 دزد و حرب و فتنه و امثال نشاید که بابع بنحل مخوس کرد و سبب
 تباهی و فساد آن جایز بود و لکنه و خف و مانند آن **نباید انکند**
و بنا بر این اختیار مشرطان سیم چیز است ملاحظه حال نحل است و درین
 صاحب کفایة التعلیم فضیله مشعی آورد و حاصلش اینست که چون بنیای
 خانه همین چنان سازد که خداوند چهارم زحل افتد و وی ماعد باشد
 و فلک ادوج مستوی در میان طالع و کثیر المرکز در شمال ناظر باشد
 و مشرقی تا انخانه بزرگ و بلند باشد و باید و اگر در بروج در طالع
 باشد هم بلند آید و اگر در برج کوثا طالع باشد بیت آید و بروج در ان
 طالع ان اول سرطان است تا اخر قوس و زاید المطالع نیز گویند باید
 که ماه در بروج خلایک بود و قضایه گفته اند که در بروج مجسد باید و بهترین
 سنبله است و عهد ایوب گوید که در برچی ثابت باید و بهترین است
 و نورینکرات و حکیم غزنوی گوید بهترین برجهای برای بناد و است مینا
 برای ارتقاء نیگوست اما منقلب است باید که ماه زاید النور بود یا زاید

بروج در از مطا
 و زاید المطالع از
 سنبله اخر قوس
 اول سر

الحجاب یا هر دو نباید که ترصاعد باشند در شمال و اگر با این حال سریع التبر بود نیست
 کار بود و باید که قمر مقبل بود بکوکبه سعد که ان کوکب قریب العهد باشد یا
 پیشترین و اگر ان سعد خداوند خانه قمر باشد و مقبول از وامل بود بشرطی
 که در وند باشد یا در نیایله و باید که قمر برون تحت الارض بود و شب فوق
 الارض باشد که ماه دوی شرف فتنه باشد از هبوط سباید که مخر
 در برجهای نماید مطالع بود که آن دالات برینکوبه بنا و زیادتین خوبه
 و اتمام کند باید که آغاز بنا از هفتم ماه بود تا چهاردهم که وقت کمال از دنیا
 نداشت **ط** باید که ماه مقبل بود بسعود از تنلیث یا استدر یا نشان
 ایشان بود **ع** نباید که سهم السقادت در یکی از اوتاد باشد بسعود
 بعدی و مقبول از خداوند خانه خویش بنظر مودت و اگر در چهارم باشد
 ان بنامبارک و مهورن باید که وند الارض با چند آنکه تواند صلاح کند
 که صلاح خانه چهارم که دلیل مسکن است یک از شرایط کلیه کوفته اند
 پس باید که انخوس در بر باشد و بسعود مزین باید که خداوند مطالع و رابع
 و قمر صاحب بیت قمر معاوی یکدیگر باشند بنوعی از انواع مقبول باشد
 که قمر بشریه پیوند و مشریه در وسط السماء باشد یا در یازدهم تا آن
 بناخیر و خزی کرده شود باید که در حلقه خطر به خلل باشد و رابع و ذمه

و قمر باور

و قمر باور یا مودت با و ناظره در ان خانه اب و ان حاصل باید از **س**
 قمر باشد چه اگر دخل مستطیل بود اب ایستاده بدید اید و باید که ذمه
 در چهارم باشد بقران عطا و تا آن بنا غنمت باشد و بتنا ویرا راسته
 کرد و اگر دخل را در چهارم نتواند کرد باید که او را قری حال کرده اند و
 مقبل سازد بطالع و دابع و خداوندان ایشان تا ان بنا استوار و پایدار
 بود سباید که خداوند طالع در برجی اربعی باشد و انشی نیز جایز داشته اند **ط** باید
 که خداوند رابع هم چنین بود که خداوند طالع را کفینیم باید که قمر از عقد جوزهر
 گذشته بود پیشتر از سه هجده درجه و بمشریه مقبل بود سباید که خداوند
 خانه ماه ناظر باشد بنا از تربع که ان دلیل بتا بود و در مقابل این
 خامیت نیست **ک** اگر قمر در وند باشد و ذمه و قمر خیال بنا بر خداوندش
 مبارک لاید **ک** گفته اند لطبرین شروط آنست که ذنب در دوازدهم طالع
 افتد و سایرین سخن بحقیقت معلوم نیست مگر آنکه در ششم دلیل صحت
 و سلامت **ع** باید که از ثوابت مشاه کایه که بر مزاج مشریه و زحل
 باشند در یکی از اوتاد بودند یا ماه یا سهم السقادت **ط** سباید که خداوند
 جز واجتماع یا استقبالی مقدم در وندی افتد یا در نیایله و مشرف

و مسعود بود **باید** که سعد بن یا یکی از هر دو در و تدا الارض باشند و یا یکی
 در فاشه و دیگری در رابع پسندیدن باشد و دلالت کند بر دوام سرود
 و بیاری خیرات **باید** که خداوند طالع بطالع ناظر بود و تحت الشعاع
 بنویسد یا باشد از مخوس پسندیده تر است که در بناها باید طالع
 وقت یکی از بروج ثابت کنند و بروج محسب نشاید که طالع باشد
 مگر قوس که چون طالع قوس باشد آن بنا تمام شود و بعضی گفته اند
 حوت نیز جایز است که خانه مشریت و در بروج منقلب اصاله نشاید
کذا اگر خواهند که بنا کنند بود که انتقال دلیل بگو کسی فرق الارض
 اختیار کند عقابین بود که به سمت الزم تر می شود و باید که آن کوکب
 صاعد بود در افلاک و در عرض و در شمال و دلیل هم صاعد و مسعود بود
 و اگر بنا نیست خواهند انتقال قوس بگو کسی تحت الارض اختیار کنند طایف
 و دلیل هم طایف و در جنوب و تحت و سمت و بی شازده چیز است
 اجتناب کنند از مریخ چه اگر بگویند که مریخ را هیچ حصه نباشد و در بنای
 خانه که لو دلالت کند بر تهاجی کارها و برای عمارت باشد که فرو
 خداوند خانه او و سهم الکعات مخوس است بکنند بدو اگر اتفاق افتد

که در نظری

که نور انظر باشد بطالع یا یکی از دلایل باید که زهر قیال باشد بود
 متصل زیرا که میان زهر و مریخ صداقتست و نظر زهر بد و تدارک
 نظر او کند. نشاید که میان زهر و زحل انتقال باشد نشاید
 که قربان زحل یا ذنب باشد که بسیار نکوهیده بود نشاید که زحل جوال
 و مخوس در رابع بود یا طالع که آن دلیل در ریخ و مصیبت و خرابی و
 بترکی و غم بوده نشاید که خداوند خانه مریخا بود از تر یا خداوند
 طالع از طالع که دلیل تمام شدن بنا باشد و نشاید که خداوند طالع
 یا منجبت قمر تحت الشعاع بود یا مخوس که دلیل قوت منجبت بنا
 باشد پیش از اتمام نشاید که ماه ناقص النور و الحساب بود نشاید
 که مریخ بوندی ناظر بود یا در و تدی خصوصاً طالع و رابع را که آن دلالت
 کند بر سوختن بنا و واقع شدن جنگها در آن موضع و در آمدن
 دزد و فتنه و خون ریختن **اگر** شمس و خداوند چهارم هر دو تحت
 الارض باشند یا یکی از نیرین منکسف بود یا هر دو در وجه مظلمه
 باشند یا منجبت رابع محترق بود آن بنا تارک و دیگری هوا
 آید نشاید که منجبت طالع متحد بود یا در هم باشند که آن خانه از بخراد و

فرغته شود در جامع شاهی آورده است که نشاید که زهر و مسموم
 بهم پیوندند بجز اتصال که باشد و این سخن بسیار نامدافعا و ستران
 مفهوم نیست **مبدترین** ظاهرا آن بود که ماه جنوبی و هابط باشد
 و گفته اند بدتر آنکه ماهی میزان و الجدی باشد **ن** نشاید که صاحب طالع
 و خدایند تا شتر جامع و محزون باشد که هیچ کردار و بنا ارام نگیرد
ن نشاید که صاحب ثامن بطالع و خداوندش ناظر باشد که این دلیل
 افت و محنت بوده **ن** نباید که خدایند هشتم بهتر متصل بود اگر چه سعاد
 باشد چه درین طالت با عرض محض شود که آن خانه مرد و خراب است
و در خدایند سادس نیز همین رعایت باید کرد که بطالع و صاحب طالع
 و در ناظر بود **و** سولف **ن** درین اختیار و محال نگاماید داشت
 یک حال رسول میزان آن بر اختیار سفارت و بیای آن ذکر کرده
 خواهد شد دویم حال رسول و رسول مرسل الیه دلیل و بی طالعست
 و صاحب طالع کوب که قمران و یان کشته بود و دلیل رسول عجم
 طالعست و خداوند شتر و عطارد و دلیل مرسل الیه **ن** صاحبش
 و آن کو کیم که قمر بد و پیوند و آن کو کیم بر آن کس است و شتر است

که دلیل

مب

که دلیل فرستند رسول قوی باشد لقا مشرطان جزئی و یازده است
 نباید که قمر متصل باشد بکوب که مرسل الیه با او مناسبت دارد
 چون منخری علماء و زمان از حل مشایخ و همایان را و یا قی برای قیاس
 و نظر قمر بدان کوب بودت از خانه یا شرف خود باید که قمران کوب
 که تعلق بر مرسل الیه دارد هر دو مناجح مسعود باشند و نه خوسر
م نباید که قمر یکی از حمل و جونا و سرطان و سنبله باشد که بسیار پند
 بود و در نور و اسد و میزان و قوس و دلو میانه بود و در بوز و بد باشد
 نباید که طالع وقت برج الیه باشد باید که موضع قمر بر جمعی مستقیم
 الطول باشد و نباید که قمر متصل بود بر هر **و** نباید که قمر در حساب و نور زاید
 بود **و** باید که او تا د طالع از خوسر یا بد باشند **ط** باید که خدایند طالع
 و ماه و عطارد از مناجح سر سالم باشند **ن** باید که عطارد و در وسط السماء
 باشد مسعود و قوی حال و محذورات وی و چیز است **ن** نشاید که مسموم
 در قمر بعدی باشد خصوصاً با اتصال غیب **ن** نباید که قمر در بال یا
 هبوط باشد یا در موضعی بد و ضعیف حال **و** قمر **ن** مشرطان وی
 چهار است باید که ماه انا اجتماع یان کشته بود و هنوز تحت الشعاع باشد
 و اگر چنین نیابد فوق الارض باید مفضل بعدی که تحت الارض باشد نباید

و

افتد یا غاشریا درجه سهم السعاده تا نیکو و پایدار بود کجرا است
 که در مثل این بناها طالع وقت ساد کند که برج ملوکست و ثبات
 او زیاده انعقب و دلواست و دیگر بروج ثابت نیز شاید انا
 بنظر مشتری باید که نیکو حال آید و محذورات این همان محذورات
 باب سابقست و بجه خاصه این اختیار باشد هشت چیز است
 نشاید که طالع بر جی باشد که مرغ را در و خط بسیار بود
 و ا حذر کنند آنکه خداوند ساعت بناراجع یا محترق باشد
 و عا بنود که ماء بمیخ پیوند که دلالت بر قتل خیر و بیا هی
 حال مردم آن شهر کند **ن** نشاید که ماء بر حل بد حال پیوند
 که سبب افت و بگ ساکنان آن بلد بود نشاید که مرغ لبهم
 السعاده بود و خداوندش مقبل بود که آن دلیل خرابی و فساد
 حال متوطنان آن شهر بود و تنگی نعمت باشد نشاید که حل
 با سهم السعاده بود که در آن شهر خیر اندک باشد و دشمن
 هم وقت فصله آن ولایت کند اگر نجل و میخ هر دو با سهم السعاده
 باشند یا صاحب طالع یا خداوند خانه و الی یعنی کو کی

که در

که دلیل آن شهر بود پیوسته در آن شهر جنگ و شغب بود از طبر و کید
 جهد کن تا میخ تا ساق کینه از نیزین و طالع در ابتدای بناهای شهرها و اگر
 میسر نشود باید که مشتری را قوی کینه که قوه مشتری دفع آن خلل کند
 و **ر** **ا** **د** **ک** **ر** **د** **ن** **ج** **ا** **م** **ش** **ر** **و** **ط** **ا** **ل** **ع** **و** **ی** **چ** **ه** **ا** **ر** **د** **ا** **س** **ت** **م** **ش** **ر** **و** **ط** **ا** **ل** **ع** **ا** **ب** **ا** **ی** **د** **ک** **ن** **م** **ق** **ر** **م** **ب** **ا** **ط**
 بود در جنوب باید که نا انغوس مغرب بود و بسعود اول آنکه آن سعد
 که قید و پیوند و مشرق باشد و معاند و مستقیم و اگر میسر نشود
 باید که قریب قتل باشد خداوند خانه خود بمودت تا اسنان ترویر
 توان کرد و یا اگر از ترس یا مقابله بنگرد دشوار تر باشد **م** باید
 که طالع بر جهای هوای یا آتشی بود **ب** باید که ماء و خداوند طالع
 در یکی از بیوت هوای یا ناری بود **ج** بهتر آنکه طالع بر جهای
 ناید الم طالع باشد و پسندیدن تر آنکه خداوند طالع مغرب بود
 و ناقص در سیر و مقبل باشد بشانه ناقص السیر که هابط بود **د** **ا** **ن** **ا**
 باید که مشرق بود و ناقص در نور و هم در حرکت **ه** باید که از کوکب
 افتا که بر مزاج غصین اند چون سبک لاسد و مانند آن در حقا
 درجه طالع یا غاشریا او ثاد دیگر باشد یا با نا درین باب
 شعری شای که بر مزاج مرغ و عطار د است خاصه عجب میدهد

باید که قمر نایل بود از طالع و متصل بود بکوکیب که نایل بود از طالع نماید
 که اگر ماه فوق الارض باشد دفع تدبیر خود بستان کند که فوق الارض
 باشد و هر کوکیب که بکوکیب دیگر پیوندد گویندند پیوند بوی
 داو و عضو ما که بخداوند خانه پیوندد که او را در آن خانه خطی باشد
 چون شرف و حد و مثلثه و وجه و مانند آن باید که ابتدای این
 عمل از بیست و ششم ماه باشد تا آخر که وقت کمال انتقام و قیامت
 چه در دشتی او که از نیم جرم او باشد اگر خواهد که بنا بآن
 کرده شود باید که ماه بخداوند خانه خود و بافتاب ناظر باشد
 که اگر از ایشان ساقط بود هر کو ابادان نکرد **دفع** طبعی است
 که اگر طالع اسد باشد و قدر و مقر و قرب بود و از افتاب ساقط ممکن است
 که هرگز آن جای ابادان نشود الا ما شاء الله **که** باید که زحل و ناه
 باشد ساقط از قمر و ضعیف و محسوس بود و بعد و رات و بیست
 انشا بد کناه بستانه راجع پیوندد نشاید که خداوند طالع راجع
 یا محترق بود نشاید که ملحق ثامن در طالع بود که دیران کنند را
 بد افتد **مراه کرده** آنچه در باب بیان کردن بناها ذکر کرد شد
 اینجا می باید داشت و شروط تمامه و بی سه چلست و در وجه المنجم

او که

مو

آورده است که درین اختیار زحل در دلو و یا میزان باید و مشتری در حوت
 السماء باید که محسوس باشد خصوصاً زحل باید که زحل در قنات
 ضعف باشد اگر چه زحل قوی حال باشد ممکن که آن حصار ابادان
 شود و گفته اند چون در افلاک شمس بناها و ساختن حصارها
 باطله شود وقت زحل مطلوب است هر آینه در خرابی ضعف
 باید طلبید و او را قوی حال بناید ساخت **نوع** در بنا و قیاس **نوع**
 مشروطات و بی هفتاد است باید که ماه در برج اریخی باشد باید
 که او تاد ثابت باشند مزین بسعود و اگر سعود را در آن خطی
 باشد او را بود و اگر خانه برج شرف باشد بهتر باید که محسوس
 از طالع ساقط بود و اگر مریخ در ششم باشد و زحل در دوازدهم
 مواقع تدبیر مکرر یا که بنود باید که قمر متصل باشد بسعود
 و بعضی از خوشی زحل احراز کنند و در آن محقق نیستند چنانچه زحل
 مشتری ناظر بود دلیل ادبانی و زیادتی زحل باشد باید
 که مقدم اول ماه بر تثلیث زحل یا تسدیس او باشد باید که زحل
 در یک حطوط خود باشد باید که قمر زحل از غری ساقط باشند
 باید که مزین قوی حال باشند در و تد یا نایل بسعود بنوع

من

باید که رابع و خداوند شمس و مریخ باشد و در اصطلاح اصلاح
 رابع بقایت باید کوشید بدو وجه یک آنکه خانه عاقبت است
 دوم آنکه صنایع و عقار معلوم بدو دارد و گفته اند درین خیا
 اصلاح هر چهار رتبه ضروریست زیرا که طالع دلیل نیست
 و غایت دلیل دخل و رابع دلیل بر دیگران است و سابع دلیل
 زراعت و صلاح حال آن پس هر چهار باید که صالح باشند
 و الیس میکند راین کوید طالع و خداوند او دلیل نیست و چهار
 او مشرق و مشرق که شاه از و برگشته است دلیل خریدار و وسط
 السماء دلیل درختان که در و بود و سابع دلیل خرما و وسط
 السماء و نبات که از و خیزد و رابع و صاحبش دلیل عاملان
 و مزارعان و آنکه شاه بدو پیوسته است دلیل عاقبت پس هر دو دلیل
 که قری تر بود حال مدلول او نیکوتر بود و بالعکس بالعکس
 باید که شاه در حساب ناید بود و اگر در شرف خود بود یا در
 وسط السماء و خداوند بدو نکرد بهتر باشد باید که خداوند
 خلی باشد نه مریخ باید که طالع بهر خاکی باشد و اگر ثابت بود
 باید که سهم السعاده و خداوند شمس و مریخ باشد تاخیر برکت

باید

باید که خداوند اثنا عشری مریخ و مریخ باشد باید که صاحب
 ثانی مریخ و مریخ و مریخ باشد باید که سهم الفتناء در موضع
 نیکو افتد و قریب باشد و مریخ و مریخ و مریخ است انشاید که
 مریخ در یازدهم باشد یا چهارم . انشاید که در تداول مریخ الفتناء
 باشد یا کوکب الفتناء انجا بود که صنایع از بی این خلی مریخ باید
 که خانه چهارم بهر این بود زحل در وی یا از وندی ناظر بوی
 که آن نیز سبب تباهی ذرع بود در و بانو که وسط السماء بی این بود
 و مریخ در وی یا از وندی ناظر بوی که دلیل فتناء میوه ها باشد
 کند کارین و چاه و جوی و حوض مشرق و وی و از ده است باید
 که شاه عتلا در باشد در خامس یا در ثالث و اگر خوف الارض بود
 باید که در خادی عشر بود باید که سعدی ملک نظر باشد از برج
 ثابت و اول آنکه مشرق در وسط السماء بدو نکرد و اگر مشرق
 میسر نشود بجای آن زهر پسندید بود یا خیزی کوید اگر اقسا
 مریخ مشرق میسر نشود باید که مشرق در عا شرافتد که بود مشرق
 در عا شرف دلالت کند بر دوام آبادانی کارین و جوی و اگر آن نیز

میسر نشود زهر در عاشر نهادن نیکو باشد چنانکه زحل مشرق
 باشد و مستقیم السیر باید که ماه بزحل ناظر باشد از تثلیث
 یا تسدیس تا نیک ایده باید که ماه در برج آبی بود و در برج اسد
 و در دلو نیز روا داشته اند چه نیمه اول اسد و تمام دلو از بروج
 امطارند بناید که زحل در یازدهم باشد از طالع و سعدی
 قوی حال با وی بود و سحر کوبد اگر ماه بتزج افق تاب بود و ناظر
 بود بسعود بسیار پسندید **بود** باید که خداوند چهارم در موضع
 نیک مسعود و قوی حال بناید که ماه ناید النور بود تا زود تر باب رسد
باید که طالع وقت برج خلی یا آبی بود جدی و حوت شش
 لیست بود بدین کار **باید** که خنجر بر بالای زمین باشند طالع
 ناظر از تثلیث و تسدیس یا کوب سعد بدیشان ناظر بود
 بنظر مودت **باید** که مناجب جیت قدر برج ثابت باشد بصر
 ناظر و در برج ذوج بدین و محذورات وی چهار است **ا** نشاید
 که ماه مقارن مرتج باشد یا مقابله او که دلیل تباهی بود و گفته اند
 نشاید که قمر با مریخ اقترانی باشد بچوچه بناید که یک اند و

دو اسد

در وسط السماء افتد که بیم ویران شدن جوی و نباشد مریخ باشد
 م نشاید که خداوند طالع بنظر خنجر بود یا راجع یا غایب یا غت الشجاع
 باشد که بسیار و خط افتد و گفته اند که بودن او در مقابله خنجر
 بیم ویرانی باشد یا آنکه بناحق از دست او بیرون رود و نشاید
 که خنجر غت الارض باشد خصوصاً در و تد راجع که نکوهید
 بود و خنجر او در **اب** راندن در برج مشروطات وی همان مشروطات **ط**
 کاردین کنند است و ایچنه خاصه این اختیار است انست که قمر میان
 دهم و چهارم و هفتم باشد که هر یک از آن ربع مدت و اکثر تحت
 الارض باشد باید متصل بود بستان سعدی که فوق الارض بود
 و آن ستان قمر هر دو در بروج ارض و نایه باشند که بسیار
 پسندید بود و آن اب پیوسته دوان بماند و محذورات وی
 همان محذورات ناب سابق است و ایچنه خاصه بود انست که حذر
 کند از بودن قمر در ربع جذر و آن میان چهارم و طالع و میان
 دهم و هفتم چه آن معنی دلالت کند بر آنکه اب از آن جوی باز
 ایستد و بی نفع باشد **باجار** **ن** مشروطات وی هشت است

بدید آید و محذورات وی آنست که نشاید دوی ناودان و آب را بجانب
 مغرب و جنوب بود که تپا و ناپسندیدن باشد **و تماشای کردن در شب** **شهاب**
 و هیمنات نباید که ماه در برج مجسده باشد باید که ماه متصل باشد
 بسعدی و غیر آنکه زهر باشد زیرا که موافق تماشای و طابت و تاناز
 آمدن انگشتان باشد و به هیچ غم بوی نرسد باید که قرآن سعیدی
 محفوظ باشد باشد و غیر آنکه آن سعد در طالع بود تا کار برادر باشد
 و زهر را بپزد و برین نرود **و تماشای کردن در روز** اگر ماه در غاشر باشد مسو
 بین السعدین در آن نزهتگاه نشادی بسیار دست دهد و از برای
 تماشا بیستاد باید که ماه در برج خایک باشد تا طالع و طالع وقت
 نیز یکی ازین برجهایان باشد از برای تماشایان مواضع که بر لب آب بود یا
 در علمای آب ایستاده بسیار باشد باید که قدر بروج ای بود و نیز
 متصل باشد و محذورات این اختیار و است **و تماشای کردن** با مزج
 بود خصوصا از مقابل و تربع که آن دلیل اندوه و ملالت بود و نباید
 که قمر بر محل پیوندد که آن دلالت بر دل مشغولی و سخت کند **و تماشای کردن در**
 مشروطات و هیمنات نباید که طالع برج اریخی باشد باید که وند

نو

نق

باج

رابع دنیای بعد توایم باشد چون حمل و ثور و اسد و جدی باید
 که از سعدین یکی در طالع باشد و یکی در غاشر اگر ماه از زهر منف
 بود و خالی التیر بود بهتر و وقتی باشد تماشای او آن نزهتگاه
 بقایت موافق آید اگر خواهد که دود و دود باید که طالع برج منقلب
 باشد آنجهان که دلیل رفتن حرکت بروج منقلب اگر خواهد که نزدیک
 دود باید که طالع برج ثابت کند و عقرب هر چند که برج ثابتست
 نشاید و باید که قدر چهارم طالع یا در نهم یا در هفتم بود و سقوط
 باشد تا تماشای او مراد گذرد و باید که مشرق نیک حال باشد در
 طالع یا غاشر بود یا عطارد در یکی ازین دو وند باشد که دلالت
 بر شادگانی و گام رانی کند باید که وند رابع نیز مسعود بود
 تا در آن مقام که محل تماشا است قاید بیند و محذورات وی سحر
 انشاید که ماه در عقرب یا در اوایل عقرب باشد که هیوط قمر و خورشید
 حذر کنند از آنچه در موسم باران طالع یکی از بروج بادی کند و صتم
 و زهر در غاشر که البته از باران ضرری رسد و بمال انجامد
 حذر کنند از عوشت طالع و سقوط صاحب او که عیش و عشرت شود

نخنی شکر در آب غمزه ایوب گوید بر همت و تماشا در آب میسر نشود
 جز در زور قضا و کثیم پیر باید که اختیار کشتی در آب افکند و روان
 کردن را ملاحظه نماید و آنچه خامه این اختیار راست از مشروطات است
 ۱ باید که طالع وقت برج ۱۲ بود باید که زهر در طالع بود یا در هم یا
 در یازدهم یا در نهم تا آن گاه بنشاط و طرب بود و نیکو بر آید اگر
 ماه منقل بود بر زهر و زهر در برج ذو جسدین بود دلالت کند بر آنکه
 در میان آب کسای را بیند که بدیدار ایشان شاد و اگر نه بمبتی
 متصل شود یا قریب بمبتی پیوندد همی حکم دارد باید که ماه دهم
 و پنجم یا بیت الرجا بود اگر خواهد که در آن تماشا نماید طالع برج
 ثابت خای کند یا ۱۲ و ماه مادر وسط السماء و هند تا در آن مقام
 سلامت بنماید با دهای خوش و صاف آید و اگر خواهد که از آن
 تماشا در دوزان آید طالع برجی منقلب باید ۱۲ یا خای و سعدی
 دووی و ماه در فرج خود یا فرج مشری تا معاودت لبغات
 و خری بعد از آن محذورات انداد مشروطات باشد **نظر در نظر**
 مشروطات وی دواست باید که قمر در خانه سعدین باشد باید

که قمر

که قمر در خانه که باشد از خانه های سعدین صبا جستن ناظر باشد
 و محذورات وی هم دواست ۱ نشاید که قمر بر محل و دنت و مرتج باشد
 ۲ حذر کند از آنکه قمر در خانه غسین یا در حد و ایشان بود
 ۳ **مشرطات** مشروطات وی دواست ۱ باید که قمر در خانه عطا د باشد
 ناظر برهن یا در خانه زهر بود ناظر بر عطا د باید که ماه بیکی ازین
 دو کوب که کنیم متصل باشد و از دیگری منصرف و احراز باید
 که از بودن قمر در خانه مرتج که موجب نزاع و فتنه و ملالت باشد
 ۴ **مشرطات** مشروطات وی شش است ۱ باید که وسط الثمار اصلاح
 کند ۲ باید که سادی عشر نیز اصلاح بود تا زودتر بمقصد رسد
 و عمل او بزرگتر بود ۳ باید که خداوند وسط السماء در وسط
 السماء بود و اگر نه باری و وسط السماء از خوش خالی بود ۴ باید
 که خداوند آن شهر که در وی طلب عمل میکند مسعود باشد و ناظر
 بوسط السماء صبا جستن ۵ باید که قمر و غاشرش از نظر مرتج بمودت
 خلی باشد خصوصاً در آخر ماه حکیم یا خری گوید اگر خداوند
 السماء و خداوند خانه قمر یا مرتج باشند در او آخر ماه در امثال

این اختیار و در حروب و خراج ستدن و مانند آن پسندید باشد
 باید که خداوند وسط السماء و صاحب ثانی با با هم موافق باشد و
 اقتبال نکند بود و دیگر طبع آن منزه و جدا عمل نباید دانست این شرط
 باشد اعلی که در باب حاجت خواستن ذکر خواهیم کرد بمرج باید
 کرد بمقتضای مقام و محذورات وی خلاف مشروطات باشد **شرایع**
 مشروطات وی شش است **۱** باید که قرد در برج ای باشد الا مقرب
۲ باید که قمر بزه منقل باشد تا آن شراب طربا نکند بود **۳** اگر قمر
 بعد از اتصال با شراب پیوند نبیند موقت بسیار از آن محفوظ
 شوند **۴** اگر اقتبال ماه ببطارد مسعود بود آن شراب بخری و طرب
 خورده شود یا حریفان موافق **۵** اگر شراب برای معالجت کنند باید
 که ماه در برج هوای بود منقل ببطارد تا از آن فایده یابند
 و هجرات که ماه بمشتری ناظر بود تا از آن شراب منفعتی عظیم
 رسد و محذورات وی و چیز است **۱** شاید که قمر بجل ناظر باشد
 بنظر عداوت که آن شراب غم افزاینده بود و دیگر و مختار آوردند
 و اگر بنظر مقبول بود شراب دیگر خورد شود **۲** و این بود که قمر بمرج نکند

بنا

سج

بنا پسندید که آن دلیل شکستن خم باشد یا بتا شدن شراب
بج شراب خوردن مشروطات وی نه چیز است **۱** باید که ماه در خاتهای نه
 بود یا در حوت **۲** باید که مشری در طالع بود یا در وندی دیگر **۳** اگر
 در میان دم و هفتم طالع بود یا میان چهارم و طالع در آن وقت
 شراب کهن خوردن سود دارد و در آن دورج دیگر شراب نوسازان
 و شایسته بود و زیان ندارد **۴** اگر بید خود باید که ماه بافتا
 منقل باشد موقت اگر شراب قاینده و شکری خورد نباید
 که ماه بمشتری ناظر بود بنظر محوده و اگر شراب انکوری خوردن
 باید که ماه بزه پیوند و باقتبال پسندید **۵** اگر شرابی خورد
 که از حیوانات کرد باشند چون کدوم و برج وارزن و مانند
 آن باید که قرد در برج خای بود منقل بکو کپی سعد تا رفعت
 آید خوردن هر شرابها را هجرات است که قمر بزه منقل بود
 از نور و میزان و درین شرط باید که قمر مشری بود و زهر مشری
۶ اگر خواهد که در شراب خوردن بر هر کس سقت برده باید
 که در آن ربع نشیند که قرد رویت اگر میان طالع و عاشق بود

که تاب شود کوی بدانجا نباید زدن که ماه در اجانب بود دوی بدانجهت
 باید که بر تیار از باغ چنانکه در اختیارند با خشن مذکور است که
 گوید گفتا ناخواب نباید که در بجهت آنکه در نزد و شطرنج با خشن در بر
 میشد که فرد را در بعت و غالب می آیند و در نشستن و دوی خشم
 کردن پشت با ترم می کنند اینجا نیز هم چنان باید کرد ۸ باید مزج قریبال
 باشد و در غریب تر زیرا که او دلیل قوت است ۹ باید که
 عطارد مسعود باشد تا العباد در دم باشد یا یا زدم متصل به
 بود و بر این از خوشی همان بود که تر با صاحب طالع محصور بین السعدین
 بود تا آن که نیکو آید و محذورات وی هیچ است انشاید که
 در برج ثابت باشد که آن دلیل مایه و کرات بود و در بر روح و جسم
 بر دو داشته اند چه آن دالت بر نشان دادن مرد و مرکب کند ۱۰ نباید
 که ماه بر محل متصل باشد هیچ نوعی از انواع انتقال که آن دلیل
 بطو حرکت باشد ۱۱ و او نبود که ماه با خداوند طالع متصل باشد
 بشماره عاقل که آن دلیل نشان دادن از اسب بود ۱۲ محذورات گوید که اکثرا
 در وقت نشاید که این کار موافق نبود و سر این سخن بقیه معلوم است

باید که در طالع
 زیاد شود تا آنکه
 زیاد شود تا آنکه

در وقت

سوز

۵ عمر خلیه گوید باید که زحل در وقت بنا شد خاصه شایع که شاهی
 و خلل دارد و الله اعلم **نویسند** مشروطات وی شراست باید که طالع حمل
 یا قوس باشد ۲ بلید که در طالع بود تا آن طیب نیکو آید ۳ باید که
 در مسئله انشی باشد و در نورین جایز است ۴ باید که قمر در غاشر بود
 متصل بر مهر تا بسا دقاید دمه و بر پیش لطیف و نافع بود و اگر قمر
 در طالع بود و متصل بر مهر همین خاست دمه اگر آن طیب بدست
 بکار دارد بجز آنکه قمر جو نا بود ببطارد متصل و اگر آن طیب انجیر
 بخور بخور باشد ۵ باید که قمر مقابل مرنج و انشاب بود تا بخور را
 از انشوی خوش باشد و محذورات وی آنست که بر مزید از بودن
 زحل و طالع که آن طیب بزبان آید و بر پیش متغیر که **دسم** **جنگ رفتی**
 حاجت ملوک بدین باب زیادت از ابواب و مکر است و هیچ اختیار که
 از اختیار حرب عاقل نیست چه اگر درین باب خطای واقع شود
 سبب انتقال ملت و دولت و علم الاجمال قبل از شرع و درین باب
 بیاید دانست که طالع دلیل انکس است که بچنگ خواهد رفت و در
 خانه را یاران و اعوان است و هفتم دلیل ششمین هشتم دلیل انشا

و چون کسی این مسئله را مستحضر باشد و درین اختیار ملاحظه کند و آن را
 که قریب باید ساخت و مسعود چنان سازد و مان را که ضعیف و بحال
 باید کرد و ایند چنان کند که بر مراد و دلیر درین اختیار احتیاط
 است و اکمل نماید کرد و شرایط تمام بجای نماید و داد و داد و عذرات
 بکلی احتراز نماید که اما مشروطات و چهارچوب است و باید که
 طالع یکی از خانهای شماره کان علوی باشد و بهتر خانهای
 مرغ است بد و وجه یکی نظایر بیوت باشد به بیوت زهره
 و چند آنکه مرغ نادری باب تولد زهره در آن باب ضعیف
 پس در اختیار کردن این خانها قوت خداوند اختیار است
 وضع خضم اوجه دوم است که مرغ کرب و است پس
 درین اختیار حرب هر چه بد و نسبت دارد اول بود باید
 که اگر طالع خانهای مرغ باشد مرغ بطالع ناظر بود از تثلیث
 یا تسدیس باید که خداوند طالع در طالع یا وسط السماء
 یا خادی عشر باشد و اگر نتواند در رابع یا سابع مقبول
 و گفته اند در رابع و سابع نشاید و این قول مبسوط است

هم گفته اند که مان در برج آبی بسیار میگردد که شیار کویدها در
 منقلب باید و خداوند طالع در برجی ثابت یا ذو جسدین محمد ارباب
 گوید که مان در سرطان باید به تثلیث مرغ و بیشتر ناظر که بسیار میگوید
 باید که خداوند طالع مستوی باشد بر صاحب سابع باید که خداوند
 در طالع یاد دانی و یا ثانی عشر بود و نا مقبول باشد و اگر مقبول
 بود بگو کسی ساطع بهتر باشد باید که خداوند طالع در برج چهارم
 مستقیم الطلوع باشد باید که صاحب طالع بخداوند سابع مقبول بود
 باید که خداوند ششم در ثانی بود باید که یزید صاحب طالع
 ناظر باشد که آن رکن بزرگ است درین اختیار و اگر آن نظر
 موقت است دلیل ظفر باشد باید که خداوند صاحب طالع شری
 باشد و بطالع ناظر بنظر موقت پسندیده که آن دلالت بر ثبات
 و پایداری دارد و دلیل یاران آنکس باشد که ابتدای کار زار کند
 باید که ستاره که مان از و منصرف در آن وقت قریحال بود باشد
 در و تدی و مستقیم السیر بود که آن معین طالع است باید
 که شان که مان بد و مقبول است ضعیف حال بود و در زایل الوتد

که ان مقین سابعست **۱** باید که ماه مضرب باشد از شان علوی
و مقتل بود بشاره سفلی **۲** باید که قمر ناظر باشد بطالع که دلالت
افاقی بود از دلالت خداوند طالع و دیگر دلایلی استغ و بیده
۳ باید که مریخ در و تدی باشد و اگر در غاشر بود حرب قوی
کرد و غرض حاصل آید **۴** باید که طالع از سعدین خایه نبود یا
صاحب طالع یا مسعود **۵** باید که ثانی که خانه اعوان و انصاف
و خداوندش مسعود و قوی حال باشد **۶** چنان نبود از آنکه
بصلاح آرند که اگر حرب را و ان مریخ است و عطارد و ماه
و خداوند خانه وی پس باید که هر قوی حال و نیک باشند
۷ باید که سهم السعاده و خداوندش در طالع باشند یا ثانی
۸ باید که صاحب طالع فوق الارض باشد **۹** باید که خداوند طالع
مستطیل باشد بر ذهن و ناظر بود بد **۱۰** باید که صاحب ثانی
مسعود باشد و مریخ از وی مقبول بود که ان دلالت بر رفعت
اعوان کند **۱۱** باید که ان قوایست که از مزاج مشرق و مریخ اند چون
مملک العنان و مشرق میانی و قلب الاسد و سماک راجع و نظایر

یختر

یختر تواند در یکی از او تاد کند یا مقدارن ماه یا سهم السعاده که ویل
فتح و مغرت باشد **۱۲** باید که سهم الظفر طالع بود یا در ثانی یا در غاشر
یا در بیت الریحان یا نیکر آید **۱۳** باید که مریخ بخداوند غاشر ناظر باشد بثلث
یا ستدیل **۱۴** باید که صاحب وسط السماء مسعود باشد و انغوس سالم
که ان دلالت بر غنائم از کشتن حرب کند **۱۵** اگر خداوند سابع خداوند
ثانی مقبل بود و یل ثانی حال دشمنان باشد **۱۶** باید که سعدی در طالع
باشد و صاحب امتیاز گوید در طالع ادله که او قایم مریخ که کوکب
حربست بکند **۱۷** باید که صاحب طالع در برجی ثابت بود و در شرف خود
قوی حال و شرف **۱۸** باید که صاحب سابع تحت الارض باشد و در برجی
مقبول و صیقل ضعیف حال و مغرب و راجع و اگر از کوکب سفلی بود
بجز باشد **۱۹** باید که خداوند سابع معصور بین الحنبلی باشد و اگر
تزدیک بقطره ذنب بود دلالت بر ضعف ختم کند **۲۰** باید که ملاحظه
اسماء غافل شود چنانچه در باب نزد با خاتم مذکور است که از خیر
ناده درجه اسد شرقیت و از ده اسد ناده مغرب جنوبی و از ده
ناده دروغی و از ده دروغی و از ده شمالی و از ده الحارثه نوی اینها را

۱۰ نشان باشد که نشان ضعف لشکر بود و بر کشتن و بجایب خصم میل کرد
 ۱۱ حد و کند از آنکه ما بخداوند خواند ضعیف حال باشند که بناوی
 خللاورد ۱۲ حد و باید کرد از اشنا عشرت ماه که او دلیل عافیت است ۱۱
 نشانید که زحل در خواند خداوند طالع باشد یا خداوند طالع که آن کلیل مزیت
 بود ۱۲ نشانید که صاحب طالع بخواند صاحب سابع در اید و صاحب سابع
 در خواند خورشید باشد متصل بخداوند طالع که آن نیز دلالت بر فراز کند
 ۱۳ نشانید که دلیل مطلوب بالای دلیل طالب بگذرد که آن دلیل خضر
 خصم باشد ۱۴ نشانید که ما در ثور باشد و سنبله و جدی و حوت و قوس
 ناظر بر خ و زحل بنظر ناپسندید که عاقبت بوجرم نام است انجامد و آغاز
 کنند و عرب مغلوب گردد ۱۵ نشانید که صاحب عاشر را خداوند سابع نظر
 پسندید باشد که خصم غالب گردد ۱۶ نشانید که زنج ناظر باشد بعداد
 که آن دلیل آسیر شدن است لاد بود ۱۷ نشانید که سابع و ثامن و خداوند
 ایشان بنظر مال باشند که دلیل قوت خصم و غلبه اعوان او باشند
 ۱۸ حد و کند از آنکه سهم السعاده در هفتم و هشتم که دلالت بر غلبه دشمن
 کند ۱۹ نشانید که کوکب حوب تباه باشد از تمامای حرمها باید که ملاحظه کرد

در باب

و در باب جنگ حصانها و قلعهها حکما نکه عجیب استخراج کرده اند و منازل
 مقاومت کرده و بعضی را داخل و بعضی را خارج نام کرده و بنای اختیار
 حرب قلاع بر این می کنند و بعد از این بتفصیل مسطور خواهد شد
 سطره پنجم در شرایطی که در باب حرب گفته شد اینجا رعایتان از لوازم
 باشد و شریک خاصه این عمل هر چه است ۱ باید که فرد در بروج منقلب باشد
 ۲ باید که ماه سریع السیر نباشد متقلب بسعدی که در تحت الشقاء باشد
 ۳ باید که بسعدی در درجه هفتم طالع باشد تا مراد حاصل گردد و
 محدودا تشریف است که نشانید عسین بقمر ناظر باشند بهر نظر که باشند
 و سایر محذورات که در باب حرب گذشت اینجا نیز ملاحظه فرموده شد ۴
 شرکها مشروطات وی همان مشروطات حرب است و آنچه مخصوص این
 اختیار است چیست ۱ باید که طالع بوج منقلب باشد ۲ باید که خداوند
 طالع در سایل الاثنا باشد ۳ باید که خداوند طالع در زایل الموتد
 باشد ۴ باید که انشاب مغروس و ضعیف حال باشد و این شریک عجیب
 و سر این بیک تحقیق نه پیوسته ۵ باید که فرسود و قوی بود و محذورات
 وی آنست که خداوند طالع در سابع وی بود و سابع و زایل و خشت

سط

ع

ع

مشروبات و در دواست ۱ باید که مرغ در خانه یا شرف یا مشکند یا حدی و چه خوش
 بود ۲ باید که مرغ یا مرغ باشد در او **یا مرغ** یا اگر در مشکند مرغ باشد
 لجه بود و حد بناید که از غنوس مرغ و ضعف و **بی عیوب** و **لوا بتر** مشروبات
 و یهشت است ۱ باید که ماه در خانه های عطارد و زهر و مشرب بود
 و اگر از برای حرب بود در خانه های مرغ لجه باشد و غریب سیکو
 مژاید از آنکه برج ثابت است و مرغ دین باب اصیل و قوی تمام
 دارد ۲ باید که خداوند طالع در خانه های مشرب و مرغ باشد ۳ باید
 که ماه و خداوند طالع از نظر مرغ یا افتاب خای نباشد خاصه ثلث
 یا شد یسر که از لجه بود ۴ باید که طالع و خداوند ماه و صاحب خانه
 و یه مسعود باشد ۵ باید که خداوند طالع مستقیم السیر باشد ۶ باید که
 صاحب بیت قمر مشرب بود و اگر مستقیم باشد لجه باید که قمر بعدین
 منقل **یا** اگر ماه در خانه مرغ مقدار سعدی و مرغ ناظر باشند
 بران سعد بمودت بغایت سوده اید و باشد خصوصاً در اول خرما
 و مخزورات وی سرامت ۷ حد کنند از آنکه خداوند طالع راجع باشد
 که آن دلالت بر کراهیت لشکر کند و فقرت ایشان از سر هتک و کنند

اگر

اگر صاحب بیت قمر نیز راجع بود همین عمل کند ۱ و او بود که ماه در سرخان
 بود چنان کار را باید از چندان نباشد ۲ نشاید که قمر بنحل پیوند
 و خصوصاً بعد از دست **لاک** اگر خواهند که لوی پادشاه باز
 کشایند که دیگر باز بار بستن باید که هفت چیز رعایت کند
 ۱ باید که ماه در بروج محبت باشد ۲ باید که طالع نیز یکی ازین بروجها
 باشد ۳ باید که ماه در یکی از او ثواب بود ۴ باید که قمر مسعود و منقل
 بود ۵ باید که ماه در ثور و عدد زاید باشد ۶ باید که ماه شمایل
 مساعد بود ۷ باید که طالع از غنوس سالم بود ۸ و اگر باز بستن آن
 مطلوب بنود خواهد که بار دیگر بسته شود چنان شرط بجای آورد
 ۱ ماه را مخوس باید ساخت ۲ طالع برچی باید خداوند از بروج محبت
 و مناجش در وی ۳ باید که ماه ساقط باشد از طالع و لجه آنکه در
 ششم یاد و از دهم بود ۴ باید که قمر در بروج ثابت باشد در یکی
 از خانه های خمس و لجه آنکه از حد و دغوس بود تا پنجه مطلوب است
 دین باب وجود کیر **علا شفتا** و **خارج** و **جست** مشروبات و یهشت است
 ۱ باید که قمر در خانه ماه منقل باشد بنحل و اول ماه از ثلث

وستدیر باید که فردخانه نحل باشد بشرطی که سعود بوی ناطق باشند
 که آن دلالت بر دولتم عمل و ایضاً مال خراج کند **۲** باید که وسط السحاب
 ثابت باشد و از غوسه آن تا عمل باقی ماند **۴** باید که یازدهم باک
 المال غلبت چندانی که تواند اصلاح کننده باید که خداوند یازدهم را
 به صاحب ماست نظری باشد از مودت و هر دو بر خداوند طالع ظاهر
 باشند و باید که یزین بیکدیگر نگرند و بطالع و ماست نیز ناطق باشند
 که قیامت کار بود و باید که ثانی و خداوند شش و نیکو حال باشند **۶**
 طبعی گوید بهترین اختیاری دین باب انت که فرد رجدی باشد
 یاد داد دل و بنجر لیاظر تا رعیت ترسند شود از سیاست
 و اگر بسعدی نکرده بهتر باشد و رعیت خوشدل باشند و حذر باید
 کرد از فساد ثانی و خداوند شش و صاحب عادی عشر که دران کار
 تعیین افتاده **بیت** **نکته** تا حکما در اختیارات معانی بجهت ملوک
 و سلاطین احتیاط تمام کردند و اگر کسی با از ملوک طالع و دلالت
 معلوم نبوده است طالع نشستن را بر تخت ملک مصلی بنوک شناختند
 و بجای طالع بکار داشته اند پس باید که در مشروطات و محذورات وی

و دقیقه نامری مانند اما مشروطات وی چهل سده است **۱** باید طالع خداوند
 قوی حال باشد **۲** باید که ماه و خداوند شش از غوسه این باشند **۳**
 باید که طالع و وقت برج ثابت باشد و سدا از برج ملوکست بهترین بروج
 ثابت است در این **۴** باید که امام ابوالمحامد غزنی کفنه است که
 و را باشد که طالع غریب باشد تا عاشر اسد افتد **۵** باید که جای مابرج
 ثابت باشد الا غریب که دلالت بر جنک و شعب و فتنه کند و ذوق و عین
 بر نشاید خصوصاً قوس و حوت بشرطی که مشتری در برج ثابت باشد
 متصل با ثواب و کفنه اند در این احتمالی اختیار فرد و محل شاید که شرف
 انساب و در سلطان نیز جایز است که اوج اراسته باید که خداوند
 طالع **۶** نیز در برج ثابت بود یا ذو جسدین **۷** باید که صاحب طالع
 یکی از سعدین ناظر باشد بنظر قبول خصوصاً مشتری **۸** باید که قر
 و صاحب پیش ناظر باشد مشتری یا بر تالیث ترجیح باشند **۹** باید
 که دلیل ملوک یعنی انساب قوی مال باشد **۱۰** باید که مابا ثواب
 متصل باشند و مقرب بشتر انصاف باشد **۱۱** اگر خرا و زو سطا است شتر باشد
 یا در در و در **۱۲** باید که بنیت نیکو بود **۱۳** بهتر است انقب در برج نادر بود **۱۴** السی

بروج طالع مملوک دارند و افتاب و لیل ایشان است **۱۲** باید که او تا چهارگاه
 از سعدی یا مسعودی خالی نباشد بخصیص و تدعاش **۱۳** باید که خداوند
 غاشر معارض بود بخداوند طالع **۱۴** باید که افتاب در وسط السماء
 بود باز هر دو مشتری و زحل آنکه در شرف باشد **۱۵** باید که سعد بن هر دو
 شرقی باشند از نفوس و احتراق این **۱۶** باید که خداوند طالع در روند
 بود و قوی حال ترین او تا دغاش است **۱۷** باید که خداوند غاشر یکی
 از دین بود که بسیار نیکو باشد **۱۸** جهد کند تا قریب حال بود و در روند
 افتاد **۱۹** باید که صاحب طالع در شرف خویش بود یا متصل بخداوند شرف
 طالع **۲۰** باید که در جبر طالع یا وسط السماء از برجهای ناری یا هوایی بود
 که آن دلالت بر آراستگی الثور باشد لشکرو زیادتی بها و محابت پادشاه
 کند **۲۱** باید که ماه زاید النور باشد **۲۲** باید که سهم السعادة قوی حال و
 مسعود باشد و ناظر برین در یکی از او تا دغاش **۲۳** بهتر آنکه طالع و
 تدی از او تا دغاش قرآن گذشته بود یا از او تا دغاش یا طالع اجتماع با
 استقبال مقدم که آن پسندیده افتاد و اگر طالع وقت همان طالع
 قرآن سابق بود خواه او وسط خواه اصغر بهتر بود **۲۴** اولی آنکه طالع وقت نماز

طالع آن

طالع آن شهر که مالک الساعات **۲۵** باید که غاشر و صاحب مسعود باشد **۲۶**
 باید که قابل تدبیر و قریح باشد **۲۷** باید که مشتری که دلیل صدق بیعت مسعود
 نیکو حال باشد و اگر تدفقه وی بود بخر **۲۸** باید که قمر انظار و یا زهر
 منفرد بود و شمس یا مشتری متفصل که نیک پسندیده بود و کار پادشاه
 در عایا بر مراد و در **۲۹** از کوکب تا بتا آنکه در قد و اولت یا دوم
 بد قیغه طالع بود یا دقیقه وسط السماء بشرط آنکه بر خراج سعدی بود **۳۰**
 باید که قمر از کوکب سفلی منفرد بود و کوکب علوی متفصل بشرط آنکه کوکب
 ماه را منحوس نکند **۳۱** باید که سهم السعادة الملك و السلطان نیکو حال
 باشد و خداوند شر و غاشر قریح حال و در از منا حشر **۳۲** باید که خداوند
 غاشر صاعد باشد تا دوزیر و زمره مات در نیمی بود **۳۳** باید که در پس
 در موضع نیکو باشد از طالع و بهتر آنکه صاحب طالع یا در پس باشد **۳۴** باید
 که صاحب طالع مشرقی بود و اگر صاعد بود بخر **۳۵** باید که قمر از کوکب منابط
 بر کرد و کوکب صاعد پیوندد که صاعد باشد **۳۶** باید که خداوند
 طالع متفصل باشد بخداوندان انیم که آن ملک در آن مالکست **۳۷** باید

که نشان آن انکلیم مشرقی باشد و مساعد قیال **باید** که طالع و خانه ماه و خدای
 خانه ماه و برج مستقیم الطول باشد تا کار بر مراد میسر گردد **باید** که نیت
 از مخوس مساعد باشد و زحل درین باب از مزج ضرر زیادت کند **۲**
 اگر بیشتر شود که قمر در اسد خند ناظر بافتاب بنظر مودت و انتاب
 در جای نیکو بود نهایت کار باشد **۳** حکیم باشد و مقرر و کنیز
 و چندی از استادان معتبر شرط کرده اند که چون صاحب و تدعی
 مشرقی باشد و از احتراق دور مدت کرده اند که چون صاحب
 و تدعی مشرقی باشد و از احتراق دور مدت **سلطنت**
 بر کشد و در کام رانی و شادمانی گذرد **۴** باید که در اختیار
 او و ملکی میان طالع اختیار و شادمانی گذرد **۵** باید که در اختیار
 او و ملکی میان طالع اختیار و طالع سلطان شرایی که معتبر است
 نگاه دارد تا ضرر باز نگردد نه بملک و نه بمال و عذورات وی چنان
 رده است **۱** نشاید که قمر در بروج متقلب باشد **۲** و این بود که خدای
 طالع نیز در بروج متقلب باشد که دلالت بر عدم ثبات و بقا کند

نشاد

۷۰

هم نشاید که ماه نامقرب باشد در نور یا عدد یا حساب خصوصاً که مقتل
 باشد عجیبی که دلالت بر سستی کارها کند **۴** حذر کند از بری که موافق
 ملوک نباشد چون سرطان و عقرب و جدی و دلو و ازین بروج
 نه طالع توان ساخت و نه موضع ماه توان کرد و درین اختیاره حذر
 کند از آن بری که در وی زحل یا مزج یا ذنب بود حذر کند از افتاد
 حال افتاب که با وجود ضعف افتاب صلاح حال هیچ دلیل دیگری
 ندارد و آن کارها پائینه بوده حذر کند از آنکه مخوس بطلع ناظر یا
 باشند خصوصاً از او ثاد **۵** به پرهیز از مخوس جزو اجتماع یا
 استقبال مقدم یا استیلا یغی بر آن جزو و اگر چه درجه اختیاریست
 این معنی رعایت باید نمود اما اینجا محافظت آن اول و این نسبت
۱ حذر کند از اوقات کسوف و خسوف که بسیار بد بود و درین
 مبالغه نموده اند **۲** نشاید که ماه در ذایل الوند بود یا مخوس نباشد
 نشاید که ماه از افتاب مضرف بود که دلیل نقصان کارها بود
۱ حذر کند از بودن افتاب ثابت قاطع بر درجه طالع یا عاشروان
 ثبات مخوسه یا احتراق است **۲** حذر کند از بودن مجاسد و زحل

و نظر او با صاحب طالع و خداوند وسط السماء هر قدر که باشد گفتند
 متقابل و ترتیب و مشارکند بدتر باشد و زیاده و رسد **۱** احذر
 کند از آنکه صاحب طالع در بیت زایل مدبر انشاب افتاده باشد
 که کار نباشد اعتماد الله اعلم **۲** بعد از ملاحظه بعضی از شرایط
 بیعت و جلوس بر تخت سلطنت که سابقا مذکور شد و قدری
 از شروط طایب بحکومت و امانت نشتن که بعد از این بناید مشروطات
 خاصه وی دو چیز است **۱** قریب در برج ثابته باید گرفت **۲** قریب
 مشارن زهره باید مساحت و حذر نباید کرد از نظر قمر بنسین و ثابته
 از ترتیب و متقابل و مشارک **۳** مشروطات وی چهار است **۱** باید
 که مشرعی در طالع باشد یا در سابع تا در آن دهن خیر و ثواب
۲ باید که ماه بسعدی مقبول باشد **۳** باید که زهره از وندی بماء
 و مشرعی ناظر باشد **۴** باید که ثانی صانع باشد و صاحبش نیکو حال
 و عذورات وی هم چهار است **۱** نشاید که ماه بخت الشعاع
 بود که در آن کار هیچ خیر نباشد **۲** نشاید که ماه بیک از عینین
 ناظر بود یا ذنب باشد که بیم غایب باشد **۳** حذر کند از آنکه عینین

عو

سن

دعوم

در دوم باشد که کار امکان که در وی مانده اند تباد شود **۳** نشاید
 که ماه از خداوند طالع محوسر باشد که او در آن راه اندوهی رسد
 یا خبر مو حشر شود **۴** **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 که طالع اسد باشد **۲** باید که ماه در وسط السماء بود بیوسته بسعدی
 بود و اگر بخداوند وسط السماء پیوندد اولی بود **۳** باید که قمر زایل شود
 و العدد باشد **۴** باید که قمر صاعد بود و بیکر کسی که پیوسته باشد
 او نیز صاعد بود و عذورات و یا صناد اینها باشد که ذکر کرد شد
۵ **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 عی بلوغ باید کرد و اهتمام تمام بجای ناید آورد بدنگ
 اولی ان باشد چه اگر طالع وقت سفر محوسر بود و خداوند
 طالع محوسر و خداوند صاحب طالع نیز محوسر باشد و لیل کمیت
 سافرا و اگر قمر در درجات محترقه باشد هم قطع است و بودن
 یکی از این در طالع خطر نیست و مانند آن و در بعضی از کتب
 احتیاط مسطور است که روزی عقیقه از شهریه بیرون شد
 و غنیمت سفر محتمل کرد و احتیاط وقت قمر بود چون وی بر رفت

ع

عط

ع

یک از خانه وی صحبت جمعی از حکما که اختیار کردند و در آمد و پر رسید
که بعد از سفر کردن با ایشان حکما نظر کردند بر سبب عین بود و مرغ
روی با احتراق داشت گفتند امروز برای سفر نیکو نیست سنایل در باد
بر کشید که فلانی برفت حکما پرسیدند که چه وقت بود گفت با آمد
نگاه کردند دوازده شب بود و با آمد که آن شخص دفته بود ساعت
مرغ بود و نزد طالع وقت بود و خداوند ثامن مرغ بود و او نزد یک
اختراق چون نیک نگاه کردند درجه از طالع وقت گذشت بود
که مرغ بعین اختراق رسید بود سنایل گفتند اگر ضرایب کینی و اگر فغان
از امروز نادم دوزخ کشتن او برسد سنایل گفتند از پیشانی
بخاست و از بصرانکه شنید که دوزخی بدست از گمان خویش
کیه را از عقب آن شخصی بفرستاد بلکه بیکانه از عقب او بفرستد
تا او را برگردانند چون دوزخ بود خبر کشتن آن محتمل و آنکه
از عقب او دفته بود رسید و مثل این روایات بسیار است حاصل
سخن آنکه در باب اختیار سفر احتیاط نمودن لازمست و قبل از
شروع در بیان شروط بیان بناید دانست که طالع دلیل منافست
و از ابتدای سفر دهم دلیل سفر هفتم دلیل مقصد و هشتم دلیل قوام

مقتدر

مقصد و چهارم دلیل رجوع از سفر و نهم عطار و کوکب سفر و مرغ دلیل
قطع طریق و سفر خشکی و نهم دلیل همین حال در سفر دریا پس در
حال این دلایل تا ممل باید فرمود و آنچه قوی حال و مسعود باید چنانست
تا کار برادر بود و این ملا حظ از جمله کلیات است اما شرایط جزیه که در این
باب بجای باید آورده چهار است ۱ باید که فرد در برج ارضی باشد و اولی منقلب
بماند تا سفر را از نشود و دیگر غایت ۲ باید که طالع وقت سفر و او تا آن طالع
از نحوس خالی باشند تا مسافر رود و مقصود برسد و آغاز سفر وقت حرکت باشد
از مسکن که اول مفارقتست ۳ باید که سعدی در یکی از اوقات باشد
که لالت بر منفعت و کثرت خیر کند اگر سعدی در طالع بود و در ابتدا
سفر نماید و اگر در عاشر بود در میان سفر و اگر در سابع بود فایده
تمام در مقام او بدو رسد و بعد از رجوع و اگر در چهارم باشد بوقت
سعاد است که روی بمنزلی آرد خیر روی نماید و در اختیارات محلی اگر
مغربی آمده است که اگر در وقت سفر سعدی در طالع باشد کفایت
بود جبر همه نقصانها میکند ۴ باید که صاحب طالع از نظر نحسین قضا
باشد که در نحوس صاحب طالع مسافر را غاطره عظیمست چنانچه

چنانچه در اختیار امت طبری آورده است که چون در وقت سفر طالع
مخس باشد اگر صاحب طالع صعود باشد دلالت کند بر صحت بدن و چون
طالع سعد باشد و صاحب طالع مخس دلیل بر مکافات باشد باید که
صاحب که دلیل مقدمات بعدی راسته بود باید که صاحب صاحب قری
حال باشد و از نوبت پاک باید که خداوند نهم که بیت سفرات سعدی
و هجرت آن سعد در طالع باشد و از مناسخ مسلم هجرت که ماه
پنجم طالع باشد و بطلموس میگوید که چون قمر در پنجم باشد و پنج مسافر کم بود
و صاحب او را شود و ماه با سانی از پیش رود و متاع بسلامت نماند
باید که مخس در ماه ساقط شوند و از طالع هم و سنجری در کتاب معانی
آورده است که در اختیار سفر نقل مخس طالع سحر است از نظر ایشان
بقرا باید که ماه مشتری با اقناب متصل بود بمروت باید قابل
تدبر ماه قری حال بود و در طالع یا وسط السماء یا بیت الرجا باشد
که آن دلیل است بر حصول خیر از سبب از سفر ۱۲ باید که اختیار سفر ملوک اصلاح خواند
و خداوندش بکشد که از جزیره و تریاست آورده است و شرو و جیش نیز لازم بود
باید که تا و خداوند در خوانه خود ناظر باشد باید که خداوند طالع در و تریاست سبب از سفر

از کونی

و از مخس و دی باید که خداوند خانه ماه در و تریاست باشد از مناسخ
سالم اگر افتاب تر بیع صعود باشد یا در مقابل ایشان دلالت کند
بر آنکه ذواتان سفر نیاید اگر طالع مسافر معلومست باید که صاحب
طالع و بی از مخس یا لبا شود و سالحداد نیز هم چنین باید که طالع وقت
سفر هم طالع اصل مسافر باشد یا سابع یا رابع و طالع حویل و انهما
بجای طالع اصل بکار توان داشت باید که قمر در یا زدهم یا پنجم یا سیم
یا طالع اصلی باشد و اگر در دهم و در نهم بود باید که قوی حال باشد
و لختیا صاحب دهنه است که در طالع اصل مجتبر بود و اگر طالع
معلوم نبود باید که صغیری کند از بهر سفر و طالع مسئله بنکرد
و آن طالع را عوض طالع اصل بکار دارد باید که قمر زاید التور
بود متصل بسعدی یا در خانه سعدی زیاده عددی باشد
که کوکبه و نفاق اول باشد یا دوم از فلک خارج مرکز یا
تدویر و زیاده نود و تریاست باشد که از تر بیع اول شمس
بعلا از اجتماع در گذشته باشد و بر بیع دوم نزدیک باشد
و نقصان نود و تریاست که از تر بیع دوم در گذشته باشد و تر بیع

دوم در گذشته باشد و تریع اول نرسیدن باشد **۱۱** اگر ماه زاید
 العدد باشد خبر بر وجه زیاد بی عدد دلالت کند بر زود
 رسیدن بمقصد و مقصد و در راحت و شاد کای گذراندن
۱۲ باید که عطارد که کوکب سفر است در حد خویش باشد مستقل
 بسعدی که این دلیل استانی سفر بود **۱۳** اگر سفر تجارت باشد
 که دوم از طالع نیکو حال باشد و صاحب دی بوی ناظر از تلیث
 خواص فوق الارض و خواص تحت الارض و کف نه اند خداوند دوم فوق
 الارض و اگر همه در دوازدهم افتد و بود **۱۴** باید که اتصال
 محمود باشد میان صاحب تاسع و خداوند طالع تا اینچه مراد
 در آن سفر بخوبی بر آید **۱۵** در اختیار سفر سلاطین باید
 که در اصلاح دت السنه بواجبی بگوشد و کوکبی که در آن
 صغری مسعود باشد در طالع اختیار مراعات او نیز بکند
۱۶ باید که عطارد مسعود بطالع ناظر باشد بنظر پسندیدن
 تاهمات بر موجب الخواه ساخته گردد **۱۷** باید که کوکبی که
 بدوی پیوندد و مسعود باشد یا مقارن مسعود تا جهره

تمام

تمام باید **۱۸** باید که در اصلاح بیت عرض و کوکب غرض غایت جهد
 بتقدیم رسانند و اصل در اختیار سفر بلکه در هر ابواب اختیار
 کوثر ششتر غرضت و چون اصلاح کوکب غرض و خانه حاجت
 کرده باشد فوگت مقصود نشود **۱۹** اگر قمر مخوشیت باید که او
 از طالع سگازد تا زانی نرسد **۲۰** چون ماه از طالع افتد باید
 که خداوند طالع یا خداوند خداوند در او ثاد ماه باشد **۲۱** باید که
 عطارد یا ماه بود یا مقارن مشرب یا ناظر بوی از تلیث که
 دلیل استانی گاهها بود و اگر نظر بر تریع باشد دلیل ذوق
 مراجعت بود **۲۲** خبر است که طالع و هفتم و نهم و هشتم و خداوند
 هر چنان از عداوت مرتج سالم باشند **۲۳** باید که مرتج در رخ باشد
 و قریحال بود و سعدین بد و ناظر کم کند **۲۴** باید که در اصلاح سهم
 السعاده و سهم السفر و خداوند آن ایشان بغایت سعی نماید
 اگر طالع موضعی که انا بخا سفر میکند معلومست باید که سعدی
 در آن برج دهند تا باز رسیدن بدان موضع در وقت کام رانی
 باید که نینین بیک دیگر و بطالع ناظر باشند **۲۵** اگر سفر محبت

نکته

عجل و مضیلت نباید که خداوند غاشر از طالع ساقط نباشد و درین
 احتیاط فرمودن از لوازم است **۲** باید که خداوند طالع از غت
 الشجاع دور بود **۳** باید که صاحب بیت فرشته بود و از احتراق
 دور **۴** رعایت آن کند که مسافر را روی بکدام طایفه مردم است
 هراینه باید که قریب بدان کوکب که ان جماعت از منسوبت
 و بند متصل سازند با اتصال پسندیده و معذورات و بیست
 چهار است **۵** نشاید که خداوند طالع از طالع ساقط نباشد
۶ نشاید که ماه در برج آبی بود و خاصه عقرب و باخرزی
 گوید که شاید وقتی دست دهد کجمله کوکب مغوس و بدحال
 باشند و مرغ قوی و نیکو حال پس در چنین وقتی چون ضرورت
 افتد که اختیار نماید کرد قمر و عقرب از بروج دیگر بهتر است
۷ حد دکن از خوست ماه که او را با سفر خصوصیت عجبت
۸ نشاید که بیوت سواقط و زوایل از طالع اصل اختیار
 کند که نقصان یابد روی نماید **۹** حد دکن از بودن ماه و غت
 الشجاع که خلل آرد **۱۰** نشاید که قمر در ثانیه عشر یا سادس افتد

سادس

۱ نشاید که قمر در ثانی عشر یا سادس افتد **۲** نشاید که عطارد محترق
 یا راجع بود **۳** نشاید که عطارد مسعود در ششم یا دوازدهم افتد
۴ نشاید که یزیدین مقادیر غوس باشند یا در تربع و مقابله ایشان
 خصوصاً که انساب که آن دلالت کند بر دیر ماندن در آن سفر و نشاید
 که مریض و محسوس و ضومت روی نماید و امکان موت بود و از آن سفر
 او را مراجعت دست ندهد سعدی بدان درجه نرسد که آن
 غمخوار بود **۵** نشاید که قمر در اوایل ماه متصل به برج باشد
 که آن دلیل افست از دزدان یا از اعوان پادشاه یا از انشرا نشاید
 که ماه در او اخر ماه متصل بود بنحل که آن دلالت کند بر موانع
 و افات و نزد یو پیان همان حجت قمر باز حل جایز است **۶** احذر
 کند از بودن ماه در رباع که آن دلیل دشواری راه و دوری مسافت
 باشد **۷** نشاید که انساب در طالع بود که بیم مخاطره بود و بودن
 بیت در طالع دلیل بیماری مسافر باشد و در راه رنج سخت بوی
 رسد **۸** نشاید که یزیدین از طالع ساقط باشد که دلیل درازی سفر
 یا موت مسافرات **۹** حد دکن از بودن قمر در طریقه محترقه که آن دلیل

بر قطع و عدم معاودت کنند احتراز کند از مقابله نیزین یا طالع که از دلیل
 رنج بود شاید که صاحب ثانی تحت الارض بود خصوصاً در رابع و خامس
 و سادس و بعضی گفته اند که اگر طالع صالح الحال بوده تحت الارض جایز
 باشد شاید که تحت الارض بود سیماد رابع چه در ثالث و خامس
 و سادس شاید که خداوند طالع یا خداوند خانه قمر مقیم باشد
 که عاقبت کار مسافر ضعیف بود ۲۲ شاید که در ابتدای حرکت یکی از نحوس
 در خانه افتد که پیش از خانه قمر بود که آن مشقته تا خیر ۲۳ شاید
 که یکی از نحوس در و تلی از او نثار طالع بود که مسافر بمقصد مقصود
 نرسد ۲۴ طبری گوید شاید که قمر در قوس بود که آن موجب تعویق
 کارها و مهملات مسافر بود ۲۵ حذر کند از ضعف و تباهی حال
 مرغ تا کار مسافر نیکو از پیش رود و قطع بنود ۲۶ حذر کند از غوغا
 هشتم و خداوند شر چنانچه در کتاب ثمره آورده است که حذر
 نحوس الثامن و صاحب الخارج و الثانی و صاحب الداخل را
 انخارج مسافر است و از کی که داخل که دخول بلد یا مسکن کند
 و چون سابع مسافر یا دلیل مقصد است و ثامن ثانیه اوست دلیل

ملجئ

ملجئ و فراید او باشد در سفر و طالع داخل بگذشت و ثانی داخل
 مال و ثلث و سابع او مسکن پس بدین از نحوس این دو خانه
 در این دو اختیار کند باید نمود **فایده** بعضی از افاضل فرمودند که تا
 هفتاد و هشت روزی حذر باید نمود سفر کردن جایزه این بوی اربعه
 عالم و بی پنوال نظم گرداند این روان خانی انفاذ **بیت** شری
 مشرق و مشرق و مشرق زوی این و این بدو امکنه از غریب او نه
 کینه روز یکشنبه است او نه روز سه شنبه چهار بقلان زوی
 زینهار سوی شمال پنجشنبه جو خور بر او سر و رفت خود چنان
 جنوب **مهر** **مهر** **مهر** مشرق طالع و بی ده چترت ۲ باید که راه دیر
 جمای این باید و در بوج و در محراب مکر و هفت بیست ضعف
 ماه و دو یکو بیست و پنج صاحب وقت چهره شصت و صلیب کش
 را و حق پوی گوید در بر جمای غایبی بود و و و پتوس از بود
 نمر در هر یکی خیز رسد رسد و یکو بدو ن ماه در محل دلیل صلاح
 کابک و رنل کشیده و در ثانی زهری خالی بنود و در جوی از پس
 هشت در هر دلیل سلام باشد و در سلطان نفع بیند و از موج

این باشد و در اسد اگر نظر نحس بود ضرر کمتر رسد و در سنبله و میزان
 و در ست و در میزان چون از درجه در گذشت سفر بر و بحر نشاید
 و در میزان با احتراز اول و در قوس از موج بپناه کنند کشتی را ضرری رسد
 و در جدی پس از سه درجه باکی نبود و با این همه احتراز بصواب
 نزدیکتر است و در دلو از ربع و تقویتی خلیا نبود و با این همه
 احتراز بصواب نزدیک تر است و در حوت بی ضرری نباشد
 و في الجملة بنظر سعد ضرر کم میشود و بنظر نحس خطر کم میزاید
 ۲ باید که موضع قمر از نحس خالی باشد نباید که طالع و سایر اوثان
 مسعود بود ۳ باید که طالع وقت برج ای بود و اگر بعدین قمرین
 باشد بهتر بوده که خداوند عاشر در برج ای بود و مسعود باشد
 ۴ اگر خداوند طالع در برجی بود ای یا سعدی قایت کار باشد
 ۵ باید که زحل در قمر جمع بود و قوی حال باشد تا آنکه نرسد بلکه قمر
 فوق الارض بود و زهره بد و ناظر تا از موج ایمن بوده باید که بدین
 و عطارد مسعود و بطالع ناظر باشند که آن نیز دلیل سلاطین
 بود ۱ باید که سعدی در طالع بود تا آن سفر برادر و دود در عاشر

پن

نیز نیکو باشد و محد و مرآت وی بانه است ۱۱ نباید که ماه زحل پیوندد
 خاصه از وقت اگر قمر در موضعی قوی حال باشد متصل مسعود غایله از
 که کند ۲ نشاید که ماه متصل باشد به تاره مقیم که کشتی در آب رسد
 نزد ۳ نشاید که زحل در برجی ای بود و بپناه حال باشد که بیم غرق شدن
 کشتی بود و فساد حال زحل در سفر و در بالایی نیست چنانچه نشاء
 حال مزخ در میان ۴ نشاید که طالع حد و نحس بوده حدز باید که
 از بودن ماه در برج ثابت و در ده درجه اول جوزا و در بدیت درجه
 اخر میزان و در ده درجه اول جدی نیکو بوده نشاید که قمر تحت الارض
 باشد خصوصا با نحسی یا اگر آن عشر زحل باشد دلیل در آب افکند
 بختها بود ۵ حدز کند از نظر بحر عشر عن بیل دیگر و نظر عطارد
 بدیشان که آن دلیل بر شکستن کشتی کند ۶ هرگز از بودن
 زحل در طالع یا در تربیع و مقابله او بسیار بد باشد احتراز کند
 آنکه صاحب طالع بشاره هفتم السماء مقیم یا هابط پیوندد
 که بیم بکرباب افتادن باشد ۷ نشاید که در وسط السماء غنی باشد
 که هول و هراس عظیم آید و بیم در ماندن و غرق شدن بود و این شرایط

نشاء که طالع سنان
 باشد که در بحر
 غرق شود

که در سغراب گفته شد یا مشروطات در کشتی نشین و کشتی در آب روان
 کردن بر هیچ نباید که **دوازدهم** درین اختیار شرایط احتیاط رعایت باید
 نمود که این باب از آن جمله است که آن را در مراد و مصالح مراد اش
 تمام است و دخول عبادت انان است که چشم با جا یگاه مقصد اند
 که آن اول مصلحت و مشروطات وی نوزده است ۱ باید که در برج
 ثابت باشد و اگر متغی بود بهتر باشد ۲ باید که طالع و خداوندش
 از محوس بری باشند ۳ باید که دوقیم و صاحبش که دلیل باشند
 در مسکن و قریحال باشند ۴ باید که صاحب دوم کوکب سعد بود
 ۵ باید که خداوند دوم فوق الارض بود الا در نهم و گفته اند اگر طالع
 بود بهتر باشد ۶ اگر صاحب ثانوی ضعیفی بود که بطالع یا خداوندش
 نظر پسندید یا ضعیف باشد ۷ باید که قمر مقبول بود از خداوند طالع
 و مسعود ۸ باید که سعدی در دوتد باشد تا در آن شهر دیری بماند
 و کارش بر مراد بود ۹ اگر خواهد که در آن شهر بسیار مقام کند باید
 که ماه در اسد باشد مقبول از خداوند طالع و سعدی در دوتد بود
 ۱۰ باید سهم السعاده در طالع یا وسط السماء بود ناظر بصاحب طالع

که ماه فوق الارض باشد تا در آن شهر دیری بماند و کارش بر مراد بود
 و مشهور گردد اما اگر در آن شهر کارهای پوشیده خواهد کرد باید
 که ماه تحت الارض بود و تحت الشعاع بهتر باشد ۱۱ باید که مناجب ثانوی
 مستقیم التیر بود ۱۲ باید که ماه یا صاحب ثامن بود و فوق الارض بهتر
 باید که ساعت ثانوی مستقیم التیر بود ۱۳ باید که ماه یا صاحب ثامن
 بود و فوق الارض بهتر باید که ساعت دخول سات کوکبی بعدی
 ۱۴ اگر که سلطان یا عامل بزرگ میکند باید که قمر در دهم و یازدهم
 باشد و مقبول بود از خداوند طالع و اگر خداوند دهم کوکب سعد
 بود و در طالع باشد و تثلیث انشاب دلالت کند بر آنکه کارش را
 نظام بود و رعیت ویرا مطیع باشند و دوست دارند ۱۵ باید که رابع
 که دلیل سکنت و مناجبش نیکو حال بود ۱۶ مناجب کفایه التعلیم
 گوید درین اختیار باید که زحل که کوکب سکنت است در مخرج باشد
 و قریحال بود ۱۷ طری گوید اگر کوکب بطالع ناخاف در شهری رود
 باید که بگذارد تا قمر تمام منازل پست هشت گانه قطع کند پس
 بطالع موافق و در دوز سعد بیرون رود سه روز بیرون توقف کند

تا بر برج تمام برود و آن پرو و رفتن کلی خوانند و پرو و ماند
 جزوی پس طالع نیک و اختیار موافق اند و شهر را بد چنانچه خداوند
 دوم مسعود باشد و محذورات وی چهارده است ۱ نشاید که
 در هیچ منقلب باشد خصوصاً که غیبی مقتل بود ۲ رواند که خداوند
 ثانی تحت الارض باشد که آن دلیل خوف و دشواری بود و هیچ مقتول
 حاصل نشود و اگر بودن از فوق الارض میسر نشود البته باید که بگویند
 فوق الارض مقتل بود تا دفع آن غایب بکنند ۳ نشاید که خداوند
 ثانی رابع باشد یا تحت الشماخ یا معتم که آن دلیل کم نفع و زود
 پرو و رفتن باشد ۴ نشاید که ماه بر محل مقارن باشد که آن
 دلیل مضرت باشد ۵ نشاید که ماه با خداوند ثانی بود که کافیه
 بسته کرد ۶ نشاید که خداوند ثانی با عطارد بود و مریخ بوی ناظر
 از سابع که آن دلیل جراحت بود و اگر بجای مریخ زحل بود دلیل نایب
 شدن مال و معوی و همتا بود ۷ اگر مریخ یا ماه در قوس بود یا ناظر
 باشد یا ماه از قوس دلیل مضرت بود از آنش نباید که خداوند
 در چهارم باشد که هم مرگ باشد خصوصاً که غیبی باشد و پروند

اگر

۱ اگر صاحب ثانی در نهم بود و دیر مقام نکند و زود پرو و رود
 ۲ اگر خداوند دوم در ششم باشد عاظم کار و فرد بستن بود
 ۳ نشاید که ماه در چهارم بود یا خداوند چهارم ۴ نشاید که صاحب
 رابع در طالع بود که بسیار بد باشد ۵ در کارهای بسیار
 احتراز کند از آنکه صاحب وسط السماء در چهارم باشد
 یا خداوند رابع در عاشر چه آن دلالت بر آنکه شغل وی
 با تمام نرسد و رعیت فرمان وی نبرند ۶ اگر شهر از آن
 اختیار است نشاید که صاحب رابع در طالع باشد و صاحب
 ثانی در سابع مکرر و خواهد که از آن شهر پرو و رود و اقد علم و دل
 ۷ اگر مشروطات وی شرات ۱ باید که طالع در برج ثابت باشد
 خصوصاً اسد ۲ باید که قمر در شرف باشد و ستاره های سعد و منقل
 ۳ باید که خداوند طالع بسیار سعد پیوند و اگر خداوند طالع ستان
 سعد نباشد ۴ باید که قمر زاید القوس باشد تا کار برادر و ده باید
 که خداوند وسط السماء و خداوند ثانی رابع موافق باشد ۵ اگر قمر
 مریخ ناظر باشد بنظر مروت از جایگاه موافق بسیار پسندید بود و محذورات

فیب

اگر
 در
 قوس
 باشد

وی دوامت اخذ نماید کرد از نقصان نور قمر که بناهی دارد انشاید که
 مخوس طالع و خداوندش و عاشق و صاحبش و خداوندخانه ماه نام باشد
 و درین اختیار صلاح حال کو اکبر که پیش می رود ملاحظه نماید کرد
 و صاحب طالع اختیار را بوی متصل نماید کرد و ایند و اگر بحاصی می رود با
 شرایط این باب جاعت بمنج باید داد و این نکته که ذکر وقت انکلیت است اگر
 رعایت کرده شود فایده بسیار دهد **مذکور است** اگر امیریت از خواص یا و
 و اگر یکیت از خدام او که در موضعی یا مارت خواهد داشت حکم هر یکیت
 و درین باب ملاحظه نماید کرد که درجه عاشق و لیلیت بر عمل او و تدفین
 بر حال چشم و تناس بر ضررت و بند و قتال و طالع بر خلیفه و سلطان او و
 زمین بر شهری که مقصد او است و برج پنجم بر رعیت او و دوم بر بر
 و سیم بر اصدقای او و حال حادی عشر بر عاملی که ان شهر را باشد
 و حال مال و خراج او و نهم بر عاملی که بوده است درین شهر پیش ازین
 و ششم بر عبید و خدم او و از دهم بدستوران و بنندگان او پس
 تفحص این حالات بر حسب صعود و مخوس و مواضع ایشان و انتقال
 بعضی از ایشان بعضی میناید کرد فی الجمله درین باب آنچه شرط کرده اند

اخرید

برنجینیات شانزد است باید که طالع برج ثابت باشد باید که موضع قمر
 هم برج ثابت بود که اگر منقلب باشند کار ثبات نباشد و اگر در حسی
 باشند کار ثبات نباشد و اگر در حسی باشند دلاله کنند بر آنکه
 باید یکبار این عمل را بد و دهمند یا کسی را با او شریک کنند باید که خداوند
 طالع در موضع قمر بحال باشد ناظر بر شمس بنظر مودت باید که خداوند
 عاشق از مخوس و د باشد باید که صاحب وسط السما خداوند خدای
 عشر را ملاحظه بود بنظر پسندیده باید که قمر خداوند خورشید خانه نکند بدو
 باید که قمر در غایت فوت باشد و بنکو حال و اگر قمر را بنکو حال نتوان
 کرد انطالع ساقط باید کرد باید که صاحب رابع قمر بحال باشد و ناظر
 بود بسعود در اصلاح باز دهم و خداوند او سیم بلوغ باید نمود
 تا مرادش یکم بر اید و خراج ایشان بدست او در اصلاح باید او و
 آن را که از طالع بهره دارد و چون خداوند دلیل صلاح و فساد
 و معیشت او باشد و خداوند دلیل حجاب و ثواب وی بود
 باید که سهم السعاده و خداوند نیز بنکو حال باشند که ان دلیل
 نفع تمام بود باید که خداوند وسط السما شری باشد که ان دلیل

قوت زیادتی جابه باشد **۱** اگر خداوند طالع بر محل بیونند و بموت یانا
 بر محل مقتل باشد و زاید بود در نور دلیل آن بود که مدت درازند
 حکومت بماند **۲** باید که صاحب طالع بموت خداوند یا نزد هم نگیرد
 نماند بر دست هم **۳** باید که خداوند یا نزد هم از نظر کس دور باشد
 که آن ولایت بر اصرار کند **۱** نظر خداوند بر صاحب طالع در غایت کس
 خراج و بر سر نه و مخدورات در دست **۱** نشاید که صاحب طالع بر سر نه و
۲ بر سر نه از آنکه خداوند طالع بر صاحب طالع نشاید که خود را بر سر نه
 یا نه فرزند او ندانند و برج که آن دلیل بر خود و جسد و نبش **۳** خرد یا بر راز
 اند خداوند و از هم که خداوند طالع بموت و در وقت که خداوند طالع در تشریف که آن نیز
 دلیل جسد **۴** احراز کند از آنکه انصد خداوند طالع در جسد بر کجا و در برج که ولایت
 بر زود غزل کند **۱** نشاید که خود در وجه استقبالی که گفت و در وقت که باید
۲ نشاید که خداوند خاندان فرزند جسد و خداوند طالع که لیس و بیل است بخت و نیت
 این به از **۳** خرد که نماز بودن تا در عقد حضور و نیت که لیس و بیل که گفت
 به **۴** به پر و نیز از بودن صاحب طالع در و به بیل یا بودن خود بموت که آن
 دلیل نیت و جسد **۱** نشاید که در چهار و وسط است از این که نیت یا نیت یا نیت

فدا صخره **۱** از لیل **۲** تشریفات وی سی و پنج است باید که خود به برج
 ثابت باشد یا ذو جسدین حضور صاحب اگر حاجت از سلطان خواهد
 و در برج ذو جسدین جایز داشته اند **۲** باید که خود در برج ثابت یا
 شد یا ذو جسدین **۳** باید که ماه مقتل باشد بسعد و باید که
 صاحب طالع نیز بسعد پیوندد **۴** باید که ماه زاید بود در نور
 حساب **۱** باید که ماه و طالع بود و گفته اند اگر در نور باشد و در
 وسط السما بخر بود **۱** باید که ماه شمایل صاعد بود **۲** باید که صاحب
 طالع مقبول باشد از صاحب غاشق **۳** باید که صاحب طالع بطلع باشد
 بود بموت **۱** اگر ماه بخداوند بیت خود پیوندد حاجت خسران و
 نود و نود و اگر **۱** باید که بر بسعدی مقتل بود که آن سعد مستقیم
 بود و زاید در میر تا کار برادر **۱** باید که ماه یا صاحب طالع مقتل
 بود **۱** باید که ماه مجله خود نکرد از عاشق یا مایل الوتد که آن دلیل
 عاشقان حاجت باشد **۱** یا اثنت عشر به خود ناظر باشد **۲** نظر
 خداوند خانه نیز تین به نیزین و بطلع دلالت کند بر دو شدن
 حاجت و برادر رسیدن **۱** باید که سهم الرجا در موضع نیکو از طالع

دو در حاد و عشر او با بود **۱۸** باید که هر جبه طالع متصل بود بگو که دلیل از بزرگ است که محتاج
 الیه است چنانکه ساطع الشمس و زواله بیشتر و علامه القیاس **۱۸** باید که هر
 السوده در عشر بود **۱۹** باید که سعد در بیت الزحار بود و عشر او با **۲۰** باید که هر
 صاحب طالع و بیان صاحب یازدهم قبول انصاف بوقت **۲۱** باید که صاحب طالع به
 نیز نت ناظر بود از موضع منکوح بوقت تا که برابر **۲۲** اگر این صاحب خاستن
 بقصد نشستن و قدر عطا در مطلوب است و انصاف صاحب طالع عشر بود **۲۳**
 باید که صاحب و خزاندهش که دلیل مقصد اند **۲۴** باید که صاحب طالع ناظر باشد
 بتقریبند تا حجت بر او شود دلیل **۲۵** باید که گو که فرار او منقوف بشود
 گو که تقریب و متصل بگردن نظر تثبیت نشسته باشد تا لغز را بدو خوشی برابر و نظر
 تدبیر کمتر از تثبیت باشد و نظر ترجیح و تقابل اگر چه حجت قاطعه بر او باشد برابر اما
 و عند **۲۶** اگر فرد طالع با ناله عشر باشد ترجیح کوه و در برج قمره بود صاحب بزرگ
 روا که در دو در دویم و نیز تر و دانش **۲۷** اگر طلب علم ببلند باید که در وقت اجتماع
 در طالع بوده باشد نزدیک است تقابل در سابع تا که برابر بود **۲۸** باید که صاحب طالع مزاج
 سابع بود **۲۹** باید که صاحب طالع که کوکب الغرض است معبود بود **۳۰** باید که اول و برج
 مستقیم الطلوع باشد **۳۱** باید که مراد باشد وجود زینت باشد که لغز باقی مراد است **۳۲** باید که از عشر

الکمل

ما بعدی بود و اثنی عشریه ان سعد با ماه بود تا ان حاجت در ساعت باشد **۳۳** باید که خوا
 ساعت کوکب سعد باشد یا عطا در سعد **۳۴** باید که صاحب
 ساعت در وسط السماء باشد که ان دلیل زود روا شدن
 حاجت باشد **۳۵** باید از ثوابت انها که بر مزاج مزاج و زهره
 در یکی از اوتاد باشند یا با ماه یا با سهم السعاده یا در حلقه
 و لای طالع یا عاشق یا در حلقه سعد شرعی که سعدی بدیشان
 ناظر باشد که ان دلالت بر حصول مراد و مقصود کند بر بزرگ
 ترین و جوی و محذورات دی هفت است **۳۶** شاید که قمر در مقابل
 طالع باشد **۳۷** روان بود که عطا در ضعیف و بد حال بود و متصل
 بر حلقه این کرم و دوشو **۳۸** حذر کند از آنکه قمر متقل غیبی که آن
 دلیل شقت و عناد بود **۳۹** پر هیز از سقوط مقرر از خداوند خانه خود
 که ان دلیل بر دشواری کار و تعویق مهم کند **۴۰** حذر کند از جمع
 صاحب طالع که مهم ساخته نگردد **۴۱** حذر کند از آنکه دلیل حاجت
 راجع باشد یا معوس بود که ان دلیل تاخیر مهمات باشد **۴۲** کلید
 دین نابغی دانند و ان اینست که چون افتاب در میزان بود

جت
 جت
 جت

و قریبی متصل مقصود از یاد شاهاں حاصل نشود و زحل در محل از یاد
و مشتری در جایی از قضاات و زهره در سنبله از زنان و عطارد در
از دیران و مریخ در سرطان از ترکان و قتی که این کواکب در برخاها
باشند که هبوط ایشانست و قریب ایشان متصل بود دلیلست بر و
ناشدن حاجت و در توقف ماندن مقصود و دشواری مهمت
و عقوبت امور و خایب ماندن **بکر یا به** مشروطات و عود است باید
که قمر در برج ای یا انشی باشد خصوصا در حمل و عقرب و حباب
ستر السرایر در برج باری نیز روا داشته اند و حکیم شمره ان
الجلیل آورده است که قمر در خاهاںی مریخ یا مشتری باید که بغایت
پسندیده است اما بشرطی که بزحل متصل بنود هجر آنست که قمر در خاها
مریخ یا مشتری باید که بغایت پسندیده است اما بشرطی که بزحل متصل
بنود هجر آنست که قمر در سرطان باشد بیکی از سعدین نکره بنظر
معدت که ان دلیل زیادت استایش بود باید که قمر در سیم طالع و
بود **باید** که اگر قمر در حوت بود بزهره پیوندد تا کمال مطلوب حاصل
آید **باید** که طالع وقت یکی از برج ای یا انشی باشد اگر ماه در عقرب

فه

بود

بود باید که متصل باشد بمریخ بنظر معدت و مریخ نیز در یکی از او ثاب
باشد که ان دلیل زیادت جمال بود **باید** که سعدین در او ثاب باشند
باید که صاحب طالع و قمران محوس پاک پیوندد **باید** که سعدی طالع
ناظر باشد در ستر السرایر آنکه **باید** که قمر در دوازدهم افتاب
باشد و بعضی گفته اند افتاب در ثانی و یا ثانی عشر طالع
باید و محذورات وی نیست ادوا بنود که قمر مقارن عطارد
یا زحل بود یا خرنی گفته است که اتصال قمر بزحل و زهره
روان بود چه اتصال او بدین دو کواکب درین اختیار مکروه است
و از اتصال دیگر کواکب باکی بنود و سبب منع اتصال بزهره
با آنکه کواکب زینت و تظافت معلوم نیست مگر آنکه
اتصال موجب غلبه رطوبت باشد بر بدن و غلبه رطوبت
سبب اعتنایست و ان مؤدی ضعیف و سلال بود **باید** نشاید
که قمر در برج خاکی و بادی باشد و گفته اند در خاهاںی زهره
و زحل نشاید اگر ماه در برج منقلب بودم نشاید که عطارد
در طالع باشد که پی مراد زود پیرون آید **باید** که ماه

مقتل بود بر حلا و زحل در و تدی باشد که ان دلیل و لیک و نشا بوده خند
 باید کرد انانکه قریا افتاب مقتل بود ان قوس که در ک ماهه کشته شود و حرات
 باید اید و گفته اند که اگر این انتقال بمرنج باشد دلالت بر غلبه حرات و منفکند
فوق **موردین** باب علی الاجمال بیاید دانست که ماه انان وقت که اجتماع
 باد کرد تا ترتیب اول دلیل بود بر عدل و انصاف در معاملات ترتیب
 اول تا مقابله دلیل بود بر حصول مقصود بایع و از مقابله تا ترتیب ثانی
 دلالت کند بر نیکی حال مشتری و از ترتیب ثانی تا مقارنه نیک باشد
 چیزها خریدن به پنهان و گفته اند که دلیل بیع است و کو کبی که
 از وی مضرف شک باشد دلیل بایع و کو کبی که متهد و مقتل
 دلیل مشتری و اگر ترا در بنوقت انقیاد و انصراف نباشد بطالع
 و خداوند شکر که هر دو دلیل اند بر فرو شدن و غارت و غارت
 بر خزند و وسط السماء بر ثمن و و تدا الارض بر مبیع از هر جنس که باشد
 بر و خرید و فروخت بجملا ملاحظه این دلیل باید کرد و هر چه ازین
 جمله خواهند بسعود مزین باید ساخت اما در خریدن علی التقتیل
 هشت شرط است انانکه ماه در بروج مستقیمه بود که خند و مافایه **رشد**

باید

باید که قریا اید النور و العبد بود باید که سهم السعاده در خانه مشتری
 بود مقتل بسعود و اگر در رفتن هجر باشد و خزند را پیش از فرو شدن
 منتفع بود باید که ماه بسعود مقتل باشد تا رانچه میزد سود کند
 باید که دویم و منا حشر نیکو حال بود باید که مزین از عطارد ساقط
 باشد باید که ملا خطه کالای خریدن کند اگر برده باشد موضع
 قمر و طالع برج السبع باید و اگر سوره بخرد بهیمه و اگر منیاع و عشار
 ارضی و بایه برین قیاس و هر یک علی حده در باب او گفته خواهد
 شد باید که کوکب ساعت مسعود باشد و محذورات وی حیات
 انشاید که ماه در بروج معوجه باشد که خزند را زیان افتد انانکه
 که قمر عاقل دین باشد که غایت بر خاست انجامد **محد** رکند
 انانکه قریا قصر النور و العدد باشد و مقتل بخور که خضران عظیم
 افتد **م** و انود که قمر بمرنج پیوند و غره دلیل حضوت و شفت
 باشد و غایت نزاع انجامد **فوق** **موردین** مشروطات وی است
 انانکه گناه از سعدی مضرف باشد و بسعدی مقتل و در جامع شایع
 افتده که قمر از سعدی مضرف باید و بحسب ناظر فرو شدند را **فوق**

فوق

باید که در شرف مثلث خود بود **باید** که جای قمر طالع برج معوج باشد
 تا فروشنده را نفع **رسد** **باید** که ماه ناقص النور و العدد باشد
 تا جانب بایع راجح بوده **باید** که آن دو کوکب که قمر از یک مسافت یکی
 مقبل بدو سیع بهم پیوندند تا میان بایع و مشتری موافق افتد و
 رضای بنین حاصل آید **باید** که ثانی و صاحب شرف قمر حال باشند
باید که سهم السعاده ناظر بود بسعود و ساقط بود از غوس **باید** که
 صاحب طالع در و تدی باشد مثالی از غوس و بکو کبی راجع مقبل
 بوده **باید** که عطارد سریع البصر و مسعود باشد **باید** که قمر یا عطارد باشد
 و محذورات وی سه چیز است **نشاید** که طالع و موقع قمر مستقیم الطول
 باشد که فروشنده را زیان **رسد** **باید** که عطارد تحت الشعاع
 یا بطی البصر بود **حد** و کنند که قمر از سعدی بر گردد و بجنبه پیوند
 بر قول **اصح** **که** **شروط** و ی هشت است **باید** که او ثانی و بکو کبی
 باشند بجهت آنکه طالع دلیل انکس باشد که ابتدا کند با تنبازی و آنکه
 بسن بزرگ تر باشد و آنکه مال بیشتر دارد و هفتم دلیل دیگر آنکه
 بود و دهم دلیل آنکه میان ایشان خواهد بود و انداز سود و چای

دلیل

دلیل ثابت کار پس این چهار خانه را مسعود **باید** کرد و خداوند ایشان را در
 جایهای قوی **باید** نهاد **باید** که جای ماه و طالع هر دو زوج و جسدین باشد
 چنان دلیل بود بر امانت و اعتماد ثبات شرکت و بعضی از حکما اسد
 جدی را داد استنداند و حکیم سجری در جامع شاهی آورده است که درو
 شرکت کردن اگر قمر در حمل باشد بنزد جدی افتد خصوصا که غیب ناظر بود
 در ثوابت کار بد بود و قمر یا عطارد حاصل نشود و در جود دلیل دسیع و ثبات
 باشد در سرطان دلیل دزدی و غدر و خیانت بود و در اسد بکو کبی و
 منفعت باشد و سنبه سود بسیار **رسد** و بر ثانی یکدیگر از هم جدا شوند
 و در میزان زود کار هر دو و بقیه ای انجامد و در عقرب دلیل جنک و فتنه
 بود و در قوس دلیل منفعت اما با خصومت و در جدی هر دو از یکدیگر
 شاد شوند و اگر بسعدی ناظر بود بهتر باشد و در دلو زیان **رسد** و در حوت
 هر دو راسخ و در زند و نظر مسعود و در لیل اخیر بفرزاید و از دلائل ثمر نقصان
 کند و نظر غوس و در لیل شریف بفرزاید و از دلائل اخیر نقصان کند **هجرین**
 نظرها درین باب است که مسعود با قمر باشد یا در طالع یا ناظر باشد از مثلث
 بطالع یا بیا که دلیل نیکو و منفعت و شادی باشد **اگر** خداوند **ناظر** باشد

بماند بوقت و دلیل کند که ایشان بوقت مقدار تنبیه دیگر باقی باشند
 و در آن شرکت سود کنند و نظر صاحب طالع طالع همین حکم دارد **۱۰** اگر آنکه
 که صاحب طالع در طالع باشد قاید یا نباشد و عند الضرر طالع باید
 باید که طالع ثانی دهتم بمسعود باشند تا سه عشری **۱۱** باید که نماید
 النور و العبد باشد تا هر و شریک را نماید رسد سهم استغفار
 دود ویم باید یا در دم سعدی و عذورات اصناد اینها باشد بچهار
 و یکا و کتاب یک خور در او نادر باشد **۱۲** دودم حذر کند از آنکه خداوند ثانی
 بماند از مقابل و ترجیح نکرد با ساقط باشد از که دلیل حضوت و شایستگی
 باشد در وقت **۱۳** به پرهیز از آنکه در صاحب طالع باز حل بود که آن دلیل
 دروغ و خیانت بود **۱۴** و او نبود که خداوند طالع بترجیح پیوند خصوصاً
 از نظر عداوت که آن دلیل کند بر نزاع و حضوت و نظر حسب طالع
 دلیل افترا و کذب و نزاع باشد **طالع مال بخت** مشروطات و بیعت باید که
 و عطار در هر و مسعود باشند **۱۵** باید که ماه بعطارد متصل بود **۱۶** باید که بیت
 المال و بیت الرجا و خداوند هر و نیکو حال باشد **۱۷** باید که فرد و جز با
 سبک یا شود یا سرطان بوده **۱۸** باید که فرد و خانه امید بود ساقط از مرغ

نادر

فط

یا مراد تمام باید و عذورات و میامنداد اینها باشند **۱۹** مشروطات
 وین است احکام گفته اند اصل الباب در این اختیار دانست که فردا
 بسعد نظری باشد بجهت آنکه طالع دلیل و ام ستانده باشد و سنا
 و ام دهند و قمر و عطارد دلیل نفس و ام پس چون فردا بسعد و انقیاد
 بود در آن و ام سهولت باشد **۲۰** حال عطارد هم چنین ملاحظه کرد که بسعد
 منقل بود و از غور ساقط **۲۱** باید که ماه در عقب یا قوس یا اسد
 یا دلو یا حوت باشد **۲۲** باید که طالع یکی از این برجها باشد **۲۳** باید که نا
 ناقص النور و الحسب بود **۲۴** باید که ماه منقل بود و عطارد مسعود
 و از غور بر می باشد **۲۵** باید که صاحب طالع و صاحب سابع مشاغل یکدیگر
 باشند و از غور بر می باشند **۲۶** اگر قمر با عطارد بود و عطارد در دوازده
 آن و ام بنزدی گذارده شود **۲۷** بهتر آن بود که عطارد در طالع باشد
 و سعدی بد و ناظر و خشین آن و سنا قط و خداوند دهتم یا او یا بخند
 خانه قوی حال تا آن کار باستانی تمام کرد و درین خال قریب در طالع و یا
 داشتند **۲۸** اگر خواهد که و ام سندن پنهان ماند باید که ماه تحت
 الشعا بود و سفر از افتاب و منقل بسعدی و عذورات و بیعت

وقت مخفی باشد که غله موافق نمیشوند ۱ حذر کنند از آنکه خداوند خاص بخیر بود
 باشد یا مخفی که موجب ملال گردد ۲ بناید که فرد بیستم طالع مخیر بود که البته
 خوردن را بیکرد ۳ چون فرد در سبیل باشد مخیر و بیخ از حل متصل این
 خود زیان دارد و از ابعاد سوار گردد ۴ اگر فرد متصل باشد بر خجل و انضام
 بود گوشت نمل شود و قدید خوردن مضرت رساند ۵ اگر فرد بر بیع محل
 یا مقابل باشد گوشت و حشر و انواع صیدها خوردن بد بود خصوصا
 که فرد اسد باشد ۶ اگر فرد قوی بود و مخیر و طالع هم قوی بود و مرغ
 در دم طالع باشد خوردن گوشت شکاری بسیار زیان دین دارد
 و انواع علتهای از وی بدیداید و شناید که سینه تمام دارد ۷ اگر
 در اسد بود متصل به مرغ طعمای که بطبع گرم باشد زیان دارد و معذ
 بنه کند ۸ اگر فرد محل بود متصل به مرغ و طعمای گرم خوردن در سر
 و مغز جرات بدیداید و بیوست و اگر متصل به محل باشد زیان
 و بیوست مضرت رسد و اگر فرد روح باشد این علل در پائین
 بدیداید و سایر بروج دلیل سایر اعضا است و فی الجمله درین باب
 ملاحظه سعادت و مخیرت باید کرد و ملاقات بسعد و بیکو نامل باید

نمیز

ص

ناخبری نسل هم **ملاطه** هر مشروطات آن چهار دسات اباید که طالع بهج ذو
 جسدین باشد ۱ اباید که این کار در ساعت زهر کنند خاصه در روز شنبه
 که زهر غلبه باشد از مخیرت **ملاطه** اباید که زهر ناظر بود بطالع و قره اباید که زهر
 خداوند طالع باشد ۲ اباید که زهر متصل بود بطا و در اصلاح حال معاد و را
 رعایت باید کرد که هر عملی با ممد و معاونت ۳ اگر عمل برای ذکر کنند
 طالع و خداوند شمش مذکر باید و بجهت اناث مؤنث ۴ چون غزیت خواهد
 کرد اگر از برای کاری میکند تا مل باید کرد تا آن کار از کدام شان حاصل
 شود و بکدام عضو دارد پس فهم آن شاره را بران عنوانید که در انصاف
 حاصل کرد و هر چند دهم قوی تر کار زود تر باید این سخن اگر چه زیادت
 از علم نجوم و اختیارات مدخل ندارد ۱ اما چون اکابر در اختیارات خود
 آورده اند بنا بر یقین ایشان ذکر کرده میشود ۲ دلیل انکس که غزیت در حق
 وی خواهد کرد بناید شناخت تا آنکه ستاره او مذکر بود و آن کار در
 ساعت ستاره مؤنث کنند و اگر مؤنث بود در ساعت ستاره مذکر
 کنند که زود فایده دهد ۳ اباید که دلیل غزیت کنند قوی تر باشد
 از دلیل انکس که غزیت برای اوست تا کار بر مراد رود ۴ اباید که فرد زهر

سرطان باشد یا اول ثور یا میزان سنبله و صاحب سالترا کویله از هر
 است که مژ در مثل این باشد **۱** باید که مژ در حد و هر بود از برج منقلب
 تا عمل بزودی نماید و رساند و علف نکند و در وقت نیت باید که این
 مع الواس باشد و ابو معشر گوید که مژ باید درین نوع از عملها و این سخن
 انجمنیست و نیست محذورات و حیاتی است **۲** شاید که این عمل در ساعات
 و ایام زحل و مریخ کنند **۳** باید که عین بزهر و مژنگرند **۴** شاید که زحل
 و مریخ در او نادر باشند **۵** محذور کنند آنکه عین بر فوابع سعدین ستاره
 باشند **۶** عمل مکرر **۷** مشروط است و دوازده است **۸** باید که طالع برج منقلب
 باشد **۹** باید که ماه نیز در برج منقلب بود و جدی از جمله مناسب تر بود **۱۰** باید که یک
 از عین منقلب ناظر بود و نظر زحل او **۱۱** بود **۱۲** این کار در ساعات زحل باید کرد
 خصوصاً در روز شنبه **۱۳** باید که زحل در وسط السماء باشد و قریحال بود **۱۴** باید
 که نیزین بزحل ناظر باشند **۱۵** باید که نیزین از یک دیگر ساقط باشند و بعضی
 مشابه را جایز داشته اند **۱۶** باید که طالع وقت جد زحل باشد **۱۷** رعایت بهرج
 باید کرد و دند کیم و تانیث چنانچه در عمل محبت سبق ذکر است **۱۸** صاحب
 سالترا کویله در احوال بعضی باید که مژ را در سالترا **۱۹** اگر عمل مژ در وقت نیت کنند

ص

در وقت

در وقت احوال مریخ چنانچه در زحل شرح داده شد **۲۰** اسطر باید کرد **۲۱** عمل
 بر عضوی یا خلیجی که متعلق بدوست بود هم درست چنانچه سابقاً ذکر
 شد مثلاً مریخ را بر خون کار دارد و مژ را بر بلغم و قس علی هذا و این عمل
 حکماء هند است و محذورات و حیاتیست **۲۲** احدی کند از ساعات
 زهر و عطارد در وقت عمل **۲۳** شاید که مژ ناظر بود یکی از سفلیین
 بنظر بودت **۲۴** مژ مریخ مشروط است و شش است **۲۵** اصلاح حال قمری
 باید کرد **۲۶** باید که قمری طالع ناظر باشد **۲۷** باید که عطارد در صالح الحال و قوی
 و مسعود بود **۲۸** باید که زهر قریحال بود و مژ بد و منقلب **۲۹** باید که طالع
 یکی از برج مستقیم بود **۳۰** باید که صاحب طالع محصور بین السعدین
 باشد **۳۱** اگر بار سرجا سده بود و عین منقلب بود با اتصال عمودینکو
 تر بود و محذورات و حیاتیست که شاید که عطارد منحوس باشد و مژ
 و زهر ضعیف حال و از یکدیگر ساقط **۳۲** زیارت **۳۳** مشروط است **۳۴** و اخوان
 و هیئت است **۳۵** باید که ماه قریحال باشد **۳۶** باید که برج سیم مسعود باشد
۳۷ باید که خداند سیم در وقت باشد یا در مایه **۳۸** بهتر آنکه برج سیم خانه
 سعدی باشد **۳۹** باید که خداوند طالع پیوسته باشد صاحب سیم بنظر بودت **۴۰** باید

هم باید که عطار در حفظ خویش باشد و اگر در سبیل بود بجهت در سبیل
 دلالت کند بر یافتن مراد و رسیدن بمقصود باید که طالع و صاحبش انغوس
 سالم باشند باید که خداوند طالع در وسط السماء بود یا روی بوسط
 السماء دارد یا متصل بود بوسط السماء و نباید که عطار مشرق بود و مستقیم و در
 او ثاب باشد و مقبول از خداوند خانه خود باید که ماه یا عطار مسعود بود یا
 بد و ۱ عطار بگردید و این اختیار بجهت آن بود که قرآن افتاب بر کرد و عطار
 پیوندد و یا از عطار و منفرد شود و یا افتاب متصل گردد که بسیار فایده رسد
 اگر نامه برای حاجت مینویسد باید که ماه متصل بود بداء شاره که در بر انگیز
 باشد که مکتوب الیه است و مقبول بود از آن شاره چنانچه نامه سلاطین را باید
 که ماه با افتاب متصل باشد و نامه مقننات را بمشرب و بلایه بر این قیاس باید که
 که اکید لیل از رجعت و احتراق و سایر مناسبت و در باشد ۱۱ اول آن باشد
 که ابتداء نامه نوشتن و قیاس کنند که ماه در جدي از حدود عطار ۳ باید که
 ناید النور و الحجاب باشد باید که ترصاعد بود در شمال تا نامه بخوبی برسد
 ۵ باید که او ثاب از انغوس را باشند و مسعود بدیشان ناظر حضور صاحب طالع باشد
 که در دبر رج مستقیم باشد باید که ترسبع السیر باشد تا نامه زود تر برسد

۱ بهتر که خداوند طالع سعدی بود و در غایت باشد ناظر بسعدی دیگر باید
 که خداوند صاحب صنایع طالع ناظر بود بودت باید که این عمل در سلامت ذهن
 و مشرب کنند بشرطی که ایشان را در طالع هند یا در وسط السماء ۲ باید که طالع
 حدی از حدود مسعود بود و حد عطار سیکو تر بود ۲ باید که در عطار و در
 در دبر باشد یا در میان اکثر این مشروبات کثبات و تعلیم و محاسبه باغبان
 پسندیده است و عذرات و بی عیبت ۱ نشاید که عطار راجع باشد یا عت
 الشجاع یا انغوس که آن دلیل ثبات و دلالت بود در آن کار ۲ نشاید که در یک
 از او ثاب باشد که آن دلیل توقف و تعویق بود ۳ حذر کنند از ساعت زحل
 صریح که کار بر مراد نرود ۴ نشاید که ترعت الشعاع باشد که آن نامه بمکتوب الیه
 فرستاده یعنی گفته اند که نباید که در خانه مشرب باشد و سر این سخن نیز ظاهر نیست
 ۵ فرزندان را بمکتوب ۶ مشروبات و معازده است ۱ باید که طالع وقت بوج الشیخ
 باشد حضور صاحب طالع ۲ باید که طالع و صاحبش بی یاب باشند از
 انغوس باید که خداوند طالع متصل باشد بسعدی در وسط السماء یا خادری مشرب
 باید که ماه مقبول بود از عطار ۴ باید که خلاء اندخانه عطار و عطار ناظر باشد
 ۵ باید که صاحب عتق بخداوند خانه عطار پیوندد ۶ باید که خداوند خانه ساکن

ق

ناظر باشد تا کار تعلیم با ساحت از پیش رو و نماید که ماه و عطارد دهد و از عسین
ساعتها باشد باید که ترزاید النور باشد تا ز و چیزی آموزد باید که عطارد
مشرقی و مستقیم و مناعه بود | هجرانست که صاحب طالع در عاشر باشد
و مسعود بری ناظر نباید که قمر مقارن عطارد بود یا متقل بوی و مسعود بر
بدینان ناظر باشند بسیار زیاده و فرزند و مکتب امام گیر و نیست بر
مصرف دارد و محذورات و هیئت است انشا الله تعالی بمرتب یا زحل ناظر باشد
باید که قمر در مقابل و تربع افتاب بود | و عاود که قمر در ششم و دوازدهم
طالع افتاد | حذر کند از آنکه عطارد از ماه و طالع و صاحب طالع ساقط
است انشا الله تعالی عطارد در هبوط باشد یا راجع بود که از تعلیم بگیرد و چیزی
نخواهد | حذر کند از آنکه عطارد تحت الشعاع بود که فرزند از مکتب نتواند
ببریزد از آنکه قمر در وبال باشد مخدرونا حق النور که این همه دلالت کند بر آنکه
فرزند بدستوار و چیزی آموزد و دایم از مکتب فراد نماید **قوله انشا الله تعالی**
مشرط و یسر چیز است باید که ماه در خانه های عطارد و زهر بود و در
حمل و حوت نیز جایز است **۱** باید که طالع نیز یکی از این بروج باشد **۲** باید که صاحب
طالع نیز خال باشد ناظر بطالع و حذر کند از آنکه قمر در خانه های زحل

بجز

قا

ق

و نیز عین و مقرب و قوس باشد خصوصاً در نیمه آخر قوس که چیز و نیا موزد
قوله نقلی که در بند که همچنان قمر میکند در اختیار میان سفر و میان قتل
کردن از موضع بموضع و از ملکی بملکی و بعینه این را میگیرند و میگویند که این
سفر و میان قتل و انتقال از ملکی بملکی قمری باشد پس یادشاه را حرکتی که
افتاد اختیار سفر نماید که چه حرکت او هر در ملک او باشد و بر هر قدر
مشرطات و یسر شایسته است انشا الله تعالی که قمر در ثور و اسد و دلو و حوت باشد
که بغایت پسندیده است و در بایه بروج مجستک میباشد بود **۱** باید که قمر خداید
خانه او مسعود پیوندد **۲** باید که قمر در سیم باشد **۳** باید که قمر از النور باشد
باید که صاحب ثانی از غوس دور بود و مقبول از خداوند خدایان بود باید
که قمر بخانه خود متقل باشد بموت که سبب کمال اختیار بود **۱** باید که طالع
و صاحب و صاحبان ایشان از غوس پال باشند باید که ثانی و ثانی
و خداوندان ایشان نیز مسعود باشند و از نظر غوس مبرا **۱** باید که صاحب
ثانی در طالع باشد یا در وسط السماء یا در بیت الرجا که آن معنی
درین کار است باشد | هجرانست که مسعود در صاحب باشند که آن دلیل
یافتن مراد باشد **۱** باید که رابع برج ثابت باشد خصوصاً ثور و اسد

که آن ولایت بر طاعت و نترامت آن مکان کند باید که صاحب طالع در بری ثابت باشد **۱** باید که سعدی بطلع یا بوقت نظر کند یا معینا حب طالع ناظر باشد **۲** باید که یکی از سعدین در رابع بود و اگر نه در رابع بود مشتری و مشتری ثابت کار باشد **۳** باید که انتساب از خوش پال بود و در مکان نیکو افتاده باشد طالع **۴** باید که کوکی که ناه بدوی پیوندد شمالی باشد و مناعده و زاید در نور و علامه **۵** نشانی که در محل سلطان و وزیران و غیره باشد **۶** باید که محضی طالع یا صاحب طالع یا صاحب ثانی نظم داد و کند **۷** و این دو که محضی در چهارم باشد یا چهارم ناظر که آن دلیل دفع و مدال بهی حذر کنند از آنکه در ثانی غیب باشد که هم تلف احوال بهی به برهیز از غنوت طالع و صاحب مشتری و صاحب مناسبت و ثواب که در غنوت این دلایل خطای عظیم باشد **۸** **جواب فرمایند بدو ها اما انوشیروانی** مشهور است وی بچیتا باید که قره خانها از منقاد باشد و در جدی و حمل نیز جایز است **۹** باید که طالع یکی از این بروج باشد **۱۰** باید که سعدین هر دو بهتر متقبل باشند **۱۱** هر آن که یکی از سعدین در طالع بود باید که خداوند طالع ناظر باشد بطلع و بسعدین و خداوندی سه چیز است **۱** اول نشاید که قره خانها و نیزین باشند و در قرب

ق

دو

و لو نیز ممنوع است **۲** نباید که طالع یکی از این بروج بود **۳** و این دو که محضی در طالع وقت باشند **۴** **نشانی** مشهور است وی بچیتا باید که گناه در برج **۱** بود یا خاکی **۲** کو مشیاد کوید طالع و خانه ماه برج ذوجیدین باید و بهترین خوب است **۳** اسحاقیم سنجی گفته که قدر برج ثابت باید و بهترین بری از ثوابت ثوابت انگاه دلوا صاحب کفایه کوید مشیاد در برج دراز طالع باید تا آن رخت ارتفاع تمام یابد و آن از سر طاعت تا قوس و بهج ثابت باید تا ثبات داشته باشد و طالع نیز برج ثابت دراز طالع باید **۴** باید که ناه در طالع باشد تا در رخت ندد براید **۵** باید که ناه مفضل باشد بسعدی که آن سعد در طالع یا عا **۶** یا شرف خود بود تا در رخت نیکو بیاید و نیز او بهتر باشد **۷** باید که خاند طالع مشرق و صاعد باشد که دلیل زود دست است و زود بازگشت **۸** و این وقی باشد که طالع ناظر بود اگر ناظر نبود قاید ندهد و اگر مشرق نباشد مشربنوده **۹** باید که نعل قوی حال باشد در و ثانی یاید و او را در طالع یا در آن موضع که باشد خطی بود **۱۰** بهتر است که طالع یا خانه ماه بری باشد که دلیل آن درخت بود و در ساله مواهب زحل در منسوب

ق

بروج سبق ذکر یافت اگر ماه در برجی ثابت باشد باید که خداوندخانه او به نظر
 بعد از بروج اپی تا دوران درخت خلل بد نیاید **۱** باید که ماه و طالع نظرهای
 سعدا باشد **۲** باید که ماه ناظر باشد بر محل از تنلیت یا استدیر باید
 که دخل در خانه یا شرف یا در فرج خود بود **۳** باید که قابل تدبیر و بسعدی باشد
 در برج هوایی و ناظر باشد بطالع **۴** باید که راجع و عاشق مرد و مسعود باشد
۵ باید که قرنا یا نور الحساب باشد دوران شعاع تا درخت خشک نشود
۶ باید که خداوندخانه ماه بناه ناظر بود تا صاحبان درخت از آن نفع گیرند
 و همچنین بود که چون صاحب طالع بطلع نکرد **۷** باید که منفی ناظر باشد
 بر محل نظر موقت از خانه خود یا از شرف یا از موضع که او را در آن خلی باشد
 اگر در نزد باشد و بسعدی نظر دارد از تنلیت یا استدیران میون
 آن درخت نفع تمام بر دم رسد **۸** اگر در بروج بادی باشد و بسعدی
 ناظر درخت دود بر آید و بهتر بیاید و میوه پیشتر دهد **۹** اگر در خلی
 که بقایان مطلوب چون حرما و جوزمانند آن اوصاف باشد که در بروج خانه
 بود خاصه در نزد و لو طالع نیز یکی از این بروج بود و صاحبش بیک حال
 و اگر در خلی باشد که میوه ندارد چون سرو و چنار و مانند آن باید که فر

درجری

درجری باشد نیک آید و عذورات و هیفت چیز است **۱** نشاید که دخل متقل
 باشد بکوچه ها بطه که بیم تباهی درخت و فساد حال صاحبش باشد
۲ نباید که ماه متصل باشد به پنج یا با ثواب خامه از بروج ناری که آن دلیل
 خشک شدن درخت بود از **۳** باید که خداوندخانه ماه مخورن بود
 بنظر یکی از غور که صاحبان درخت از میوه اش بخورد و میکن که آن را ببرد
۴ نباید که صاحب طالع غریب محند و باشد که آن درخت ویر شاخ زند
۵ نشاید که خداوندخانه ماه محترق باشد که نشاننده درخت را خلی باشد
 و حد و کند از غومت و سقوط صاحب طالع که صاحبش از درخت
 بر غور و حد و کند از نظر مرغ بطلع بهر وجه که باشد که بسیار ناپسند
 بود **۶** نشاید دانست که حبوب نداشت و تخم افکندن سببه را و در دیدن
 حدی را و در تیر کزید کشتن جدید است و درخت نشان دادن نورا
 پس بصلاح آوردن هر یک از اینها از شرایط کلیه باشد اما شرط جزیه
۷ است **۸** نباید که طالع برج دو جسدین و خلی بهتر نباید که خلد و طالع
 در برجی متقلب **۹** نباید که صاحب طالع بری باشد از غور و ناظر بود طالع
 و خداوندخانه خویش نباید که ماه در برجی باشد **۱۰** متقلب خصوصاً سلطان

نق

و بعدی نیز نیکو بوده باید که ماه نایب بود در عدد و حساب باید که انقضای شفاع
 دو بود و آن مناسبت مسلم باشد **۱** باید که رابع خداوند و مسعود باشد باید
 مناجات طالع نایب النور باشد بطالع **۲** اگر بیا حین و بقول کار باید که قریب
 باشد متقل زهر بماده بسد و در اختیار چیزی که رنگ و بوی دهد
 چون زعفران و معصفر همین معنی رعایت نباید کرد **۳** اگر قمر و برج بادی
 باشد و بگو کسی سعد متقل سنیتا بر آید اما بالید نشتر متوسط بود
 و اگر در برج **۱** بود ذوق بر آید و بهتر بیاید و عذورات و دی چهار
 جز است **۱** شاید که قمرناض النور باشد که آن محتمل بقاء شود
 بلخری کوی درین اختیار اگر با بوجیه نقصان باشد هیچ انا
 غنم بصلاح نیاید منفی بخداوند نشتر **۲** نباید که غور را بجنب
 نظری باشد که آن درع را انت و سد **۳** نباید که قمر بر جل متقل به
 بنظر عداوت که هر چه بکارند دیر بر آید و نشود نما اندک پذیرد تا
 که قمر برج نکرده نظر که باشد که آن گشتان **۱** بقاء شود **قمر در برج**
 مشروطات و بیعت **۱** باید که ماه دبیر و کثیر النور باشد و آن مثل
۲ و جدی است و بزعم بعضی میزان نیز بسیار غنی است **۳** باید که طالع بر

قمر

یک

یک ازین برج باشد **۲** باید که مناجات طالع نیکو حال باشد و بطالع ناظر
۳ باید که سعدی در رابع باشد یا در خامس **۱** باید که مناجات خامس یا مناجات
 طالع احتمال قبول بود و اگر خداوند چهارم نیز بنظر عداوت نکرده غایت
 که باشد و عذورات و دی دواست **۱** شاید که غنی در طالع باشد یا
 در قمری خصوصاً در تلالا ارض **۲** نباید که قمرناض النور باشد و در طریقه
 عترت نیز بدست **قمر** **دعوت خداوند** **۱** مشروطات و دی دواست **۲** باید که قمر یک
 از سعدین یا بعد از مسعود متقل باشد **۳** در غنم او دانه اگر در برج
 متقل باشد و در دلو نیز جایز است و عذورات این خلاف اینها بود
 و دیگر احتراز نباید کرد از ضعف مشتری که او دلیل امانت است و چون
 بیگ حال بود در آن بار و قمری واقع شود **وقت مناجات کردن**
 مشروطات و بیعت است **۱** باید که قمر در محل میزان و اسد و جدی باشد
 که آن دلیل بر زیادتی نشاط و بقاء قوت جهد باید کرد تا قمر
 متقل بود بزهر که آن متقل و بر عکس نیز شاید **۲** اگر قمر بافتاب متقل
 باشد دلیل باشد بر دیگر باره و غنی کردن و اندیاد محبت و کثرت
 لذت **۳** اگر خواهد که فرزند بدید نیاید باید که قمر در برج عقیقه باشد

قمر

مشروطات

که ان جزوا و اسد و سنبله است و طالع نیز برج عقیم باشد و زمانه عید
 مناظره اگر مرد بود لذت زیادت باشد خصوصا با نظر مشتری نیکو
 خال و در بر و ج بادی نیز همین خاصیت دهد اما در بر و ج الشیخ
 زنان و لذت و نشاط و حوی بیفزاید و محذورات وی دو چیز است
 ۱ نشاید که قمر بجز منقل باشد که ان دلالت کند بر سستی و انقطاع
 ۲ نباید که زحل در سابع باشد که ان دلیل بتاهی و خلل خواهد بود
 قطعه از کتاب دیگر مشروطات وی شانزده است ۱ اول نباید که قمر در برج کثیر الد
 باشد چون سرطان و عقرب و حوت باید که طالع وقت نیز یکی ازین
 بر و ج بود ۲ نباید که قمر ناظر بود بر برج بموت هجران که قمر ان سعدی منفرد
 و بسعدی منقل میباشد که سعدی در طالع یاد و وسط السماء یا بیت الرجا
 بود ۳ باید که صاحب خاسر صاحب طالع ناظر باشد بموت ۴ باید که
 صاحب خاسر صاحب طالع ناظر باشد بنظر بموت ۵ باید که قمر در یا زدم
 بود و صاحب خانه اشجری ناظر ۶ صاحب رها ان الکفایه که بدید
 انت که انتاب در جزوا یا سرطان بود ۷ اگر فرزند زنینه خواهد نباید
 که قمر در بر و ج بود در مثلثه شمس و خد و اند طالع و صاحب بیت حق و خد و اند

خاسر

خاسر و بر و ج پوسته باید ۹ باید که در طلب مذکور عدد ساعات معوجه باشد
 از روز یا شب فرو باشد در طلب مذکور عدد ان ساعات زوج بودا طلبه کرد
 باید که در ربع اول روز بود که شمس زایدات و درین وقت نقطه بصر کرد
 و طلب نافع باید کرد که در ربع آخر شب باشد ۱۱ در طلب بین خداوند که
 مذکور باید در برج مذکور و در طلب بنات بر عکس باید که خداوند خانه
 خاسر مشرق باشد و نیکو حال ۱۲ باید که طالع برج سقیم الطلوع باشد
 ۱۳ باید که قمر ان احتراق دو بود و محذورات وی چهار چیز است ۱ نشاید
 که قمر در بجات محترمه باشد ۲ نباید که خداوند ساعت در طالع و خاسر
 بود ۳ بر هر هیز از رجعت و احتراق و محضت صاحب خاسر محذور کند
 ان انفساد زهر که دلیل بتاهی حال فرزندان باشد ۴ اخراج طفل مرد ۵ خرم
 مشروطات وی پست ۱ باید که ماه ناقص باشد در نود باید که قمر بر
 و مشتری ناظر بود بموت و تریع نیز جایز داشته اند ۲ هجران باشد
 که قمر جنوبی صاحب باشد ۳ باید که خداوند طالع قمر و قمر در بر و ج مؤننه
 مشرق الطلوع باشد ۴ باید که طالع نیز یکی ازین بر و ج باشد و سعدی
 بری ناظر و محذورات وی انفساد مشروطات است ۱ شیر دادن طفل و مشروطات

قیا

در کتاب دیگر مشروطات وی شانزده است ۱ اول نباید که قمر در برج کثیر الد
 باشد چون سرطان و عقرب و حوت باید که طالع وقت نیز یکی ازین
 بر و ج بود ۲ نباید که قمر ناظر بود بر برج بموت هجران که قمر ان سعدی منفرد
 و بسعدی منقل میباشد که سعدی در طالع یاد و وسط السماء یا بیت الرجا
 بود ۳ باید که صاحب خاسر صاحب طالع ناظر باشد بموت ۴ باید که
 صاحب خاسر صاحب طالع ناظر باشد بنظر بموت ۵ باید که قمر در یا زدم
 بود و صاحب خانه اشجری ناظر ۶ صاحب رها ان الکفایه که بدید
 انت که انتاب در جزوا یا سرطان بود ۷ اگر فرزند زنینه خواهد نباید
 که قمر در بر و ج بود در مثلثه شمس و خد و اند طالع و صاحب بیت حق و خد و اند

وی نشانی باید که طالع وقت جوان باشد یا سبک یا اوایل قمر ۲ باید که طالع
 و طالعش معوض باشد که آن دلیل حسن تربیت بود ۳ باید که قمر از مناس
 پال باشد که آن دلیل بخدا و نشو و نما طفل بود ۴ باید که قمر صاحب خانه
 خود متصل بود باید که یزید بیک دیگر ناظر باشند تا اول و تربیت
 تمام نیاید باید که قمر محصور بین السعدین باشد تا دایه را بر و منفعت
 بود و عذوبات وی بخت انتیاید که قمر یک از یزید محصور باشند
 خصوصاً بخینه که مناجب باج یا ناس بود که کورک را خطر بود ۵ انتیاید
 که بخینه در دیم بود که غذا و شوار پذیرد ۶ عذر کند از آنکه قمر محصور بین
 الحسین باشد که طفل تربیت تمام نیابد و دایه بر وی مهربان نبود
 ۴ و او نبود که نهر و قمر از طالع ساقط باشند که دایه را بیم بود نباید
 که صاحب باج و عاشر بد حال باشد و از طالع یا صاحب طالع ساقط
 هر دایه و کورک بر و رابد بود **قید** ۱ کورک مشروطات وی بخت
 باید که ماه دور باشد از شفاع انتیاید بختش در جبهه و بقیه بنود درجه کشته
 ۲ باید که ماه متصل باشد بخداوند خانه خویش بخداوند طالع و در کتاب تحفه
 الملوك آمده است که بدین اختیار باید که قمر خداوند خانه خود را نه بیند مگر که

فیج

خانه

خانه وی انتخاب بود که نظر ایشان بیک دیگر پسندیدن بود ۳ باید که خداوند خانه
 ماه یا صاحب طالع در بروج اربعی باشد بیک حال بود ۴ باید که طالع یک از
 دو خانه مشترک بود ۵ باید که ماه در بروج اربعی بود و محذورات اخلاص
 و دیگر اگر کثرت طالع می باشد از مزه بوی که آن دست کند بر آنکه مادران فرزندان بجز آن فرزندان و فرزندان
 دیگر از فرزندان **قید** ۱ کورک بکمال احوال و مراد است باید که ماه در بروج معوض
 و بقیه گفته از محل و در و دوزخ و نیز بیک است و در بروج او بنمود و بقیه دایه ۲
 باید که قمر محصور بین السعدین ۳ باید که طالع و او از نظر قمر یک باشد ۴ باید که قمر
 یا با ۵ باید که مستور با بر طالع یا از سوی طالع و اگر در دوسو بهم نمر باشد او را بود و در دوزخ
 در دوزخ است ۱ آن بد که خواند از من و دایه و صاحب طالع ناظر باشند یا در یک از آن
 ۲ نباید که خواند از من و دایه و صاحب طالع ناظر باشند که آن موجب خج طالع
 و بیک که نوازه کند **قید** ۱ صاحب طالع و مراد است ۱ باید که قمر در بروج مغلوبه
 بود ۲ باید که مادر و صاحب طالع و مراد است ۱ باید که قمر در بروج مغلوبه
 ثابت **قید** ۱ و نفعی **قید** ۲ و مراد است ۱ باید که طالع در بروج مغلوبه
 دوزخ در بروج سبب مراد است ۱ باید که موقع قمر نزدیک از بروج معوض باشد ۲ باید که قمر
 که دلیل مصلحت مغرب یا دلیل امر و تقاضا باشد و معذور در بروج الوجوه دوزخ در بروج ۳ باید که

قید

قید

قید

مستل باشد برهنه بظهور مروت و اگر از خانه مشتری بمشتری بپوندد و باقی باشد
 بشرطی که مشتری بیکو حال بود هم بیکو باشد و اگر بمیر نشود و تمام در موضع باشد که در
 دران خلی باشد باید که ماه پاکیزه باشد از غوسه ها و قبحا ل بوده اگر طالع هر دو
 معلوم باشد باید که خداوند هر دو طالع را بهم نظری بود محمود اگر خداوند طالع
 هر یک را بخداوند یا زدهم آن دیگر ناظر سازد و بهتر بود و در طالع خوی
 و آنها نیز همین معنی رعایت باید کرد اگر ماه در برج زهر کنند از طالع
 یا طالع وقت زهر کنند از طالع اصل یا خوی بسیار پسندیده افتد اگر نه
 از این مصداق مال باشد باید که سهم استغاثه در طالع بود یا در وسط عالم
 یا در یا زدهم اگر مقصود از این دو سیع طلب علم بود باید که قمر در وسط عالم
 باشد از طالع اصل مقبول از خداوند خانه او که صاحب خانه است و اگر مال
 اصل دست ندهد خوی و آنها دو و او بود و اگر اینها نیز بیشتر نشود و در طالع
 طالع اختیار دهند این دو سیع بجهت تجارت باشد باید که قمر در صاحب اصل یا
 یا اختیار بود و قمر از غوبت نگاه باید داشت این عینت بجهت ضیاع و لذت
 باید که قمر با اصل یا خوی اختیار دهند و از غوسه سال داد اگر بوقت
 بجهت یافتن هدایا باشد یا برای سله و مطا باید که قمر در خانه بهم بود از اصل یا خوی

یا خیر

یا اختیار دهند و از غوسه سال داد اگر این مروت بجهت یافتن هدایا باشد
 یا برای سله و مطا باید که قمر در خانه بهم بود از اصل یا خوی یا اختیار
 هر کدام که موافق باشد اگر این مصداق بجهت طلب علم و دین بود باید که قمر
 در نهم بود از این طالع نلکه که یاد کردیم اگر این دو سیع بجهت امید باشد
 یا برای آن که از عمل بد و دزدی قمر و یا زدهم باید از این طالعها و متعلقه ببعود
 نیلکه ملاحظه کند تا مصداق او بکدام طایفه است قمر در برج کرکع باید
 که آن جماعت از منصوبات وی باشند و قمر به اینها بر برج پرسته مثلا
 اگر خواهد که با علما دو سیع کند باید که قمر در یکی از دو خانه مشتری بود و مشتری
 در سلطان یا در یکی از خانه ها خود قمر خال باقی بر این تینا سیع باید که طالع
 برج مستقیم الطلوع باشد تا آن دو سیع باید دوت باشد باید که صاحب
 طالعی عشر بطالع ناظر باشد یا بقضا جیش پرسته یا در طالع بود باید
 که سهم الساعات قمر خال باشد و خداوند یا زدهم ناظر تا آن کار در مقام نیکو
 بود باید که سهم الاثمه و المحبته در موضع نیکو باشد و خداوند متصل به صاحب
 طالع و ببعود مزین و محذرات وی و چنانچه شاید که غیبی در بازدهم
 کرمانه یا طالع را غرض کند چه از دلی است بر برج و سیع کشید از بجهت

دو سنه ۲ نشاید که مرقه افتاد همین باشد که ان کار بهم نرسد و اگر رسد تا
 ندهد **قح** و صیت کردن بیمار و **قح** مشروط است و بیست است نباید که قح
 باشد و نور و ناقص بود در حساب نباید که ماه منقل باشد بعدی خامه
 باید که قح شمالی مساعد بود قح را که در حال و صیت طالع بر عی ثابت باشد ۲
 و قح و خدادند طالع باید که در بر عی ثابت باشند تا ان و صیت تغییر نپذیرد
 بلکه قح بر عی السیر باشد و متصل بود بکوکب بطی السیر که ان نیز دلالت بر عدم
 تغییر و صیت کند نباید که او تا د از غور خای باشد و مشتری و زهر در وند
 بوند با انیثا تا ان و صیت نباید از بر بود و یکن که بیمار از بیمار برسد
 و نباید که صاحب طالع زاید باشد و سیر و مسعود و متصل بسعود که ان نیز
 دلیل خیر بود و عذورات و بی شراست انشاید که قح در بروج منقله باشد که
 پذیرد ان نباید که طالع نیز بروج منقله باشد که بتدیل بوجیت راه یابد
 انشاید که قح تحت الشفعا بود که بیمار را خطر بود ۴ حذر کنند از اتصال قح بکوکب
 که تحت الشفعا بود مگر آنکه که ان کوکب در یک نکند و زود به بر عی دیگر غول
 کند انشاید که قح مقارن منخ باشد یا در ق بیع و مقابله او که بیمار خط
 باشد حذر کنند از آنکه منخ در طالع باشد یا در وندی که بیمار را بیم بود تا

بجای آورده شود **قح** و **قح** مشروط است و بیست است نباید که طالع بخاری
 بروج مستقیم الطلوع باشد تا ان کار با سانی بر آید نباید که قح شمالی مساعد باشد
 ۳ نباید که صاحب طالع بطالع ناظر باشد تا ان شغل زود با تمام و رسد
 نباید که سعدی و طالع باشد یا در خانه حاجت نباید که خداوند
 حاجت در وند باشد و مسعود بود تا ان کار زود بر آید و نیک بود
 و عذورات و بی چهار است ۱ نشاید که غنی در طالع یا د یکی از لوازم
 بود ۲ نباید که صاحب طالع راجع و مفسوس و محرق بود چون صاحب حاجت
 شاد و محسوس بود و با باشد که در وند باشد که ان محال دلالت بر تخمین
 و عقوبت مهم کند حذر باید کرد از آنکه ذنب در طالع باشد یا در خانه
 حاجت یا در مجاسد نیزین که ان بغایت ناپسندید باشد و الله اعلم
قح و **قح** مشروط است و بیست است نباید که ماه تحت الشفعا
 باشد از افتاب مضرف شد و اگر مضرف نشد باشد باید که قح
 بسعدی متصل بود تا ان موی دیر بر آید و شادی افتاید ۲ نباید که قح در بیج
 الیه بود و عذایوت در بروج ایفی بایز داشته است و صاحب سر را بجوم
 کو یک قح در بیوت مطارد و مشتری نشاید ۲ نباید که متصل باشد با ان

وابطاعی با راجع با موی و بر سر باید و کم بر این باید که خداوند طالع بخورد
 بود از وسط السماء بود از زمین که فرود می افتد باشد بر پنج ناظر و از رطل
 سناقه باید که در سجده نماز باشد باید که سعدین و داوود طالع
 باشند تا نبیان نرسد اگر وقت الشعاع شود باید که انتاب سناقه
 بود تا نور بدین را سوزده باید که قمرناض نور باشد تا موی کم بر آید
 و عذرات وی انت که قمرناضاب بنکر و در برجهای کثیرا الشعر
 نباشد چون حمل و ثور و اسد و جدی **تکاسر** و ثور و طالع وی
 پخت باید که قمر در برج عیسی باشد الا سنبه و محمد ابوب و در میان
 و دلو و اماره و حکیم کوثر که در برجهای ۱۲ باید بود باید که قمر
 متصل بود بمشربه که ان موی در شادی بر آید ۲ باید که قمر صاحب طالع
 هر دو مسعود باشند ۳ لجرانکه قمر برهنه شوند و باشتال محمود و زمر
 انراید و در هیات صفاید اید موی میگویند اما بشری که از میان
 یاد لوزره نکرده باید که خداوند طالع از صاحب هشتم یا از برج عیسی
 و عذرات وی چهار است ۱ بناید که ماه در برج منقلب باشد خاصه جویی یا
 که موی بر سر باید و در غم بر آید و در برج ثابت یزید و در میان دوزخ است

قک

الصال

انتقال ماه بجزل و با نمود که سبب ملال گردد ۲ نشاید که قمر یا یکی از همین و طالع
 وقت باشد خصوصاً مریخ که نبیان رسد ۳ حد کند ان انتقال تر مریخ که ان وقت
 بد نزاع و حضوت کند در ان حال **تکلیف** مشروطات وی پخت اناید که ماه در
 خانه ای زهر یا مریخ یا خانه نصر یا خانه خود بود و ازین جمله ثور و قمر
 و سرطان لجران است ۱ باید که طالع وقت یکی از برج ثابت باشد الا دلو و از منقلب
 سرطان یزید یا نباست ۳ بناید که ماه ناید باشد در نور یا احباب باید
 که قمر متصل باشد بشان مشربه که ان شان در حجاب ناید بوده باید
 که صاحب طالع مسعود و قوی حال باشد و بطالع ناظر که ان دلیل است
 و عاقبت بود و عذرات وی چهار است ۱ حد کند انانکه ماه در جونا
 بود بجهت ناخن دست یا در حوت باشد بجهت ناخن پا و انکه این برج
 جای نشاید بجهت که دست منسوبت به برج جوزا و پای عیسی بود قمر
 در برجی که منسوبت به ضوی مانع است و رسانیدن احوال و بدن عضو حیاتی
 بعد از این بناید و درین اختیار بودن قمر و میان دلو و نیز مکره است نشاید
 که مریخ نشان قمر باشد یا در طالع بود که خطر بودن گوشت از ناخن بود ۲ حد کند
 از مقدار نه ماه بجزل خصوصاً در برج هر یک که اسکان غلطه بود و در طالع

تکب

وقت همین حال داد در دو آب باشد که ماه باشد راجع بپوند و مقاصد چون در هبوط
بود که دلالت بر آنکه آفت در ناخن باید اید **قلم شکرت** که نشانه طاعت وی همانست
ناخن کی قنات و آنچه خاصه است آنست که متصل باشد ببطول یا مشرب یا غیر
و در یک از آنها ایستاد باشد و محذوران نیز همان است **انکه** درین اختیار
نمده و نداشت شاید و در محل جایز بنویسد **کلمه** **یا ایزد** شریفات وی مع است
باید که نام در بر پی باشد که منسوب بدان عضو بنود که اهن بدو برود و علت
ذریب همان است که خولجه در شرح نموده که چون قلم در بر پی باشد رطوبات
منوجه بدان عضو گردد که منسوب بدان برج باشد مغلبه رطوبات انقباض مواد کند
پس حاجت رسانیدن با حصول رطوبات افزون و استعداد نقص مؤدی بغیر
و در دوائی مواجب حل سببی شده که سر منسوب بجمل کردن بنور و هم خیر است
بطالع و کردن ثباتی تا آخر و کوشا رکوبد اگر سعدی و خیر حال در آن برج باشد با قلم
اهن بدو برود و آب باشد **۲** باید که نام ناخن بنویسد باشد از خورشید بعد باید که نام
متصل باشد بشتی و شتره فوق الارض بود الا دراز دم و در اختیاران طریقی است
که نه درین معنی بخت از شتره باشد خاصه وقتی که بلیه الیه باشد باید که نام
نام بود و نور از وی قبول کند که آن دلیل از روی محبت باشد باید که یک از

20

— 15 —

در طالع وقت باشد و عذورات و وسع چنانست ۱ نشاید که ماه مقارن افتاب باشد
بناشد که قمر بتربع و مقابلہ مزج بود که گرفت از اندام ببرد و از آن بتراحت فر-
سد و گفته اند نظر موقت ضد نکند ۲ حد رکند از آنکه قمر باز حل بود که وقت
بربطو التیام کند از اجزای راد سبب خجرت حاجت کند و دیگر بنزد **تکه صفت**
زیم مشروطات او بخت ۱ نباید که ماه و بروج ناری بود ۲ باید که قمر با نصاب
یالغ ناطق باشد بودت ۳ باید که مناجب طالع منامد باشد ۴ باید که من
یک از سعدین متصل بود لهما قال که باشد ۵ باید که قمر بروج مجرب باشد
و بزانکه مستقیم الطولی بود و عذورات و یالغ که نشاید که قمر بروج
باید باشد **تکو صفت** اکبر مشروطات وی پانزده است ۱ نباید که او نادر اربعه از
خوسر خلا باشد ۲ باید که جای ماه و جسدین باشد ۳ باید که طالع بین
یک از بروج مجرب باشد ۴ باید که مناجب طالع در غاشر یلحدادی عشره باید
که نه با نصاب یا شری ناطق باشد بنظر وقت ۵ باید که طالع اجتماع یا استقبال
مقدم سعود بهم باشد ۶ باید که مناجب طالع مقدم سعود باشد ۷ باید که طالع و جای
ماه برج اثنی بود ۸ باید که طالع وقت و تدی باشد از طالع جز و مقدم ۹ باید که
از سعدی منفرد باشد و بسعدی متصل بود ۱۰ باید که طالع و سعود و خیر باشد

فکو

باید که خداوند خانه نیزین مسعود باشد باید که در بروج مستقیم الطلوع باشد باید
 که در اعمال ذی صلاحتی حال شمس را رعایت کند و در اعمال قبیح رعایت صلاح حاشا
 باید که در هر عملی اتصال قریبا کو کپی که مناسب است در لون ملاحظه کند چنانچه
 اگر چیزهای ایضاً اللون میکند چون رصاص و سفیداب و مانند آن باید که در
 بنهر پیوندد و اگر عمل در چیزهای زرد و سرخ و میکند چون شکر و زردار سرخ
 باید که در بافتناب متصل بود از تئلیت یا تسدیر و اگر عمل بر چیزهای سیاه میکند
 چون آهن و اسیر با اتصال قدر بجزل باید تا نیک آید و اگر عمل در چیزهای ملون
 کند باید که در سیاه پیوندد تا موافق بود و اگر عمل نیز را در صنعتی است یکد
 در نهایت متصل که ماند بنظر وقت بشرطیکه رنگ فعال بود و عذر و ان در وقت
 نشاید که عطارد مخور باشد ۱ بهر هرگز و از آنکه طالع بروج معقوبه الطلوع باشد
 حذر کند از آنکه طالع در مخور بود ۲ و او نبود که مناجب طالع در مناجله و مثانه
 عنین باشد یا باذن بنجاسد بود ۳ بهر هرگز و از آنکه خجی در طالع باشد و نیز
 نشاید ۴ نشاید که خداوند طالع مخور ناظر باشد بنظر و شمع و نشاید که یزین
 از طالع ساقط باشند ۵ نشاید که این عمل در ساعات بست کند که هم زبان
 آورد و پیشتر ان باشد که با تمام نرسد

خاتمه در بیان اختیارات متفرقه و ان مشتمل بر بیست فضالت **فصل اول**
 در اختیارات باقتال قریبا کو اکب در بروج و قبل از شروع میگوینم که حکیم
 قاضی لما یق ام احمد بن محمد بن عبد الحلیل سجری روح الله وجه مرات
 اختیارات را بر سیزده وجه مرتب گردانید شرح چه در طرف سعادت و خوش
 در طرف نحس و یک وسط اما ان شرح چه در طرف سعادت اول معد و آن
 غام بود برای جمیع امور و ثنایسته باشد همه اختیارات را دوم مختار ان
 ثنایسته بود از برای کارها دون بعضی سیم محمود و ان قدر توان مختار
 باشد چنانچه جید و ان در سعادت نازل بر ان محمود بود بجم منال
 و لغز و از جید باشد ششم فراع که در ان وقت خرافت بهتر بود و این
 مرتبه ادنی مراتب سعادت است اما ان شرح چه که در طرف نحس است
 اول غرض و ان غام بود در جمیع امور دوم عذر و ان خاص بود بعضی
 امور دون بعضی دیگر سیم منوم و ان وقتی بود که در او امید خیر ندارند
 چهارم مکرف و ان از مذموم قدر تر باشد بهم قاسد و ان در نحس
 نالتر از مکروه بود ششم لا باس و ان وقتی بود که در او از مکروهی
 نترسند اما وسط است که در او نه امید خیر باشد و نه بیم

مکروهی و صورت مایه اینست و چون حکیم مذکور اختیارات
 انتقال خود را بر این مایه وضع کرده و در جداولی هفتاد و
 هارینه انتقالها را آثار او درین طریق آمده نمود و بعد ولایت

هذا جدول المراتب

المراتب	یوم خمس	کل دور	مذکور	مکروه	فایده	المراتب
۱	۰	۲	۰	۰	۰	۱
المراتب	یوم سوره	عقار	مکروه	فایده	عقار	۱
۱	۰	۰	۰	۰	۰	۱

جدول الاختیارات علی افعال	القدر والکوالیة لیسار ابرو ح
لستدیس وثلث زحل	لستدیس وثلث مشتری
۱	مناجات برای حاجت خواستار از طرف
۱	مناجات برای شفا دادن و خوش شدن
۰	مناجات برای حاجت خواستار از قضا و شایع
۲	مناجات برای عمارت و ذراعت
۱	مناجات برای شفا دادن و حاجت خواستار
۱	نیک بختی کردن و مورد عمارت و غیره
۰	مناجات برای حاجت خواستار از اکابر
۱	نیک بختی برای داد و خود در کار و نیک کردن
۰	نیک بختی برای چهار بخت کردن و حاجت از شایع
۱	مناجات برای خریدن چهار بخت از زمین
۰	نیک بختی برای حاجت خواستار از قضا و شایع
۱	مناجات برای کسب کردن و داد و خود را
۱	لستدیس وثلث مریخ
	لستدیس وثلث شمس

۱	غنا است برای پید و شیا و سوار	غنا است برای پید و شیا و سوار
۲	یک برای قبیله لشکرها و ملحق الح	جید است برای صناعت و دیدن اکابر
۳	جید است برای حرب و مکر و اصلاح نیروها	جید برای مبالغه شکار و جفا ست
۴	جید است برای شکار و دریا و سوار	غنا است برای ساری و طبیب و الی
۵	جید برای اعمال آتیه و فصله شکار و طبیب	غنا است برای سیر و عقد الویر و ابتد
۶	جید برای شکار و اصلاح احرار	غنا است برای طلب حاجت از وزراء و بعد
۷	جید برای قبیله لشکر و صید و خطر الح	غنا است برای صید و فصله و خریدن غلامان
۸	غنا است برای صید دریا و سوار و دیانت	جید برای مکر و شکار و امان باندام بر
۹	جید برای اصلاح آلات و حرب و خریدن اسب	غنا است برای خریدن اسب و جفا از سلوک
۱۰	سلک برای ساری و حرب و شکار	سلک برای عمارت و خریدن سواران
۱۱	سلک برای شکار و بنای قلاع و عمارت و حوا	غنا است برای بنای خانه و عمارت از شکار
۱۲	سلک برای سلخ و آلات و حرب و خریدن سوار	جید است برای جمع خریدن و نو شرکت سوار
۱۳	استدیس و تثلیث زهره	استدیس و تثلیث عمارت
۱۴	غنا است برای تنوع و سفر و ابتد	غنا است برای تعلیم و مظاهر و شکار

غنا است

۱	غنا است برای تنوع و تعلیم موسیقی	غنا است برای تنوع و تعلیم موسیقی
۲	غنا است برای تعلیم و ابتد و امور عظام	غنا است برای تعلیم و ابتد و امور عظام
۳	غنا است برای سفر و تنوع و دور و خود	غنا است برای حرکت و شکر و نگاه
۴	غنا است برای خشان و صنایع و از را	جید است برای تعلیم و خریدن جواهر و جفا از ر
۵	جید برای خطایه و تنوع و شکر	غنا است برای تعلیم و شکار و تنوع و شکر
۶	غنا است برای تنوع و خریدن غلامان از هر	صلح است برای تعلیم صنایع و شکار
۷	غنا است برای شکار و خریدن غلامان	غنا است برای شکار و خریدن غلامان
۸	غنا است برای مکر و شکار و امان باندام بر	سلک برای خریدن عمارت و جفا و تعلیم
۹	غنا است برای عمارت و خریدن سواران	سلک برای تعلیم و حاجت از علماء
۱۰	غنا است برای بنای خانه و عمارت از شکار	سلک برای شکار و حرکت و خریدن جواهر
۱۱	جید است برای جمع خریدن و نو شرکت سوار	استدیس و تثلیث زهره
۱۲	استدیس و تثلیث عمارت	استدیس و تثلیث زهره
۱۳	غنا است برای تعلیم و مظاهر و شکار	غنا است برای تنوع و سفر و ابتد
۱۴	غنا است برای شکار و خریدن غلامان	غنا است برای شکار و خریدن غلامان

۴	خدمت انفل و میانه برای کاپر کنند	خفاش برای سفر و نقل و فرستادن سول
۵	میانه برای بنیاد و جوی به بند	چند برای خریدن جواهر و چهار پایان
۶	مذمت برای حرکت و حرکت و حرکت	چند است حرکت و تجارت و نقل و حرکت
۷	هیچ چیز نیست در اول و آخر و میانه	حکایت برای امور و پنی و میانه از علل
۸	خدمت کنند از سفر حرکت و بلند است	باک نیست خریدن و در آنجا آن به سلا
۹	نراغ از همه	صلح برای خریدن سلف و جواهر و نقل
۱۰	میانه تجارت و بین ها و میانه	صلح برای خریدن سلف و جواهر و نقل
۱۱	مکرم است برای بلند و میانه برای	چند برای بنیاد و میانه و علل
۱۲	خدمت کنند از سفر در با و میانه	خفاش برای حرکت و تجارت و نقل و جواهر
۱۳	نتر بیع مر بیع	نتر بیع شمس
۱۴	مذمت برای حرب و خدمت و نقل	خدمت کنند از خدمت و تجارت و نقل
۱۵	خدمت کنند از سفر و میانه و نقل	چند برای میانه و نایج و مکرم و مکرم
۱۶	باک نیست برای بنیاد و میانه و نقل	هیچ کار و میانه و نقل و نقل و در حرب
۱۷	باک نیست برای میانه و میانه و نقل	خفاش برای حرکت و جواهر و مکرم

خدمت کنند

۱	خدمت کنند از تجارت و نقل و نقل	خفاش است برای حرکت و جواهر و مکرم
۲	مکرم است برای نقل و نقل و نقل	میانه است برای واک کردن و نیک و نیک
۳	سکون و خلوت به سر	هیچ کار و میانه
۴	خدمت کنند از سفر و نقل و نقل	مذمت است برای سفر و جواهر و ابدا
۵	مکرم است از اسلح و تجارت و نقل	باک نیست خریدن و نقل و جواهر
۶	حکم تا نند و سر است	صلح برای حرکت و جوی و ربه کارین
۷	سکون به سر	میانه است برای بنیاد و نقل
۸	خدمت کنند از سفر و کشتی نشن	غیر محمود و بیع کار و میانه و سکون
۹	نتر بیع زهره	نتر بیع عطا و د
۱۰	صلح برای بنیاد و نقل و نقل	صلح برای میانه و جواهر و جواهر
۱۱	صلح برای بنیاد و نقل و نقل	میانه است برای بنیاد و نقل و نقل
۱۲	صلح برای بنیاد و نقل و نقل	صلح برای بنیاد و نقل و نقل
۱۳	صلح برای بنیاد و نقل و نقل	صلح برای بنیاد و نقل و نقل
۱۴	صلح برای بنیاد و نقل و نقل	صلح برای بنیاد و نقل و نقل
۱۵	صلح برای بنیاد و نقل و نقل	صلح برای بنیاد و نقل و نقل
۱۶	صلح برای بنیاد و نقل و نقل	صلح برای بنیاد و نقل و نقل
۱۷	صلح برای بنیاد و نقل و نقل	صلح برای بنیاد و نقل و نقل

ر	حذر کند از سفر	حذر کند از سفر و دار و خود را
ح	بال نیست با تشویر انداختن	بال نیست چهارپایان خریدن
ط	سلاح برای خراب کردن بناها	سلاح برای خراب کردن بناها
ز	سلاح برای شکار باز و شاهین	سلاح برای شکار باز و شاهین
ح	بال نیست بعبید دریا و سفلت	حذر کند از نشستن کتیه و سفلت
م	مسابله زهر	مسابله عمارت
ع	سلاح برای خریدن کنیز و چهارپای	سلاح برای شکار و شکار
ا	مختار برای قوی و نقل و تحویل	مختار برای قوی و نقل و تحویل
و	مختار برای تنوع و سفر و شرکت	مختار برای تنوع و سفر و شرکت
ج	مختار است برای سفر و خریدن کنیز	مختار است برای سفر و خریدن کنیز
ز	سلاح برای خنای و پنهان کردن زنان	سلاح برای خنای و پنهان کردن زنان
ح	سلاح برای تنوع و شرکت خریدن کنیز و سفلت	بال نیست برای تعلیم و رفتن به راه
و	سلاح برای شکار و نقل و تحویل	سلاح برای شکار و نقل و تحویل

مختار است

ر	مختار است برای شکار و خود را	مختار است برای شکار و خود را
ح	سلاح برای شکار و خود را	مختار است برای شکار و خود را
ط	سلاح برای عمارت بناها و حرکت	سلاح برای عمارت بناها و حرکت
ز	سلاح برای عمارت بناها و خود را	بال نیست برای تعلیم
ح	سلاح برای حمام و نقل و سفر و حرکت	بال نیست برای سفر و حرکت
م	مسابله در زهر	مسابله در زهر
ع	مختار است برای سفر و خود را	مختار است برای سفر و خود را
ا	مختار است برای بنا و شکار و مشتری	مختار است برای بنا و شکار و مشتری
و	سود نیست	سود نیست
ج	حذر کند از سفر و نشستن و حرکت	مختار است برای سفر و خود را
ز	مختار است برای عمارت و خود را	مختار است برای عمارت و خود را
ح	مختار است برای عمارت و خود را	مختار است برای عمارت و خود را
و	مختار است برای عمارت و خود را	مختار است برای عمارت و خود را

مختار است برای شایسته و دلخواه	مناجی برای خمدن رفاه شکاری شکر
مختار است برای طاعت زینهار و خشت	مناجی برای تعلیم و تدبیر حاجت و شایع و علماء
مناجی برای بنامها و دعا و شکر	مناجی برای تعلیم و شکر کردن باز
مناجات برای صید و دیار و شایع	مناجی برای شرکت حرکت سفر و بیرون
مناجات و بیان اختیار نیز در بروج و دوتی که خالی	
التر باشد اختیار و حالات در بروج و چون اختیارات برانما	
مترکوا که استند شکر که متر و دوتی در بیرون با هیچ	
کوکی اتصال بنا شود در آن حالت اختیار مزور شود	
بیرایید که آن نیز دانسته شود ثاد و وقت اختیار فقط نکر و دیگر	
متر و چهارده خال است در هر خالی کاری یا شاید آن نیز دانسته	
اما بودن نزد بروج خالی استیم حکیم سنجی و دین با هیچ	
جدول الاختیارات علی کون المعرفه باله و خالی عن الیه	
مناجی برای شکر و شکر و طلب	پاکیزگی کردن
مناجی است برای خلوت و فراغت و سکون و تقوی و طرب و شرب	

بار

بال نیست بجهت امور دیوانی	دککات و شکر و شرب
مناجات برای ابتداء و طلب	حاجات و مهمات و سولان
دعاست برای حمام و فراغت و خون	برداشت و نظافت و پاکیزگی
دعاست برای خلع و بریدن و پوشیدن	و شرب و زهر مار کردن و تعلیم
دعاست برای طلب فراغت و رحمت	و عشرت و بازی و شرب
مناجات دارد و خود در دایر	همه کارها را مختار است
دعاست و نامت چهار یا یا	و فراغت و بال نیست سوار و شکر تمام
مناجات برای ابتداء و طلب کارها	و دعا و فراغت و شکر
مناجات برای فراغ و سکون و خلوت	و شرب و زهر مار کردن
بال نیست و سوار و حرکت و طلب	راحت و اسباب
باختیاجه منیر الدین الحق و در باب اختیارات و بروج افنی عشر	
و فقر خالی الیه باشد بصورت نظم فرمودند نیز آنجا که در بطریق صواب	
اقریب یما ایضا که از طبایع را بعضی منظم میباید باشد و دیگر چه	
حفظا سهل است و دیگر بر کارها شکر شریفه کابر بسیار است	

پس این باب را از ان برکت خالی ناکناشتن مناسب نمود والله	
الموسل الى المقصود و بهشتی و هو من غیر الخیر و الجور	
الحمل	
هر که کاید بتایند خدای لم یزل	جرم در خانه مرغ یعنی در حمل
نیک باشد هم سفر هم میدان روی	جامه پوشیدن جرم و مید افکندن آن
اگر چنانکه استاید کار خون بد	بد بود نباید کردن خاصه چیزی کاشتن
الکفر	
ما چون دد خود با عقد کردن را نکند	تخم افکندن بی باغ و نامه نوشتن بد
خرابتر دینار خاقان و علمای خیر	انجیل بگریختن و خرمی آویختن
اگر چه شاید شرکت و بیع بی رویه	فصد کردن بد بود که نامه رفتن مجرب
البوزا	
چون فتنه در برج جونا در جرم است	بیع ترکان ده که چون باشد صواب
هم توان خواندن کتاب هم توان دیدن	هم توان نامه نوشتن هم توان آید
جامه پوشیدن سزا با غل سفر کردن	لیک ناخر جیدن و ضلعه

السوا	
ما چون در برج خویش اید نکر باشد	جامه پوشیدن در او شاید سفر کردن روی
داروی سهل رو خوردن و بی خودی	نامه نوشتن چه کریم از همه بهتر بود
بی سزد که نامه رفتن بی سزد و	فصله ترویج و بنای فغان نیست نیک
الاسد	
ما چون جرم افکند در برج شیر	نیک باشد با عهد بستن شغل بگریختن و گیر
فصله کاتر و تفریح از شاهان	وز برای تاج داران روی تخت الاست
بیع ترکان اند و عین رضات	لیک نپوشیدن و بار سفر کردن حقا
السبد	
مهر از بیع اسلاید بوی بند	برده ها مون هم باید شدن با امانه
نوبت بدن شاید شاید از بنجر و کمار	خام را تعلیم دادن عامیان را کشت کار
خوبش با بیع ترکان سمی بمانند	بد بود بدزدن و کرمی و آنکه علاج ضد بوند
المسیران	
مهر در میان بود و دیگر بود و دینیم	هم سفر هم عقد هم جوهر خرمی پندرسیم

بنا بر او شید و فتنید و تکلیف می	خاصه بر مالک سماع جاقزای خنک
لیک چون مرگزد و مانع از دج	هر که کاری که بشک دید و دج بفرج
	العقرب
ماء چون در خربالینک با لکیر	خوردن دار و در کردن طعام غریزه
هم چنانست تا ایدم مغایر ساختن	هم شدن گویای هم بر خصم بیرون تلخ
ایستاید یا ضعیف او را نخر نکند	لیک دیگر کار داردی تا باشد سودا
	المنوس
مرا چون در فتنه انداخته کار	اولش تریج و تعلیم آخرش مضد و شکار
هر که بیع جمل حیوان کند ناید خجل	جامه نرپوشد بر قافی و در بند و سجل
فرض باد و بستر و نغم گشت زید بود	کوکی سهل خورد و پیش عدوی خورد بود
	الکبادی
ماء چون در جدی شد کار کند ز خوش	جامه پوشیدن خوش است و بملکه خوش
جاویز ج را با خدا بر من نباه	بی سفره و مطارد و تلک باشد نباه
نیک باشد نیک مکر و فتنه روز فتنه	بد بود دیدن شاهان غفور و فتنه

ماء چون در دلو باشد که باید جد	السلو
نیک باشد نیک اگر یابد و مذاق با	نیک باشد نیک اگر یابد و مذاق با
حصنها قلعها شاید رد و کوس بنی	لیک نفل و مضد من و بیع زند و شری
	الحسوت
چون تر و چون باشد نیک ایست شکست	فصد کردن دست او پای را نخر کردن
سوت خود نیک باشد دیدن اشرف نیز	کودی چرخ کهن پوشیدن اندوچار
هم قیام ملاه هم کر هم پیر من	واجبه در بر باشند از جمله غشید و بمن
	الکحل
ماء در حلالی و خواجه نیکو کردا	شاید سفر و تجارت و مضد و شکار
ندیده زن و خواه زن ترکان حاجت	داد و مخور و زن مکن بال مدار
	النور
ماء در نور عقل و شرکت نیکوست	نیمه آله و ناملیل بد دوست
انگاه عمارت و ذرات بد نیست	بد خط مز و مصافت ای دوست
	الخبونا
مدد و جوا بیشتر کی کار و روات	و نا اهل قلم حاجت خود باید خواست
رفتن معوی و یوان کفایت بد نیست	در الجمله بنا نهادن و فصد خطات
	السطا
مدد در سلطان نشاط دریا باید	و دین سقایی مبارک آید

بناید
نماید

جوهر خیز و جامه به پوشش نماید	نهاده منبر بنا که بنکوار نماید
مه در اسدا و به آتش کا دی	یا به زملوک حاجتی کان داری
بنیاد نهی ترانگو آید اگر	نود و خن و معاملات بگذاری
دو سبیل ماه را چه رفتار بود	کاری کن که عظیم و مختار بود
تغیم و خط و محاسن و ذریه نکوست	زن خواستن و گذاشتن خار بود
مه در غیر از خلوت و عشرت باید	و در پوششی و زن بجوای نماید
تعلیم و باب و نقش و تصویر نکوست	و چون مکن که خضم غالب آید
مه در عجب جوی کن و دار و خور	بر دشمن خود مگر کن و بشنود
بستان تو فعال و عیب کار بپوش	نهاده را تا حد رکنی و ترویج سفر
مماند و نور و نقد کن و دو سفر	انگاه بجز اشتراک و اسیر
بسر حاجت خواه از قضات علماء	دار و مخور جان بتک پای
ما المردی از عمارت بگرین	و دیع سنور و برده میکن پرین
پر تخم بکار و در زراعت و نیز	حاجت طلباب رخ خویش مرین
ماه اندر دلو نیک باشد تخم	و انگاه نهادن بناهای عظیم

بن

بند خرو و ملک ساز و ده مقام کن	ترویج و سفر مکن شنو پند حکیم
ماه اندر حوت جنس فروش و بخر	نوپوش و تجارت کن این علم از بر
دار و خور سپر خوض کن آب به بر	از قصد و بناد کار را نش بگذر
و حالات فرزند و جد و دل خاده شد	از احوال عجز در هر حال شاید و آنچه نشاید بگذرد
نیکت بناد مساجد و مواضع عالی	و تن و دیع و سناکت و پیع و عمارت
هیچ کار را نشاید الا هلاک	دشمن و عزابا پنه و دار و خور و سفر
نیکت مبارزها و دیع و حیرات و صدقات و غزا کردن	مع و در سر نیکت مبارزها و دیع و حیرات و صدقات و غزا کردن
هیچ کار را نشاید الا ساختن سهوات و مکر و حیل و هلاک آمد	مع و در سر نیکت مبارزها و دیع و حیرات و صدقات و غزا کردن
نیکت خلوت و رفتن حمام	و عمارت ابلات و عمارت
نیکت استقام و زینت و تقاضات و ناخن گرفتن و تماشا	نیکت استقام و زینت و تقاضات و ناخن گرفتن و تماشا
نیکت دینیه و کارها و مکر و مذر و کین با حق و کر عین	نیکت دینیه و کارها و مکر و مذر و کین با حق و کر عین
بدت طلب حاجت و تجارت و نقل و تحویل نیکت خلوت و سکون	بدت طلب حاجت و تجارت و نقل و تحویل نیکت خلوت و سکون
نیکت ترویج و میثاق و تماشا و ابتداء کارها و نقل و حرکت و سفر	نیکت ترویج و میثاق و تماشا و ابتداء کارها و نقل و حرکت و سفر
نیکت خشنود و سخا و خلوت و اتراد و قصد دشمن و بگر و هیچ کار را نشاید	نیکت خشنود و سخا و خلوت و اتراد و قصد دشمن و بگر و هیچ کار را نشاید
نیکت سفر و نو بریدن و پوشیدن و محبت اکابر و تفریح و تماشا	نیکت سفر و نو بریدن و پوشیدن و محبت اکابر و تفریح و تماشا
نیکت دیدار سادات و قضات و علماء و تن و دیع و اگر مهمات خیر	نیکت دیدار سادات و قضات و علماء و تن و دیع و اگر مهمات خیر
هیچ کار را نشاید الا قتل و عیب و غارت و اغیار و عمارات	هیچ کار را نشاید الا قتل و عیب و غارت و اغیار و عمارات
فراموشی و خلوت و خیره	فراموشی و خلوت و خیره
در پناه اختیار و مجول و نماز و نیکت کار را با این صناعت این اختیار عمارت	در پناه اختیار و مجول و نماز و نیکت کار را با این صناعت این اختیار عمارت
قلم است و چون در یک از منازل است عت	قلم است و چون در یک از منازل است عت

[illegible][illegible]

دایره و در آن دوازده باب و هر یک از این بابها که در این کتاب است
داخل یک طالع و قسماً بگردن بر هر یک باشد که از این منزل و افق و روی باشد
و بر هر یک از این قسماً بفرستد تا آنکه از این بابها که در این کتاب است
بر هر یک که یک از این منزل و قسماً در هر یک باشد که از این بابها که در این کتاب است
بسیار چنان باید که درین باب مدخل تمام کرده تا مؤثر بصواب آید و الله اعلم بالصواب

از دوازده باب و هر یک از این بابها که در این کتاب است
داخل یک طالع و قسماً بگردن بر هر یک باشد که از این منزل و افق و روی باشد
و بر هر یک از این قسماً بفرستد تا آنکه از این بابها که در این کتاب است
بر هر یک که یک از این منزل و قسماً در هر یک باشد که از این بابها که در این کتاب است
بسیار چنان باید که درین باب مدخل تمام کرده تا مؤثر بصواب آید و الله اعلم بالصواب



فصل

فصل در بیان اختیارات منازل افعال حکما از بر اهر و غیر هم انعام
علام محمد الدین محمد رازی قدس سره در کتاب سرالمکرم او دعه که اختیارات منازل
از کتاب سوطاس از جمله مؤلفات حکیم هراس است او در دوشده و کتاب دیگر
درین باب دیدم که آن را مصنف فرخواستند و میان **کتاب** در بعضی احکام
منازل اختلافی است و نام کتاب سوطاس را برتر قیاس آورده و بموضع
خلافت شایسته کند و حکم سنجید و جماع شاهی اختیارات منازل را و قول
ذکر کند یک بای ما هر چند و دیگر قول در دینوس حکیم و نام همیل مجزی
قول در میان ما پیدا و در بعضی ازین افعال که ذکر کردیم ذکر کند و ما این مختار
بترتیب بنماییم انشاء الله **الشرعی** و آن انا اول علالت تا دوازده درجه
درجه و یک دقیقه و بیست و پنج ثانیه مابین ترتیب تاری مرکب از سعد و غن
حکیم هراس گوید که چون قمر در دهم درجه باشد ازین منزل شاید عمل
مجت در مصنف است و او گفته که للمسم و شنی شاید ساختن دریم درجه
جامه نو بناید پوشید که بیم هلاک باشد و در چهارم درجه حذر کننازید
ملوله و سلاطین که غاطه باشد و باشد که بقتل انجامد و در یکم درجه شاید
ترویج کرد که زن و مرد از یک دیگر بر خوار شوند و در ششم درجه نکست

چهار پای و بره خردین و در هفتم درجه شاید درخت نشانند و بسیار نیکو بود
 بناظران و عاقبت محمود باشد و در هشتم درجه شاید عقد محبت بستر و در نهم
 درجه حذر کند از تجاوز و عمل طمس و اعمال کیمیاگری و برای حکمای چندین
 ماه درین منزل باشد نیکت دارد و خود در و سوره را بجزاها کردن و نغز
 مکره است و در سیرک با یه مانده و دوز بتوسر کوی خیر نباشد در نکاح
 و زنا شوی و برده و نیکت سوز خردین و سفر کج و وسایل و دخت نشانند
 و موی سز و زنا خردین و چاه بریدن و پویندن چون ماه از غنماها
 و شاید شرکت کردن و میان کویند حذر کن از خدمت ملوک و طلب حاجت ایشان
 چه درین وقت نغمه در طبع پادشاه بدید اید و شاید تزویج کردن اما چاه
 نو نباید پوشید که البته دران لباس حاجت او را رسد و باکیه دوستی نباید
 کرد که عاقبت هر دو ناجور بود **نکته** از ناخر شرطین است از هفده درجه و هشت دقیقه
 و ده ناینه حل باشد تا بیست و پنج درجه و چهار و ده دقیقه و بیست و پنج ناینه از محل
 و این منزلت سعد هر کس کوید شاید درین منزل عمل محبت کردن و تجارت ملوک
 پوستن و از ایشان طلب حاجت کردن و حذر کند از تزویج و چیزی خردین برای
 تجارت و زویشدن حکماء هند کویند نیکت گشت کردن و کارین و جوی کردن

دشمن

و شهر و بان ساختن دوز بتوسر کوید شاید زن خواستن و بره خردین و میان
 کویند چون قدرین منزل بود نیکو باشد خدمت ملوک کردن و از ایشان خواستن
 و با انباء جفر خود دوستی کردن مکره است برده و سوز خردین و کج
 درین دوز چاه بود پویندن اگر ماه بخور باشد کیمیاگری بود **نکته** از اواخر
 بطریق از بیست و هفت درجه و هفده دقیقه و نه ناینه حل باشد تا هشت درجه
 و بیست و چهار درجه دقیقه و هفده ناینه از نور و این منزلت میانه و تنج
 هر کس کوید در دویم درجه شاید عمل نیرنج محبت و در سیم درجه شاید
 عمل صنعت و دعا کردن و در چهارم درجه نیکو باشد دیدن اشرف و زیارت
 دوستان و در پنجم درجه نیکت تزویج و چیزی خردین و بناظران و در ششم
 و کبک کردن غله و زویشدن حکماء هند کویند نیکت باز رگانی کردن
 و سفر میانه بود و دوز بتوسر کوید حذر باید کرد از تزویج و خردین
 دواب و برده و ریاضت و سفراب که بیم موج باشد و شرکت شاید مید کرد
 و اعمال آتشی و شاید درخت نشانند و گشت کردن و زویشدن و میان
 کویند این منزل به نزدیک منزلی سعتا چون ماه در وی باشد کارها
 پسندیده از دوستی گزینتی و بتزویک اکابر زمین و حجاج خویش و فرزندان
 و بر درگاه حق غزوه ملاقات و تقصیر کردن و زن خواستن و برده و سوز

خریدن و بنا نهادن و کشت کردن و درون و نو بوییدن و پوشیدن **الذی** از ثبات
 ناپت و یک درجه و هفت و پچده دقیقه و چهل و دو و نایه از نور این ترلیست غرض
 کوید و دو عمل تقریب و دشمنی شاید کردن و حدرباید کرد از دیدن اشراق و کمال و کمال
 صغری و دریا و زراعت و بنا و درخت نشان دادن و معالجت و کیل غلات و تزویج
 و سفر و حکماء دهند کویند نیکت کشت کردن و زربنده ساختن و نو پوشیدن
 و شهرها بنا کردن و سفر شاید کردن مکرر در ثلث اهل روز که در آن سفر مکرر است
 دوزینوس کوید نشان دادن خواستی که بد فعل بود و سفر دریا که بیم غرق باشد
 و شاید بنده خریدن که نایع و امین باشد و سقویان را بمانت که خریدن و حدرباید
 انجری و چاه و کارین کردن و بیخنت نشستن و لواستن بد میان کویند هیچ
 کار را نشاناید **الفصل** از آخر برانت تا چهار درجه و هفت دقیقه و هشت نایه
 از جونا داین ترلیست که باز سعد و غرض هر مس کوید و دو عمل شاید کردن
 و در محقق کوید که ظلم شر و خرب و عقدا لرحال شاید نیکو بود و دیدار ملوک و
 و زین برده و سوره سفر کردن حکما دهند کویند شاید زن کردن که فرزند مبتلا
 ناند و ممکن که عالم کرده و نیکو بود بد پرستان فرستادن و اگر ناه انخسها سالم بود
 سفر کردن نیکو باشد و دوزینوس کوید نیکو بود بنده خریدن که امین و صالح باشد
 بشرطی که خداوند غافل و بی خبری انی باشد و شاید بنا و سفر و سر نشستن و سر نشستن

و ز کردن اما نشاناید شرکت با کسی که مهر باشد و در میان کویند شاید درین روز
 بجهت خصوم زهرها امیختن و ظلمها کردن و نیکو باشد زراعت و عمارت و تزویج
 و سفر **الفصل** از آخر هفتاد تا هشتاد و چده دقیقه و بیست و چهار نایه
 از جونا داین ترلیست سعد هر مس کوید عمل محبت را نیکوت و شاید ندمت
 و اشراق و تزویج و بنا و سفر و زرع نشان دادن درخت و پرده خریدن و کیل غلات
 حکما دهند کویند لشکرها فرستادن و حصار گرفتن و کارهای بدی که کردن
 و نشاناید سفر و زراعت و امانت نهادن دوزینوس کوید نیکت کشت و نایع
 انگندن را که بمقصد برسد اگر چه در کشت و شاید شرکت کردن چه ابناء
 نایع و امین بود و امید کردن نیکو باشد و حدرباید کرد از بار و خوردن
 و در نشنا را علاج کردن و نو پوشیدن که بیم باشد که دمان بماند بمرد و میان
 کویند نیکت خدمت معلوله و ملک حواجی از ایشان و دویج با اجماع و خشن
 و سوره و تزویج و بنا و خریدن بنده و سوره و زرع و خیال نشان دادن و اگر کی
 فصد دشمنی دارد اغان و قتل این روز نایید کرد **الفصل** از آخر هفتاد تا اهل سلطان
 داین ترلیست سعد هر مس کوید و دو عمل شاید و کیمیا کوید و در درجه دیم پوسن زشت
 و اشراق و نایع و در درجه سیم زراعت کردن و غله درون و درخت نشان دادن و تزویج و تزویج

و سفر در وجه چغام و سا کردن و تخییر بمائیان را نیک باشد حکما و صد گویند نیک باشد
 حکما و صد گویند نیک باشد شرک و در کثیف نشن و ویتوس گویند شاید بکر با بر رفتن
 و برکت نرسد و تخییر و سوز و برده خریدن و صلح کردن و سفر را مکرر است معالجه دارد
 خوردن و زبانی خریدن اهل دوم چاره حال را نیکو دارند خصوصاً المله حاجت انا کابری و سینه
 کردن و نماز کردن و نکاح و سفر الا در ثلث اخر هر روز و زراعت کردن و سوز و چرخ از نشاء
انقره انا الله سلطان انا و از ده وجه و پنجاه یک دقیقه و بیست و پنج نایند و این نایست
 مرکب از سعدی و غریب و معنی و تفسیر او در ده که سعدی مطلق است شاید در و عمل ملک
 اب کردن و نشاء و تخییر و سوز و برده خریدن و صلح کردن و سفر را مکرر است معالجه دارد
 و هر که در این منزل نشاء با اعمال عدل و طاعت و عا کردن سفر و اتصال با شرف
 و سی و در حلال و نزع و حصاد و نشاء و تخییر و سوز و برده خریدن و صلح کردن و سفر را مکرر است
 خریدن برای تجارت حکما و صد گویند نیک باشد و از خود و زبانی و سوز و برده خریدن و صلح کردن و سفر را مکرر است
 و نیم شب که نیکو باشد و در سحر گویند شاید ترویج که میان مرد و زن بضا با نجامد
 گویند بر این منزل خوش غالب است و طاعت و صلح و تخییر و سوز و برده خریدن و صلح کردن و سفر را مکرر است
 و زبانی و هر نای که نهند ملقب باند و هر بلوک که خزند به پوده کوب و کوب بای باشد
 با کفنه اند که چون قر و این منزل باشد و سوز و ترویج و تخییر و سوز و برده خریدن و صلح کردن و سفر را مکرر است

نایست

نایست عدد وجه و چهل و دو دقیقه و پنجاه و این منزل غریب است و در معنی و تفسیر او در ده که سعدی مطلق است
 که سعدی است شاید در و طلم طر کردن و نشاء و تخییر و سوز و برده خریدن و صلح کردن و سفر را مکرر است
 حاجت باشد هر مس که در این منزل نشاء است و طلم طر کردن و نشاء و تخییر و سوز و برده خریدن و صلح کردن و سفر را مکرر است
 بهخت ملائمت و ترویج و خریدن برده که مواضع نباشد و زراعت که نفع نیابد و کمال
 غله که هم غارت بود و در سفر حکما و صد گویند شاید سفر و زراعت و طاعت دادن
 و مله حاجت و ویتوس گویند شاید شرک که ایشان را بایک دیگر کالند و نشاء
 زبانی که هم غرق شدن باشد یا با النجمه و حد رکند از موی برده باشند
 و نشاء طمع کردن طعام بلخری گویند این منزل در ترکیب نزدیکت بیشتر
 و اهل هم گویند غریب است و هند و عرب در غریب است این منزل اتفاق دارند
 و در میان جمع کار آغاز نهند و هیچ مهم نشانند و فقر نمایند الا عرب با دشمن
 که نقریابد و سفر اب و او بود و نکاح بکر نشاء که منافقت اند و نشاء و تخییر
 ملوک که بباله و کزینند باشد **البچه** از اخر طرفه است تاهشت وجه و پنجاه
 دقیقه و هند و نایند از اسد و این منزل سعدی ایمنه چیزی از غریب است و در معنی و تفسیر او در ده که سعدی مطلق است
 مرکب از شایسته احیات و عقارب را و نیک باشد حدت الحاکم و زراعت و در و تخییر
 و نشاء کمال کردن غله که انت بد و دسد هر مس که بید نیکت ترویج و خریدن و صلح کردن و سفر را مکرر است

و آغاز سفر حرب کردن سکما دهند گویند شاید سفر کردن و زینده پوشیدن
دو زیور گوید اگر بنا کنند استوار نماند و اگر انبازی کنند زیان رسد
جامه نر پوشیدن و موی ستردن و میان گویند شاید دیدار ملول و شرف
و حاجت خواستن و حرب کردن که ظفر ابتدا کنند و با باشد **المرق** از آن
جمله است تا بیتی بگردید و بیج دقیقه و چهل و دو تا بیتی و این مریض
و در مصحف گوید عنبر است در و عمل نقره و عداوت توان کرد هر سر گوید
شاید است مرا احوال غبت را و نیکیست پس ستم بخندت ملول و شرافت
و زناقت و نر پوشیدن و سفر اما تجارت میانده باشد و زیور گوید
نیکیست بنا و شرک و عداوت و مکر است نر پوشیدن و موی ستردن
و میان گویند نیکیست دیدار پادشاهان و ملوک حاجت و احوال
المرق از آن خبر این است تا چهار درجه و هفت دقیقه و هشت ثانیه بنده
و این مریض است و در مصحف مریض است هر سر گوید شاید احوال صفت بنده
کادها و خدش کابر و تر و نر پوشیدن اما نیکیست حرب کردن و سفر
هند گویند نیکیست بنا کردن و زمین را با تجارت و زناقت و نکاح و
هنگام نشاندن و زیور بسن و نر پوشیدن و سفر کردن در سیک اول و در

گوید

گوید شاید و ام دادن که بر جنت باز نیاید و حذر کند از نشستن در کتبی که
بکشی رسد و شاید زیور ساختن و بند خریدن چون ماه در اسد بنود که اگر
قره رسد بود بند بسیار خوار بود و از آن جهت نیاید که کشد اما جلد و خور
دار بود و کس را کردن نهند و میان گویند درین منزل شاید جز عداوت
کردن و کنار کردن از اجناس مردمان خصوما اکابر و حذر نباید کرد از نر پوشیدن
که بیم باشد لکن سلطان رسد و بد باشد سوره خریدن و در سفر دریا کنده
عظیم رسد اما در شرک سود بود **المرق** از آن خبر این است تا هفت و هشت
دقیقه و چهل و چهار تا بیتی و این مریض مخرج از سعد و عنبر شاید در
همه احوال غبت و در مصحف مریض است و سعاد است و نیکیست برای مصالحه هر سر گوید
شاید زناقت و دود و نر پوشیدن که بیم تلف بود از حکام و حذر نباید
کرد از حرب و اختلاط با اعدا اما شاید دیدار دوستان و مخالفت با اعدا
و نکاح و پوشیدن جامه های نو و سفر و خریدن بنده و ستور و حکما دهند
گویند نیکیست تجارت و سفر مکر در سیک دوم از دوز بپسندید و دوز
خواستن و لشکرها فرستادن و زیور گوید مکره است خواستن
زنا بکر که بیم مفارقت باشد و نیک بود بند خریدن و بند بود بند **المرق**

باشد و شاید دار و خوردن و نوبیدن و بنا کردن و نزد يك اكابر و
 سلاطین شدن و موی ستردن و طلب شادی کردن و میان
 گویند در این منزل سعد بر بخیر غلبه کند بی شتری از کارها را
 شایسته بود چون بیوستن بدوستان و حاجت خواستن از ملوک
 و ستور خریدن و نوبوشیدن و سفر کردن **الحاک** از آخر عواست ^{تا آخر}
 برج سنبله و این منزلی بخیر است در احوال تفرقه و عدالت روا
 باشد و در مصفقر گوید سعد است در احوال محبت شاید
 هر مس گوید حذر کن از ابتلاات و اعمال صنعت و کشتن و درو
 و بنا نهادن و بخدمت سلاطین رفتن و حرب و نزوح و سفر و اگر
 از جمله اعمال حذر کند محبت باشد حکماء هند گویند شاید نماند
 ثبته را نکاح کردن و تجارت کردن و درآمد خوردن و حذر کند
 از امانت بکسی سپردن و دوزبوس گوید بیکست بند و خریدن که
 مهران بود و در کشتی نشستن که بیلامت ماند و شرکت کردن
 که بقی باید و میان گویند این منزل را محسوس دارند و در آخر
 اعمال فطیعت و وحشت نفر ما **الفقر** از اول درجه میراثست

باو از

نام و از درجه و پنجاه و يك دقیقه و پست و پنج ثانیه و این منزلی سعادت
 پشتر یا اعمال را شاید و در مصفقر گوید غمناک است در احوال ملال و دعا
 باشد هر مس گوید سفر کردن و سلاطین و اشراف تو سبب جستن و نکاح
 و وفا کردن و برده و ستور خریدن و نوبوشیدن و زرع و حصاد
 و ابتداء اعمال حکماء هند گویند نیکو باشد جوی و کاریز کردن و قتل
 و غول کردن چون دویم و خداوند شریك حال باشند و شاید زن
 کردن و دام دادن و سفر خشک و دریاد شرکت کردن و موی ستردن و دوزبوس
 کریم کرد است تجارت و سفر که هم جبر و غارت باشد و اگر باز آید
 بی منصود باز آید و نزد يك اشغال این منزل مبارکست و در پشتر از مهلت
 سوره چون عقد مودت بستن و بیعت کردن و حاجت خواستن
 و مانند آن **الربا** از آخر غفراست ثابیت بی درجه و چهل و دو ثانیه و پنجاه و يك
 دقیقه و این منزلی سعادت است بیخه بخیر شایسته است برای اعمال تفریق و عقد و حال
 هر مس گوید نیکت زراعت را شاید سفر و حذر کند از نوبوشیدن که هر مس
 یا افتادن انجای بلند و در ساختن آلات حرب و تدبیران و نزوح و خریدن
 دواب و دیدن اشراف حکماء هند گویند و او بود درینه ساختن و پوشیدن

اما شاید بخت و سفر و گشت کردن و فعال نشاندن و دوزیتوس کوید حذر کند
از زن خواستن که خطر مردن را باشد و شاید سفر بر وجه شرکت که یکدیگر را
منهم دارند یا خیزی کوید بخوست بر این منزل غایت دومیان کوید خدمت
ملوک بنکر باشد و تزویج پسندید بوجه زن پارسان باشد و مکر و دزد
برده و ستور خریدن **الاکلیل** از اخرا بانات تا هشت درجه و سیم و چهار دقیقه
و هفت ثانیه از عقرب و این منزلی غسرات هر مس کوید نشاید در او ابتدا کار
کردن چه از اعمال هیچ کدام را بنکر نیست مگر شر و مخرب و مملکت را حکما
هند کوید بنکت چهار پای خریدن و زیور بر خویش بستن و در شهر نشاندن
دوزیتوس کوید شاید بنا کردن و بد و سغ کردن و معاجین ساختن و دارو
خود را امداد گشتن نشستن که اهل آن را ملائیه سد و نشاید شرکت و بی
ستردن و میان کوید این منزل بغایت غسرات از جمله اعمال حذر او بی
باشد **الباب** از اخرا بانات تا بیست و یک درجه و بیست و پنج دقیقه و چهار
دو ثانیه و این منزلی بنکت در هر کار دعای خیر توان کرد و عند الکلیه غایت
عجبت را نشایسته است و در مصحف قریب او ده که این منزل برای عقد شهادت بنکت
هر مس کوید شاید سفر و کارهای ذراعت و ابتدای اعمال و کلب و جوی خریدن برود

و دواب

و دواب حکماء هند کوید بنکر بود بنا نهادن و عمارت زمین و بیتن لواها
و سفر کردن بجان مشرق و دوزیتوس کوید اگر ماء بلرغ بود زن خواهد از زن
بکر بناید و نشاید بنده خریدن اما بنکت در کشته نشستن و دار و خوردن
و دخت نشاندن و شاید شرکت و موی بستن و میان کوید بنکت دیدار
ملوک و شرافت و زیور پوشیدن و دوسیمه کردن با اکابر و حاجت خواستن
الفصل از اخرا بانات تا چهار درجه و هفت دقیقه و هشت ثانیه از قوس
و این منزلی سعادتی ایمنه یا غسرات در مصحف هند کوید نشایسته است امر طلب
عجت را و عمل هیچ و اعمال کیمیاگری را هر مس کوید شاید کار و حق نشاید
سفر و تزویج و خریدن بنده و حد دکن از نو پوشیدن که سیم تب مملکت
باشد حکماء هند کوید شاید شهرها را احصار کردن و با اعدا عار به کردن
و سفر نیز شاید اما انات همان نشاید دوزیتوس کوید حذر کند از سفر
دبیا که خطر شکستن کشته باشد و از خریدن دواب که نفع نیابد و در میان
اعمال و اتخاذ میر از جمله کارها و ادوات که درین روز بنا شد هیچ
مهم نکند و از ابتدا اعمال بر حذر باشد **الفصل** از اخرا بانات تا هفت
دو دقیقه و سیم و چهار ثانیه و این منزلی سعادتی هر مس کوید نشایسته بود

بدو سیر گرفتن و عمل فیجانات محبت کردن و ابتلاات و دعا کردن و زینت
 و تزویج و بنا و زینت کردن و نیکو باشد محاربه با اعدا چه آغاز کنند
 ظفر باید حکما دهند گویند سوز خریدن نیکو باشد و سفر میانه
 بود و وزیرتوس کرد و شاید شرکت کردن و شاید سوز خریدن و بیای
 گویند کاری که پیش گیرند عاقبت آن محمود باشد **بله** از اخلاص است
 نادره اول جدی و این مثل عسرات هر مس کوید شاید کارها
 که مؤدی باشد بنسناد و مضرت و شاید سفر و تزویج و زراعت و دعا
 و غلات با اکابر و حد و کند از نو پوشیدن که موجب ملال و تنگدلی
 باشد حکما دهند گویند نیکت بنا ساختن و صنایع و دواب خریدن
 و میانه بود صناعت و نو بریدن و سفر و وزیرتوس گویند میانه باشد
 برده خریدن و اگر زینت را طلاق دهند یا شوهر او ببرد پس از آن شوهر
 نکند و شرکت شاید اما در آخر میان شرکا مضاربت بدید اید و اگر
 بر طریق تجارت سفری کند باز نکرده و اگر بعمل سلطانی بیرون شود
 هیچ چیز بد و نرسد و شقاوت قرین او شود و میان در و پیچ
 کار دوانند الا علی که از وضو رسد **سعد** از اول جدی است نادره

پند

تا و بجا دقیقه و بیت و بیج نایب و این منزلت مرکب از سعد و غم و در صفت
 ترکیب غم مطلق و هر مس کوید شاید اختلاط کردن با دوستان و زینت
 و شاید سفر و نو پوشیدن که بیم حرامت باشد حکما دهند گویند
 نیکت زینت و زیور ساختن و داد و خود در مکر و نیکت احزان
 و زیورتر کوید شاید تزویج که پیش از اجتماع عارفانند و اگر بیم
 ایند و پیش از یکسال نبرد یا بر بدترین حال جدا شوند و زن به فسق
 و فجور میل کند و حد و کند از بند خریدن که برخداوند پیرون اید و اگر نیا
 بود و شاید شرکت و دو کتبی نشتر نیکت چه کتبی سلامت
 مانند اهل کتبی را از غنیمت رنجی تمام رسد و میان گویند هیچ کار با
 شاید و عذر کنند از جامه نو پوشیدن که البته در آن جامه او با بر جیتی
 رسد یا خیزی گوید بکرات تجربه افتاده و بیان واقع است **بله** از
 داع است ناپت و پند و چه و چه و دقیقه و پناه یک نایب و این
 منزلت مخرج از سعادت و غنیمت اعمال طاعت و عبادت را شاید
 و در محض و تر کوید اعمال خیر را نیکو هر مس کوید مختار است سفر کردن
 و خدمت سلطان پیوستن و زراعت نو پوشیدن اما شاید تزویج و بیج
 و شر حکما دهند گویند ناظر کردن و قضیه سلطان بر داشتن و محاکمه

و عا که کردن و زیور بستن اما نشاید امانت سپردن مکر در ثلث و دوم و روز و تیر
 گوید بدست تزویج که زن بر شوهر ستم کند و در میان ایشان جدایی افتد و
 نشاید بند خریدن اما گنجی نشن و شرک کردن و ملوک و اشراف را دیدن
لیست از ان الخرباع است تا هشت درجه و بیست و چهار دقیقه و هفت ثانیه از دلو
 و این منزل ستمکار و پشیمانی کارها را پسندید و باشد هر سو گوید نیک سفر تزویج
 و زیور شدن و زراعت حکماء هند گویند نیک لشکر بطالایه فرستادن و دارو
 خوردن و بیایه باشد سفر کردن و بدست تجارت و صنایع و تزویج
 و جواهر نبردیدن و پر شدن دور بنوس گوید نشاید تزویج و شرک
 اما نیک بند خریدن و میانان گویند هر کارها را گزید است چون خدمت
 ملوک و کابو بدست آوردن و لها و بدو ست کردن و سفر به بحر و زما
 و تزویج **سعد** از ان اخر سعوت تا بیست و یک درجه و بیست و پنج دقیقه و چهل
 و ثانیه و این منزل غارت هر سو گوید هیچ کار را نشاید الا عمل نجس
 و غرقه و در معصیت گوید شاید مصالحه کردن و اعمال محبت را این نیک
 حکماء هند گویند نیک جنگ کردن و شهر را حصار ساختن و رسولان
 فرستادن و سفر بجایان بکر کردن و نشاید تزویج و زرع و تجارت و دور بنوس
 گوید بند نیک خریدن و بناها را که بسیار استوار بود در گنجی نشن

و نشاید

و نشاید تزویج که مفادقت افتد و حد و کند از شرک که زبان دسد و در میانان گوید
 منزل بنای غارت و هر دو روز است هیچ کار را نشاید **لیست** از ان اخر سعوت
 تا چهار درجه و هفت دقیقه و ثانی از حوت عداوت را نشاید پس هر سو گوید
 نیک ابتلا است و تدبیر صنعت و معالجت کلیه و زرع و سفر و تدبیر و نبرد
 مکارها هند گویند شاید کارهای جزیره کردن و سفر فتن مکر در ثلث اول از دلو
 بلخه گوید که اهل هند گویند که در ثلث اول از دلو سفر بنای بدست و نشاید
 دارو خوردن و دور بنوس گوید نیک بناها را و برده خریدن و سفر دریا
 و بدست تزویج و شرک و میانان گویند قریب سعد و بنا را گزیدت جمله اعمال در سوره
 باخیزی گوید حکمای که در عهد ملک محمد اوله بودند جز درین سه منزل
 باخازت ندادندی که جواهر بریدی و پر شدن **لیست** از ان اخر سعوت تا بیست و یک
 درجه و هشت دقیقه و بیست و چهار ثانیه و این منزل ستمکار و غارت و در معصیت
 مکر گوید سعد مطلق است هر سو گوید شاید حرب و دیدار ملوک و سفر زراعت و زیور
 پر شدن و نشاید تزویج و بیع و شری و کیم غلات که بیم تلف بود حکماء هند گویند
 شاید تجارت و دارو خوردن و دهان و بیایه است سفر مکر در ثلث دوم روز
 حد بناید کرد از و دیعت نهادن و درام دانستن و سفر دریا دور بنوس گوید هیچ کار

۱۰	شاید که درخت کاه را	۱۰	شاید که درخت کاه را
۹	شاید که درخت کاه را	۹	شاید که درخت کاه را
۸	شاید که درخت کاه را	۸	شاید که درخت کاه را
۷	شاید که درخت کاه را	۷	شاید که درخت کاه را
۶	شاید که درخت کاه را	۶	شاید که درخت کاه را
۵	شاید که درخت کاه را	۵	شاید که درخت کاه را
۴	شاید که درخت کاه را	۴	شاید که درخت کاه را
۳	شاید که درخت کاه را	۳	شاید که درخت کاه را
۲	شاید که درخت کاه را	۲	شاید که درخت کاه را
۱	شاید که درخت کاه را	۱	شاید که درخت کاه را

[illegible]

159

یکدیگر و این باب نیز در اختیار است
باشد سموات را زیاد کرد اند
که در این باب مذکور است در جدول

2. الوحدو

المشهور

۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

22

۱۰۸

۱۰۹

۱۱۰

۱۱۱

۱۱۲

۱۱۳

۱۱۴

۱۱۵

۱۱۶

۱۱۷

۱۱۸

۱۱۹

۱۲۰

۱۲۱

۱۲۲

۱۲۳

۱۲۴

۱۲۵

۱۲۶

۱۲۷

۱۲۸

۱۲۹

۱۳۰

۱۳۱

۱۳۲

۱۳۳

۱۳۴

۱۳۵

۱۳۶

۱۳۷

۱۳۸

۱۳۹

۱۴۰

۱۴۱

۱۴۲

۱۴۳

۱۴۴

۱۴۵

۱۴۶

۱۴۷

۱۴۸

۱۴۹

۱۵۰

۱۵۱

۱۵۲

۱۵۳

۱۵۴

۱۵۵

۱۵۶

۱۵۷

۱۵۸

۱۵۹

۱۶۰

۱۶۱

۱۶۲

۱۶۳

۱۶۴

۱۶۵

۱۶۶

۱۶۷

۱۶۸

۱۶۹

۱۷۰

۱۷۱

۱۷۲

۱۷۳

۱۷۴

۱۷۵

۱۷۶

۱۷۷

۱۷۸

۱۷۹

۱۸۰

۱۸۱

۱۸۲

۱۸۳

۱۸۴

۱۸۵

۱۸۶

۱۸۷

۱۸۸

۱۸۹

۱۹۰

۱۹۱

۱۹۲

۱۹۳

۱۹۴

۱۹۵

۱۹۶

۱۹۷

۱۹۸

۱۹۹

۲۰۰

۲۰۱

۲۰۲

۲۰۳

۲۰۴

۲۰۵

۲۰۶

۲۰۷

۲۰۸

۲۰۹

۲۱۰

۲۱۱

۲۱۲

۲۱۳

۲۱۴

۲۱۵

۲۱۶

۲۱۷

۲۱۸

۲۱۹

۲۲۰

۲۲۱

۲۲۲

۲۲۳

۲۲۴

۲۲۵

۲۲۶

۲۲۷

۲۲۸

۲۲۹

۲۳۰

۲۳۱

۲۳۲

۲۳۳

۲۳۴

۲۳۵

۲۳۶

۲۳۷

۲۳۸

۲۳۹

۲۴۰

۲۴۱

۲۴۲

۲۴۳

۲۴۴

۲۴۵

۲۴۶

۲۴۷

۲۴۸

۲۴۹

۲۵۰

۲۵۱

۲۵۲

۲۵۳

۲۵۴

۲۵۵

۲۵۶

۲۵۷

۲۵۸

۲۵۹

۲۶۰

۲۶۱

۲۶۲

۲۶۳

۲۶۴

۲۶۵

۲۶۶

۲۶۷

۲۶۸

۲۶۹

۲۷۰

۲۷۱

۲۷۲

۲۷۳

۲۷۴

۲۷۵

۲۷۶

۲۷۷

۲۷۸

۲۷۹

۲۸۰

۲۸۱

۲۸۲

۲۸۳

۲۸۴

۲۸۵

۲۸۶

۲۸۷

۲۸۸

۲۸۹

۲۹۰

۲۹۱

۲۹۲

۲۹۳

۲۹۴

۲۹۵

۲۹۶

۲۹۷

۲۹۸

۲۹۹

۳۰۰

۳۰۱

۳۰۲

۳۰۳

۳۰۴

۳۰۵

۳۰۶

۳۰۷

۳۰۸

۳۰۹

۳۱۰

۳۱۱

۳۱۲

۳۱۳

۳۱۴

۳۱۵

۳۱۶

۳۱۷

۳۱۸

۳۱۹

۳۲۰

۳۲۱

۳۲۲

۳۲۳

۳۲۴

۳۲۵

۳۲۶

۳۲۷

۳۲۸

۳۲۹

۳۳۰

۳۳۱

۳۳۲

۳۳۳

۳۳۴

۳۳۵

۳۳۶

۳۳۷

۳۳۸

۳۳۹

۳۴۰

۳۴۱

۳۴۲

۳۴۳

۳۴۴

۳۴۵

۳۴۶

۳۴۷

۳۴۸

۳۴۹

۳۵۰

۳۵۱

۳۵۲

۳۵۳

۳۵۴

۳۵۵

۳۵۶

۳۵۷

۳۵۸

۳۵۹

۳۶۰

۳۶۱

۳۶۲

۳۶۳

۳۶۴

۳۶۵

۳۶۶

۳۶۷

۳۶۸

۳۶۹

۳۷۰

۳۷۱

۳۷۲

۳۷۳

۳۷۴

۳۷۵

۳۷۶

۳۷۷

۳۷۸

۳۷۹

۳۸۰

۳۸۱

۳۸۲

۳۸۳

۳۸۴

۳۸۵

۳۸۶

۳۸۷

۳۸۸

۳۸۹

۳۹۰

۳۹۱

۳۹۲

۳۹۳

۳۹۴

۳۹۵

۳۹۶

۳۹۷

۳۹۸

۳۹۹

۴۰۰

۴۰۱

۴۰۲

۴۰۳

۴۰۴

۴۰۵

۴۰۶

۴۰۷

۴۰۸

۴۰۹

۴۱۰

۴۱۱

۴۱۲

۴۱۳

۴۱۴

۴۱۵

۴۱۶

۴۱۷

۴۱۸

۴۱۹

۴۲۰

۴۲۱

۴۲۲

۴۲۳

۴۲۴

۴۲۵

۴۲۶

۴۲۷

۴۲۸

۴۲۹

۴۳۰

۴۳۱

۴۳۲

۴۳۳

۴۳۴

۴۳۵

۴۳۶

۴۳۷

۴۳۸

۴۳۹

۴۴۰

۴۴۱

۴۴۲

۴۴۳

۴۴۴

۴۴۵

۴۴۶

۴۴۷

۴۴۸

۴۴۹

۴۵۰

۴۵۱

۴۵۲

۴۵۳

۴۵۴

۴۵۵

۴۵۶

۴۵۷

۴۵۸

۴۵۹

۴۶۰

۴۶۱

۴۶۲

۴۶۳

۴۶۴

۴۶۵

۴۶۶

۴۶۷

۴۶۸

۴۶۹

۴۷۰

۴۷۱

۴۷۲

۴۷۳

۴۷۴

۴۷۵

۴۷۶

۴۷۷

۴۷۸

۴۷۹

۴

الملك
الملك
الملك

...

انا لله

مجلس اول

11

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

الحمد لله

(۱) قیامیہ
 (۲) زائکا ہوا
 (۳) قیامیہ



1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

مناجاة


نایبیکند

--	--	--	--

وفاطمة بنت غلظية ثمان

ز

۱۰۰



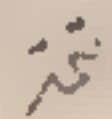
[illegible]

فضل و زود هم در اختیار ایام هفته منقولاً از امامت اعلیٰ علی بن ابی طالب و آنچه
 درین باب بر زبان مبارک ایشان گذشتست بیست و نه روز جماعتی ثبت میگردد
 و هر روز
 لغیر الیوم السبت حقاً ^{که در روزی است بیست و نه}
 و فی الاحد لیساء لا تعینه ^{بیک شنبه بماند زانکه در روزی}
 و فی الاثنین ان سافرت ^{بدو شنبه سفر کردن چه نیاید است}
 و ان اتود الحجامه فالتلثاء ^{و اگر در این سه روز شنبه}
 و ان شرب امرأ یومادوا ^{و اگر در این روز در چار شنبه}
 و فی الیوم الخمیس فقتل حاکم ^{خبر حاکمات بر روز پنجشنبه}
 و فی الجمعة تزوج و عرس ^{روز جمعه تزوج و عرس}
 و هذا العلم الایله الا ^{بدو این علم را شکر ادا}
 و چون بدین باب تا نقل نموده شود مناجات علی بادزوی از بیت آن بزرگوار گشتی
 نیک ظاهر گردد از نظام حضرت

۱۴۱
 ان الاحد المبارک یوم سعد لغیر العود یصلح و البناء
 و فی الاثنین للتعلیم من و بالبرکات يعرف و الخاء
 و ان رمنا الحجامه فالتلثاء فذل الیوم امراق الدماء
 و ان احببت ان تسقی دواء فنع الیوم یوم الایبعاء
 و فی الیوم الخمیس طلاب زرق لاددک الفوائد و الغناء
 و یوم الجمعة التزویج فینه و لذات الرجال مع النساء
 و یوم السبت ان سافرت و قیت من المکاره و الغناء
 و فی الاثنین سکندر ^{در اخیانات سکندر و ذو خفوقان بدینکه حکماء و نیک و اهل}
 قیاق و طغاج شکی بصورت کرده اند و ان سکندر یلد و زنام هتاده اند و کویند چون شتر
 مسات دهن تا زکوه هر چه بیند بد هانا اند و کشد و بدین سبب و بر اعرس دارند
 داهل ایغور و احرکه معین کرده اند و ابتدا و در از اجفان ماه بافتاب گیرند
 که لولاه نرکانا باشد و هر ده روز یکد و در تمام میکند و ابتدا از مشرق کند و نجاب
 جنوب میگردد و تا باز بمشرق رسد چنانچه درین دایره نموده میشود و هو هذا
 پس باید دانست که البته در عرب و مصاف سفر و حضوت و امثال اینست بدین کند

و هذا العلم الایله الا
 نبی و وصی الانبیاء

1



۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

ایام نخست		ایام وسط		ایام سبب	
۶	۳	۲۵	۲	۴	۱
۱۲	۹	۱۱	۸	۱۰	۷
۱۸	۱۵	۱۷	۱۴	۱۶	۱۳
۲۴	۲۱	۲۳	۲۰	۲۲	۱۹
۳۰	۲۷	۲۹	۲۶	۲۸	۲۵
۳۶	۳۳	۳۵	۳۲	۳۴	۳۱
			یاد		یاد

٢٤٥١

122

[illegible]

فصل هفتم در اختیارات کلیم بذهب جوکیان و عقلمان ایشان است
که در هر روزی دو ساعت بدست که در آن دو ساعت از هر کار ماحذر نمایند
که مگر قلع بناد و کلب خوانند یعنی ساعات هفتاد و نعلک از هر روز و در هر روز از هر روز

[illegible]

فصل نهم در اختیارات جگر جوکئی و این نزد اهل هند اصل تمام دارچیان باید که ها اختیاری که کنند و هر مہی کہ پیشاید چون سفر حرکت و لغاء و ملوک و سلاطین و اغاز کا دها این جگر جوکی را بر دست چپ دارد یا بر پشت تا پوسته غریزہ مکرم باشد و دہر کلاھا منفرد ایک و غالب باشد و این جگر جوکی طبیعت مرہند و از راجان باشد

که سکن بلد و زمینگان را و جگر جو کینه با اعتقاد همد و قوی باشند که روزی در حق
 انجمنات عالم ظاهر گردند در ساعت مخصوص آن روز سوار شوند پس در آن وقت
 خصوصاً در ساعات هر چه که اقدام نمایند ایشان را در پرستش یادست بچسباید
 داشت و ناجد و یا اوردیم و حرکات ایشان را در هر روزی

از ماه عرب و بودن ایشان
 در جهت و باخدا که دیم
 و ساعت سواری ایشان
 مثبت شایع و جد و مدد بود

میان شرق و جنوب		میان شرق و شمال	
۱۲	۱۱	۱۲	۱۱
۱۳	۱۲	۱۳	۱۲
۱۴	۱۳	۱۴	۱۳
۱۵	۱۴	۱۵	۱۴
۱۶	۱۵	۱۶	۱۵
۱۷	۱۶	۱۷	۱۶
۱۸	۱۷	۱۸	۱۷
۱۹	۱۸	۱۹	۱۸
۲۰	۱۹	۲۰	۱۹
۲۱	۲۰	۲۱	۲۰
۲۲	۲۱	۲۲	۲۱
۲۳	۲۲	۲۳	۲۲
۲۴	۲۳	۲۴	۲۳
۲۵	۲۴	۲۵	۲۴
۲۶	۲۵	۲۶	۲۵
۲۷	۲۶	۲۷	۲۶
۲۸	۲۷	۲۸	۲۷
۲۹	۲۸	۲۹	۲۸
۳۰	۲۹	۳۰	۲۹
۳۱	۳۰	۳۱	۳۰
۳۲	۳۱	۳۲	۳۱
۳۳	۳۲	۳۳	۳۲
۳۴	۳۳	۳۴	۳۳
۳۵	۳۴	۳۵	۳۴
۳۶	۳۵	۳۶	۳۵
۳۷	۳۶	۳۷	۳۶
۳۸	۳۷	۳۸	۳۷
۳۹	۳۸	۳۹	۳۸
۴۰	۳۹	۴۰	۳۹
۴۱	۴۰	۴۱	۴۰
۴۲	۴۱	۴۲	۴۱
۴۳	۴۲	۴۳	۴۲
۴۴	۴۳	۴۴	۴۳
۴۵	۴۴	۴۵	۴۴
۴۶	۴۵	۴۶	۴۵
۴۷	۴۶	۴۷	۴۶
۴۸	۴۷	۴۸	۴۷
۴۹	۴۸	۴۹	۴۸
۵۰	۴۹	۵۰	۴۹
۵۱	۵۰	۵۱	۵۰
۵۲	۵۱	۵۲	۵۱
۵۳	۵۲	۵۳	۵۲
۵۴	۵۳	۵۴	۵۳
۵۵	۵۴	۵۵	۵۴
۵۶	۵۵	۵۶	۵۵
۵۷	۵۶	۵۷	۵۶
۵۸	۵۷	۵۸	۵۷
۵۹	۵۸	۵۹	۵۸
۶۰	۵۹	۶۰	۵۹
۶۱	۶۰	۶۱	۶۰
۶۲	۶۱	۶۲	۶۱
۶۳	۶۲	۶۳	۶۲
۶۴	۶۳	۶۴	۶۳
۶۵	۶۴	۶۵	۶۴
۶۶	۶۵	۶۶	۶۵
۶۷	۶۶	۶۷	۶۶
۶۸	۶۷	۶۸	۶۷
۶۹	۶۸	۶۹	۶۸
۷۰	۶۹	۷۰	۶۹
۷۱	۷۰	۷۱	۷۰
۷۲	۷۱	۷۲	۷۱
۷۳	۷۲	۷۳	۷۲
۷۴	۷۳	۷۴	۷۳
۷۵	۷۴	۷۵	۷۴
۷۶	۷۵	۷۶	۷۵
۷۷	۷۶	۷۷	۷۶
۷۸	۷۷	۷۸	۷۷
۷۹	۷۸	۷۹	۷۸
۸۰	۷۹	۸۰	۷۹
۸۱	۸۰	۸۱	۸۰
۸۲	۸۱	۸۲	۸۱
۸۳	۸۲	۸۳	۸۲
۸۴	۸۳	۸۴	۸۳
۸۵	۸۴	۸۵	۸۴
۸۶	۸۵	۸۶	۸۵
۸۷	۸۶	۸۷	۸۶
۸۸	۸۷	۸۸	۸۷
۸۹	۸۸	۸۹	۸۸
۹۰	۸۹	۹۰	۸۹
۹۱	۹۰	۹۱	۹۰
۹۲	۹۱	۹۲	۹۱
۹۳	۹۲	۹۳	۹۲
۹۴	۹۳	۹۴	۹۳
۹۵	۹۴	۹۵	۹۴
۹۶	۹۵	۹۶	۹۵
۹۷	۹۶	۹۷	۹۶
۹۸	۹۷	۹۸	۹۷
۹۹	۹۸	۹۹	۹۸
۱۰۰	۹۹	۱۰۰	۹۹

نکته اول در ایستات از موسی یحیی علی بنیاد علیه السلام که روزی چند از ما
 ههائی در میان که هر که در آن روز بمیان رود بقتل آید و هر که سفر کند بمقصود نرسد
 و هر که زنا کند بر خوردار نشود و آن بیت و چهار روز است
 در هر ماه در روز چنانچه
 مژده میشود

تشریح

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰		

نکته ثانیه روایت است از امام زکی حسن بن علی العسکری که از ما ههائی عربی در ده
 یک و دو نخل است چنانکه در تمام سال در آن روز باشد و در ماه جمادی و در ماه رجب
 مکه طاعت و عبادت را در آن روز مداخلت و در روز متاب تر باشد و اگر چه سراسر این
 نوع صورت معلوم نیست اما چون بن زبان اکابر گذشت تعلیم از روزم تعلیم ایشان

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

نکته ثانی چون حکیم ما شاء الله مصری غریب سفر ازت معتم فرمود طوطی روحش را که شهادت از این
 حقان بود از قضاوت و کلام خلاصی روی نمود و در خواند کتاب و صدق بود چون روی بکشد
 در روی قدی بر سفید بود و این فعل بر روی بعبادتی که ما حاصلش اینست هر قوم
 بود که هر که علی کند و ماه در عقب یا سبیل باشد از آن عمل پشیمان شود و هر که بیام
 به پوشد و در در اسد مصعوط بین الحسین در آن خانه میرد و هر که سفر کند و تندرست

محترمانه باشد با و نکرد و الا برنج و سختی و بیشتر آن باشد که با وطن
 بیاید و هر که نزدیک کند و فرزند منزل سعد دایم باشد در محاق
 قبل از اجتماع متفرق شوند و اگر مرد با زن مجتمع شوند هر آن سه
 بمیرد با صورت مفارقت بر وجهی که افصح از آن نباشد دست دهد
 و هر که نکاح کند و فرزند منزل زبانا باشد در محاق نازن بمیرد و دو
 سه کله دیگر در احکام موالید که ابرادان در این موضع مناسبند
نکته رابعه صاحب اسرار بنجوم آورده است که چون ابتدای خصوصیت کفر
 و فریغ محسوس باشد غلبه نور باشد و هم او گوید که سفر ممکن در حالتی که یکی
 از بنین در طالع باشد که باز نکردی با هم و شوی و هر که طالع غر
 باشد در وقت سفر و صاحب طالع سعید باشد دلالت کند بر صحت بدن و هر که
 که طالع سعد بود و صاحب محسوس باشد دلیل بود بر مرگ مفاجات چون
 فرزند فرزند بود سفر ممکن که موجب تقوی امور بود و بتزویج مشغول
 مشغول و فنی کرد در سرطان باشد که در آن هیچ خبر نبود و موی لب باز
 کن و ناخن بکشد و فنی کرد متصل بود ببطارد یا مستنری یا در خانه های
 ایشان باشد و هرگاه که فتنه ها با باشد در جنوب بنامه که در قطع
 شود و چیزی منویس و فنی کرد در طالع باشد که پسندیده نبود چنانچه
 قرطالی السبب بود بیک است صید و سوادی و فراغت و خلوت و شادی
 و شراب خوردن و ضیافت را چون قناری اس بود بیک است خدمت سلاطین

و حکم

و حکام و فتن و از ایشان حاجت خواستن **نکته** میسر چون فرزند کوی از سعد و فتن
 بود حکم فرزندان حد چون حکم انتقال او باشد بدان که کب و جمع کو کب دیگر از خنایت
 نیست و عطار و چون در مد کو کبیه انتطبع او چون در مد کو کبیه انتطبع او چون جمع
 آن کو کب شود هم چنانکه در انتقال بکوا کبچه عطار و بکوا کبچه که بودند جمع کو کب
نکته چون محتاج شوی در اختیارات با آنکه در شرف باشد و در صورت اتفاق بینند
 فرهاد سعد و دهنه کن که آن حال مثل آن باشد که در شرف بود قوی تر باشد
مابعه صاحب کنایه العلم گوید اگر غیبه بتبویه در چون سرچیت در تنگ باشد پس
 طالع آمد بیک نیست بلکه مختارات چون آن غنی و عیال **نکته** صاحب طالع
 اقدام که گاه که خوش شرف باشد در عادی و ایشان را در طالع نصیب شد
 حکم سعید از انداز ایشان دفع رسد و هرگاه که سعید راجع باشد از طالع شاد
 و در میر نامش حکم غوس دارند و از ایشان ضرر **نکته** میسر که انا کا بر کید بخا
 در اختیارات بر میر شمرند از روزهای محمود و نا محمود و ضد کردن و سهل خوردن
 مثلا در قلب نموز با خود و میان زمستان با این فتن جمع نیست ندارد و در آن منقول
 فتن از فضول است مخم را سخن گفتن چه در ایامی که از ضد خدیر که اندا که کب
 خنایه کرد و موی یا سر سایی و موی روان بود که در ضد ناخن کند تا ناخن
 و هفتد دیگر و این نظر قطر بخوبی نیست **نکته** شری در بعضی از کتب حکمت آمده اند

شرف کواکب فلک و کایع خط کج سمریطه هیا کرده میر باج پنج سیع او جات کواکب

الحبيب بواحد كذب سجد مدد من هب كذب بدان او حقا

با حقیقتش بوقت اجتماع و در دور نزاع بلادی که اینجا از جنوب مغرب بدین

قرودین بنت درجه سواد بیت هشت درجه ساد سی یک درجه ری سیر کلاه

شوشه سی چنار درجه نم سی چهار درجه کافا سی پنج درجه بصری سی هفت درجه

ترا باد سی هفت در چتر از رویه هفت درجه مناسی هفت درجه مناسی مع درجه مناسی

از درجه پنجاه و دو درجه همس چهل و سه درجه نیشا چهل و چهار درجه سر چهل

شد رجه تو با چهل و هشت درجه برنج چهل و هشت درجه تخم چهل و هشت درجه خا چهل و هشت

بعد از آنکه درجه پنجاه و نهم از درجه پنجاه و هشتم **درجه پنجاه و نهم** یک درجه و پنجاه و یک درجه و پنجاه و دو درجه

انجا چهار درجه ^{از} نگاه دود درجه ^{از} خت تا هشت درجه ^{از} انجا نذر درجه ^{از} نشت

در خاتمه و چهار درجه ششصد و دو درجه نود و شصت و هفت درجه

(Faint handwritten notes at the bottom of the page)

سخت در جبهه حق و در جبهه باطل میاید و بدو را

هفتاد و نهم درجه هفتاد و یک درجه



کثیر شصت و دو وجه طریقی هفت در جبهه و نشت و هفت زجا پست ساجد بیت چ ۱۴۷

مرادقا سے منت لیا نہایت چار کرنا نہایت نہایت دو بہر نہایت چار

مجلس

لنا وای در مختصر کرده اند و در این کتاب

چهارین طاقتیہ دینہ خارجیہ پندھیکرج میہ دینہ شریعت چارین دینہ طاقتیہ خارجیہ

نمازك عمل مت كا نجاه دو روز نعل يك روز بانجاه مت چيلان به نهار سي مت

فصل اول در بیان کلیات

حزب سے دور امن ہے ایک قصہ سی ستم ہم چھل دو جیسو سیرین لو کہ مکتدا دل ہے

نقد سیزدهم دوازده واسطه سیزده مرتبه دوازده مرتبه یک بیجا رفت چونت چاهنت

مدار شصت و نهم هفتاد و یک هزار و نوزده و دو و بیست و یک در اول و بیست و یک در خوی و بیست و

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

سلمان بنی سمره است بخون هفت زد پیلد وارده بود به سمیرده پیلر سارده در

هفته کجاست شانه است پانزده نهم یوزده و دهم شانزده و نهم پست نهم پست

بنیاد حایر و العالی و احسن احادیث و احسن احادیث و احسن احادیث

میرزا یحییٰ بیگ (سقا) چاه چهل و نه روز پس از رسیدن به قزوین

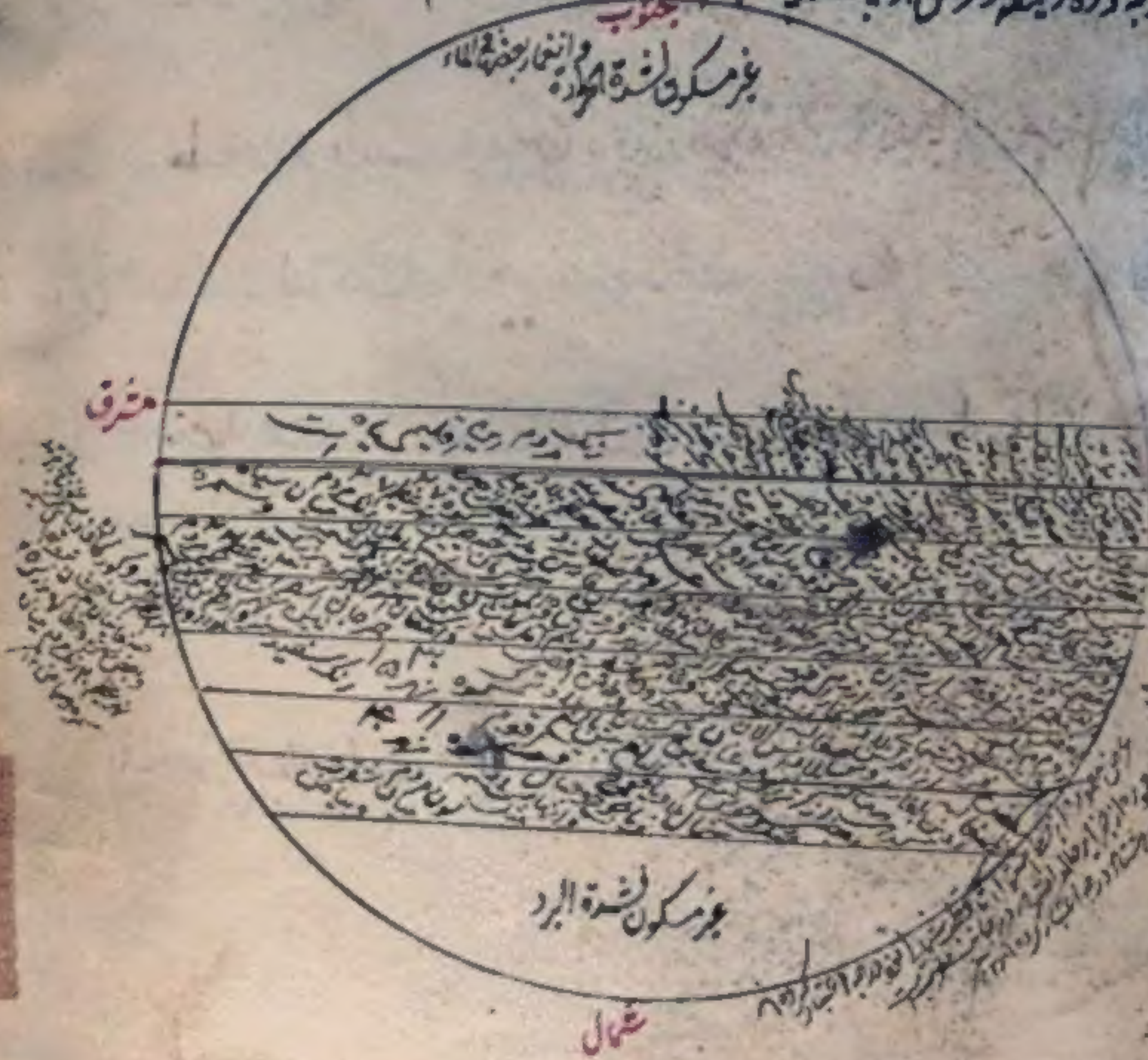
والسلا

سویچ باد کو بیتل قرا باغ نوزده است

واینها سطرلاب اعرفان معلوم شد

[illegible]

بغیر مکلف شدہ افراد: وابتغوا حوضہ الماء



۱۲۸

طول و عرض بلاد که از شرح فارس و بخت نوشته شده

[illegible]

در این طویل عرض که از دو اختلاف که در مغرب دارد اما شش عرض طول چنان بود که طول قوسی بود از
 منطقه فلک اعظم بین دایره نصف النهار که سمت الراس بلد گذرد و دایره نصف النهار جزایر خلد است
 یک مدار یا مغرب و اما عرض قوس بود از دایره نصف النهار میان دایره معدل و قطب افق بلد یا میان
 قطب معدل و دایره افق از جانب اقرب و اما الخراف قوس بود از دایره افق میان دایره سمتیه که سمت
 بود و بلد گذرد و نقطه جنوب یا نقطه شمال و اما معنی اختلاف آن بود که طول مکه با طول بلکه گاه
 موافق بود و عرض با عرض گاه موافق و گاه مخالف شیب اول آنکه طولین موافق و عرضین
 مخالف و چون آنکه عرضین موافق و طولین مخالف و هر قسم از این بر سه قسم است و آن چنان است که طول بلد از
 طول مکه گاه یا زاید است یا ناقص و عرض بلد از عرض مکه بیشتر است یا کمتر است یا آنکه طول و عرض هر دو مختلف
 باشد و این بر چهار وجه متصور میشود زیرا که بلد را نسبت بمکه معظمه طول زاید و عرض زاید دیگر عرض را یا طول
 ناقص عرض ناقص طول زاید طول ناقص عرض ناقص



